

برنامه عمل بین الملل سندیکاهاى سرخ

فهرست مطالب :

شماره صفحه	عنوان مطلب
۲	پيشگفتار
۳	مقدمه
۴	حاد شدن مبارزه طبقاتى
۶	عمل مستقيم
۹	سندىكاي صنفى و سندىكاي صنعتى
۱۱	كميته هاى فابريك و كارخانه
۱۳	مبارزه عليه بيكارى
۱۷	تعطيلى كارخانه ها و کاهش روزكار
۱۹	اشغال فابريكها و كارخانه ها توسط كارگران
۲۲	سطح زندگى توده هاى كارگرى
۲۵	تاكتيك سرمايه دارى در تقليل مردها
۲۷	زن در صنعت
۲۸	قراردادهاى دسته جمعى
۳۰	گاردهاى سفيد سرمايه داران
۳۴	سازمانهاى كارگرى دفاع از خود
۳۶	نظارت بر توليد
۴۰	سهيم شدن كارگران در سود كارخانه ها
۴۲	ميليتاريزه شدن (ايجاد حالت نظامى در) مؤسسات
۴۴	شوراهاى حل اختلاف و حكمت اجبارى
۴۷	سياست مالىاتى
۵۱	رفرم و انقلاب
۵۴	وحدت جبهه انقلابى
۵۸	تخریب یا تسخير سندىكها
۶۲	استراتژى رفرمىستى و استراتژى انقلابى
۶۷	نتيجه

پیشگفتار

برنامه عمل بین الملل سندیکاهای سرخ نوشته ایست که در سال ۱۳۰۰ شمسی (۱۹۲۱ میلادی) توسط ا. لوزوسکی، یکی از رهبران انترناسیونال کمونیست و دبیرکل بین الملل سندیکاهای سرخ به رشته تحریر درآمد و در همان سال نیز در کنگره مؤسس بین الملل سندیکاهای سرخ به تصویب رسید.

در این برنامه سمت گیری عملی فعالیتها و مبارزات روزمره سندیکاهای انقلابی که در برابر خود وظیفه تدارک شرایط انهدام نظام سرمایه داری را قرار داده بودند، تشریح شده است. این نوشته بمثابة تلفیق خلاق احکام و اصول کمونیسم علمی با کار در درون جنبش کارگری و سندیکائی، از تجربیات طبقه کارگر اروپا در مبارزه علیه سرمایه داری طی سالهای پس از جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر روسیه جمع بندی و سنتز علمی و جامعی به دست می دهد.

صفت مشخصه آن دوره، تهاجم سرمایه علیه غلیان انقلابی جنبش کارگری و خیانت رهبران رویزیونیست احزاب به اصطلاح کارگری به آرمان طبقه کارگر بود. در آن زمان رهبران خائن به جنبشهای کارگری و سندیکاهای رفرمیستی تحت نفوذ آنان با بورژوازی کشورهای امپریالیستی تبنای می کردند و تلاش می نمودند جنبش کارگری را از راه انقلابی به بیراهه‌های سازشکارانه و مسالمت آمیز سوق دهند. بورژوازی و رویزیونیستها تحت عنوان «ضرورت بازسازی میهن جنگ زده» و «ترمیم اقتصاد ورشکسته» سازش بین کار و سرمایه را در اشکال مختلف تجویز می نمودند. به عنوان نمونه می توان از سیاست «ایجاد شوراهای مدیریت متشکل از کارگران، کارمندان و کارفرما» در کارخانجات یا «سهیم کردن کارگران در سود کارخانجات» و یا «نظارت کارگران بر تولید» نام برد که همه این تدابیر عوامفریبانه از جانب بورژوازی هدفی جز تشدید کنترل بورژوازی بر کارگران و تشدید استثمار مزدوری نداشت.

در چنین شرایطی سومین کنگره بین الملل کمونیست که در سال ۱۳۰۰ (۱۹۲۱) برگزار شد، تمام احزاب کمونیست جهان را به مبارزه ای مستمر و پیگیر در دفاع از منافع طبقه کارگر و در افشای رهبران خائن، رفرمیست و سازشکار طبقه کارگر دعوت نمود. در برنامه عمل بین الملل سندیکاهای سرخ که به تصویب این کنگره نیز رسید، تصریح شده است که مبارزه برای خواستهای بلاواسطه کارگران تنها در چهارچوب مبارزه بخاطر نابودی استثمار مزدوری و سرمایه داری از طریق انقلاب اجتماعی و نیل به سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا، مفهوم واقعی و صحیح خود را می یابد.

در این برنامه، تضاد بین دو درک و بینش کاملاً متفاوت یعنی از طرفی درک رفرمیستی و آنارکو سندیکالیستی و از سوی دیگر درک کمونیستی از سندیکالیسم و مسائل و مشکلات جنبش کارگری، به روشنی بیان شده و بخصوص در زمینه مقابله با مشکل بیکاری، مبارزه بخاطر اضافه دستمزد، نظارت کارگران بر تولید و ... تضاد بین مشی پرولتری و مشی بورژوازی به تفصیل تشریح شده است. در این نوشته، روابط بین سندیکای کارگری و حزب طبقه کارگر با توجه به ویژگیهای هر کدام و تجربه جنبش کارگری و کمونیستی مشخص گردیده و بر روی نقش اساسی و رهبری کننده حزب طبقه کارگر تأکید شده است. درباره ضرورت وحدت طبقه کارگر در مقابل حملات بورژوازی، اعلام می شود که هیچ وحدتی بر پایه همکاری و سازش طبقاتی امکان پذیر نیست و وحدت طبقه کارگر تنها بر اساس مبارزه طبقاتی می تواند پابرجا بماند.

در میهن ما، جنبش سندیکایی کارگری مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است. در دوران فعالیت حزب کمونیست ایران مبارزات سندیکایی به علت نوپا بودن و یورش قداره بندان رضاخانی پیش از آنکه بتواند تجاربی از خود بجای گذارد متلاشی می گردد و در سالهای ۳۲-۲۰ خیانت بیشرمانه رهبران سازشکار حزب توده و مشی خرده بورژوازی و غیر کارگری آنان، جنبش سندیکایی و کارگری آن دوره را به رفرمیسم کشاند. رژیم نیمه مستعمره - نیمه فئودالی حاکم در قامت سلطنتی که دشمن کمونیسم و طبقه کارگر بوده و سر به آستان امپریالیسم می سائید پس از تیراندازی به شاه در بهمن سال ۱۳۲۷، شورای متحده کارگران را غیرقانونی اعلام کرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، علیرغم تلاش کارگران برای ایجاد سندیکاهای مستقل خود در دهه ۱۳۴۰، به مدت بیش از دو دهه، هر گونه حرکت سندیکایی واقعی در ایران در نطفه خفه گردید و سندیکاهای موجود بی رمق شده و نتوانستند قاطعانه از حقوق ابتدائی کارگران دفاع کنند.

پس از سرنگونی نظام استبدادی سلطنتی، کارگران که نقش قاطعی در انقلاب ۱۳۵۷ داشتند، شروع به سازماندهی و احیاء یا ایجاد سندیکاها و شوراهای خود نمودند. اما رژیم ولایت فقیه از ترس اوج گیری مجدد جنبش کارگری، شوراهای موجود را از هم پاشانده و شوراهای اسلامی دست نشانده خود را که نماینده کارفرمایان و دولت در درون جنبش کارگری بودند، به کارگران تحمیل کرد. اما این تشکلهای قلابی و فرمایشی هرگز مورد تأیید کارگران قرار نگرفته و روز به روز به تحلیل رفتند. در دهه اخیر کارگران برای ایجاد تشکلهای مستقل طبقاتی خود بار دیگر دست به فعالیت زدند و جنبش کارگری ایران تاکنون در این زمینه گامهای مهمی به پیش برداشته است؛ هر چند که با سرکوب پیوسته رژیم حاکم مواجه شده و به پیروزی نهائی در این زمینه دست نیافته است.

برای کارگران پیشرو و جنبش کمونیستی ایران ضروری است تا با آموزش از نکات اساسی برنامه عمل بین الملل سندیکاهای سرخ و سایر تجارب و آموزشهای گرانبهای جنبش کارگری بین المللی و مبارزات مشخص خود کارگران ایران، مبارزه در راه تشکیل سندیکاها و اتحادیهها و کنفدراسیون کارگران ایران و دیگر اشکال سازمانیابی طبقه کارگر را، همراه با مبارزه علیه اپورتونیسم، رفرمیسم و آنارکو سندیکالیسم در جنبش کارگری، توأم نمایند و برای تقویت جنبش کارگری متشکل و مستقل از کارفرمایان و دولت آنان، در سطح کشور فعالیت کرده و با هرگونه تفرقه اندازی در این جنبش به مبارزه برخیزند.

انتشارات حزب رنجبران ایران

مقدمه

هدف این جزوه توضیح برنامه عملی است که در کنگره مؤسسان بین المللی سندیکاهای سرخ و سومین کنگره انترناسیونال کمونیستی به تصویب رسید. برنامه ای را که به نظر خوانندگان می رسانیم توسط دو کنگره بین المللی پذیرفته شده است. این دو کنگره بین المللی هر یک از نکات این برنامه را که از تجربه جنبش کارگری کشورهای مختلف کسب شده به بحث عمیق گذاشته اند.

کار عملی سندیکاهاى انقلابى در مرحله کنونى چیست؟ این سؤالى است که در هر دو کنگره بخصوص در کنگره بین الملل سندیکاهاى سرخ مطرح شد. این برنامه عمل جواب مشخصى به این سؤال است. بنابراین جزوه ما تلاشى برای بسط نکات اساسى این برنامه و کوشش برای تعیین مراحل اساسى مبارزه پرولتاریا در دوران معاصر و شرایطى که این مبارزه در آن جارىست مى باشد. مسلما این جزوه نمى تواند تمام مسائل را بررسی کند، فقط خطوط عام بررسى شده و هدف جزوه این است که به اختصار توضیح دهد چگونه این دو کنگره کار عملی سندیکاها را در شرایط کنونى ارزیابى کرده اند. بحث بر سر ترویج و تبلیغ مجرد و انتزاعى نیست بلکه بر سر این است که چگونه هر کارگر انقلابى باید در مبارزه روزمره خود از تمام مسائل ارزیابى داشته باشد تا توده‌هاى کارگرى را به دور شعارهاى مشخص و عملی بسیج و متحد نماید. روحیه کارگران مسائل مشخص را مى طلبد، کارگران به سختى فرمولهاى انتزاعى را جذب مى کنند. این طبقه با غریزه طبقاتى و شم خود، اشکال و اسالیب مبارزه را که از وضعیت اجتماعى وى ناشى مى گردد درک مى کند.

مبارزه طبقه کارگر روز به روز سخت تر مى شود. خواستهاى بورژوازی از کارگران به هیچ وجه مجرد نبوده بلکه برعکس بسیار هم مشخص اند. در درون طبقه کارگر جریانات متفاوت و گروهبنديهاى مختلفى موجودند. این طبقه به لایه‌هاى مختلف تقسیم شده است و ناهمگون مى باشد، بنابراین ضعیف است. ضرورىست که ما توده‌هاى کارگرى را بر زمینه فعالیت عملی سازمان داده و با استفاده از تجربیاتی که در کشورهاى دیگر کسب شده است اسالیب و اشکال مختلف مبارزه را برایشان تشریح کرده، توجه سندیکاهاى انقلابى را بر روی مسائل اساسى جنبش کارگرى تاکنونى متمرکز کنیم و فعالیت عملی و مشخص را با وظایف عمومى طبقاتى مان پیوند دهیم. پیچیدگى استراتژى مبارزه طبقاتى کمتر از بغرنجى استراتژى نظامى مدرن نمى باشد و چنانچه جزوه حاضر بتواند روشنگرى‌هاى نماید و مسائل بغرنج استراتژى اقتصادى طبقه کارگر را مقداری دقیقتر بررسی کند، تیرى که توسط نویسنده رها شده به هدف خورده است.

نوامبر ۱۹۲۱

۱. لوزوسكى

حاد شدن مبارزه طبقاتى

جهان سرمایه داری در حال حاضر وارد مرحله نوینی از رشد خود شده است. اثرات جنگ نه تنها از بین نرفته بلکه با قدرت هر روز بیشتر محسوس است. تضادهایی که در زمان جنگ دامن گیر جامعه معاصر شده بود افزایش یافته و در دو مسیر متفاوت در تکامل است. از سویی راه امپریالیسم میهنی و از سوی دیگر راه انترناسیونالیسم پرولتاری.

تضادهای درجه اول بیان خود را در مبارزه بی وقفه ای که بین فاتحین اولاً برای استثمار بیشتر مغلوبین و ثانیاً برای به زیر یوغ کشاندن جهان صورت می گیرد، تظاهر می یابد: آمریکایی ها بر علیه ژاپن مسلح می شوند و ژاپنی ها بر علیه آمریکا. در مرکز این دعوا هم اقیانوس آرام قرار گرفته است. چه کسی ارباب اقیانوس آرام خواهد شد؟ چه کسی مناطق همجوار اقیانوس

عظیم را تحت استیلای خود در خواهد آورد؟ این موضوع دعوی طبقه حاکمه این دو کشور است. در قاره اروپا رقابت بین فرانسه و انگلیس ابعاد هر روز بیشتری پیدا می کند. فرانسه کارگزارانی برای خود دست و پا می کند تا بتواند بدون کمک انگلستان خلق آلمان را در چنگال خود نگهدارد. لهستان، چکسلواکی، رومانی، یوگسلاوی و کشورهای بالتیک مجبورند سگ پاسبان بهره مالکانه فرانسه بشوند و این مسئله وحشت به دل بورژوازی انگلیس افکنده است. انگلستان تقریباً تمام ترکیه را متصرف شده و بر راههایی که به هندوستان منتهی می شود مسلط شده است، در عین حال وضعیت تثبیت شده اش در این کشور دچار تزلزل می باشد. در هندوستان جنبش انقلابی گسترش یافته در حالی که در همسایگی بلافصل انگلستان، مبارزه آزادی بخش ایرلند همچنان ادامه دارد. اگر به تمام این اوضاع، مطالبات استرالیا و کانادا و آفریقای جنوبی را برای رسیدن به یک استقلال واقعی نسبت به متروپل اضافه کنیم، می توانیم تمام تضادهایی را که در حال حاضر در امپراطوری بریتانیا متمرکز شده درک کنیم. روسیه بزرگترین مشتری بازار جهانی بود و با جدائی از بازار بین المللی اثر خود را بر تمام جهان گذاشته است. دوره شکوفایی صنعتی پس از جنگ بسیار زود به پایان رسید. بازارهای بازرگانی بسته شد، قیمت‌های عمده کاهش یافت، قیمت‌های خرده فروشی دست نخورده ماند و زمان رکود فرا رسید، بسیاری از موسسات مالی و صنعتی دچار ورشکستگی شدند و بحران طولانی که از اعماق آن می شد خطوط اساسی مبارزه اجتماعی را با برجستگی گیرائی مشاهده نمود، بوجود آمد. خرابی اقتصادی باعث کاهش تولید و تهاجم عمومی و متحد سرمایه بر علیه کارگر شد. در تمام کشورهای جهان، کارفرمایان سعی می کنند با اخراج کارگران، کم کردن دستمزدها، افزایش روزکار و غیره وضعیت خود را بهتر کنند. توده‌های کارگری که اکثر آنان از رهبران رفرمیست پیروی می کردند و بر روی رشد و توسعه مسالمت آمیز و افزایش آرام و تدریجی مزدها و بهبود تدریجی شرایط کار و قانونگذاری اجتماعی که توسط جامعه ملل تدوین شده بود حساب می کردند، توده‌های کارگری که به امید سوسیالیزاسیون (اجتماعی کردن مالکیت) و با اعتقاد به موثر بودن سازش طبقاتی از عمل قهرآمیز دور نگهداشته شده بودند، در حال حاضر با تاکتیک تهاجمی طبقه سرمایه دار و جا خالی کردن سیستماتیک کسانی که آنها را به امید دشتهای سرسبز سرزمین موعود گذاشته بودند مواجه می شوند.

تشدید این چنین مبارزه اجتماعی باعث ایجاد دلخوریهای خفیف، تشنجات، نارضایی و انفجاری از اعتراض در درون طبقه کارگر می شود. واضح است که اشکال و اسالیب کهنه مبارزات دیگر شکست خورده است. زندگی بهترین آموزگار است و ثابت نموده که عملکرد رفرمیستی نه بر اساس حساسیت نسبت به منافع طبقه کارگر بلکه بر مبنای منافع جامعه بورژوایی شکل گرفته است. مجادلاتی که به مدت دو سال درباره سوسیالیزاسیون دنبال شد هیچ لطمه ای به بورژوازی وارد نساخت و در عوض در خدمت منحرف ساختن اذهان کارگران قرار گرفت امروزه احمق ترین رفرمیستهای آلمان درک می کنند که دو سال حرافی درباره سوسیالیزاسیون و مسائل تولید و مبادله هیچ فایده و ثمری نداشته است. بورژوازی خود را قوی تر از پایان جنگ احساس می کند. از حالت تدافعی و تمرکز تدریجی قوا به حالت تهاجمی عبور کرده است. در این شرایط بسیار طبیعی است که مسائل مربوط به اسالیب مبارزه، راه عقب راندن تهاجم سرمایه داری و تعرض متقابل پرولتری، در درجه اول اهمیت قرار می گیرد. باید شیوه‌های مبارزه خود را با شرایط عصر تطبیق دهیم و اشکال مبارزاتی دفاعی و تعرضی را با توجه به تجربه سالهای اخیر بوجود بیاوریم و آموزشهای جنبش انقلابی دهه اخیر را جمع آوری نمائیم. باید به دنبال مطالعه دقیق این تجربه برویم و هر آنچه از گذشته و حال بر ایمان باقی مانده است

سبک سنگین کنیم و اشکال و شیوه‌های جدیدی برای نبرد ابداع نماییم. کاربرد شیوه‌ها و اشکال جدید مبارزه برای ما ضروری است. احتمال اینکه این مسئله را کسی نفی نماید بسیار کم است. ورشکستگی کامل سندیکاهای قدیمی و ناتوانی آنها نه تنها برای پیشروی بلکه حتی برای حفظ مواضع گذشته‌شان دلیل برجسته‌ای بر بی‌ثمری شیوه‌های مبارزاتی آنها می‌باشد. به علاوه، صحبت از مبارزه در کار نیست چون در سالهای گذشته فقط درد دل‌هایی بین رهبران و کارفرمایان رد و بدل می‌شد. تمام اعتصابات مهمی که رهبران رفرمیست در راس آنها قرار گرفته بودند علیرغم میل این آقایان شروع شد. همه عملیات انقلابی بر خلاف خواستشان توسعه یافت و هر بار که توده‌های کارگر اطمینان یافتند مذاکرات فایده‌ای به جز طولانی کردن جریان ندارد و کارفرمایان تلاش می‌کنند از طریق کمیسیونهای داوری مشترک یا تشکیلات مشابهی، کارگران را از هدف مطالبات اساسی‌شان منحرف سازند، رهبرانشان را به یدک کشیدند. ایام نو، شرایط جدید مبارزه و تشدید بیسابقه تصادمات اجتماعی، ضرورت اتخاذ شیوه‌های نوین مبارزه و اسلوب جدید برخورد به مسائل ظریف جنبش کارگری را ایجاب می‌نماید.

عمل مستقیم

پس ضعف و خطای اساسی رفرمیسم در چه نهفته است؟ چرا کارش به ورشکستگی کشید؟ بالاخره چرا کنفدراسیون عمومی زحمتکشان فرانسه، سازمان سندیکایی آلمان و بطور کلی انترناسیونال آمستردام پس از مذاکرات پیگیری که در سطح ملی و بین‌المللی دنبال شد، دست خالی ماندند؟ به این علت که اکنون این خود رهبران سندیکاهای آلمان هستند که مجبورند به خودسری بی‌سابقه تاکتیک تعرضی بورژوازی اعتراف کنند. امروز این آقایان روهور و مرهایم هستند که درباره بی‌انصافی سرمایه‌داران فرانسوی که دستمزدها را پائین می‌آورند و قانون ۸ ساعت کار را زیر پا می‌گذارند عجز و لابه می‌کنند. بالاخره تریدیونیستهای انگلیس نیز امروز اعتراف می‌کنند که بورژوازی فقط به فکر خود است و منافع طبقه کارگر برایش بی‌اهمیت می‌باشد. چه شده که تمام این قهرمانان تاکتیک سازشکاری مجبورند به ورشکستگی خود اعتراف نمایند؟ علت این است که اساس تاکتیک آنها بر عمل مستقیم کارگران بر علیه کارفرمایان قرار نگرفته بلکه به مباحثات رؤسا که به نام توده‌ها صورت می‌گیرد بستگی دارد. کارفرمایان که با یک سازمان انقلابی و خروشان از کینه طبقاتی مواجه نشده بلکه با یک گروه‌بندی مسالمت‌جو که می‌خواست رفرمهایی از طریق سیاستهای فرصت‌طلبانه کسب کند روبرو شدند، به خوبی درک کردند که چنین گروهی هیچ‌گونه تهدیدی برای منافعشان دربر ندارد. آنان درک می‌کردند که اگر هم در شرایطی امتیاز دادن ضروری شود بعداً پس گرفتن هر آنچه داده شده ساده و آسان است. رفرمیستها تلاش می‌کردند توده‌ها را نسبت به عمل مستقیم ترک عادت بدهند. وظیفه، این است که عمل توده‌ها را مرکز ثقل فعالیت خود کنیم و این تنها در صورتی ممکن است که اساس تاکتیک خودمان را بر عمل مستقیم توده‌ها قرار دهیم.

عمل مستقیم چیست؟ ما عمل مستقیم را به هر اقدام انقلابی کارگران و سازمانهایشان می‌گوییم. زمانی که آنها با بورژوازی مقابله طبقاتی می‌کنند، خواه با بخشی از آن و خواه با دولت بورژوازی در مجموع، اعتصابات، تظاهرات، اشغال فابریکها و کارخانه‌ها، بایکوت، ایجاد کمیته‌های اعتصاب و نبرد، شکار جاسوسان، کنترل کارگری واقعی، قیام مسلحانه، همگی

اشکالی از عمل مستقیم اند. ولی نباید مانند آنارشیست‌ها تصور کرد که به غیر از عمل فوری عمل انقلابی دیگری برای سندی‌کاها و احزاب وجود ندارد. این فکر غلط است. در میان آنارشیست‌ها هنوز این تصور غالب است که تنها عمل فوری قابل توجه می باشد و مبارزه پارلمانی ماهیتاً اپورتونیستی و بورژوایی است و باید هر روز طبقه کارگر را به دامن زدن به اعتصابات پیاپی تحریک کرد، به این خیال که این اعتصابات ارزش خود را مستقل از نتایج به دست آمده محفوظ نگه می دارند.

این نقطه نظر عمیقاً اشتباه و زیانبار است. عمل مستقیم هر چند که از اهمیت اساسی برخوردار است، مبارزه پارلمانی را نفی نمی کند، طبیعتاً اینجا بحث بر سر مبارزه پارلمانی آنطور که رفرمیست‌ها و سوسیال پاتریوت‌ها استنباط و بدان عمل می کنند نیست. زیرا آنها چنین تصور می کنند که مبارزه پارلمانی هم سطح قرار گرفتن با احزاب بورژوایی است. چنین تصویری مبارزه پارلمانی نیست، تلاش برای کلی گویی‌ها و پرحرفی‌های پارلمانی است و کارگران انقلابی باید شدیداً و اکیداً علیه این شارلاتانیسم مبارزه کنند. وظیفه نمایندگان سازمانهای انقلابی، در هر کجا که باشند، حتی در پارلمان بورژوایی، عبارت است از تحت نظر قرار دادن لحظه به لحظه دشمنان طبقاتی، افشای دائمی آنها، رشد آگاهی توده‌ها از طریق نشان دادن وقایع آنطور که هست، از دست ندادن هیچ واقعه سیاسی و فرصتی که امکان افشای طبقات حاکم و دولت‌ها را فراهم می سازد، بی آبرو ساختن اعمالشان و تبدیل پارلمان به یک تریبون واقعی که از آن سخنرانی‌های انقلابی شنیده می شود نه آن بع بع‌های رفرمیستی که در سالهای طولانی جنگ شنیده‌ایم و هنوز نیز می شنویم. سخنرانی‌های پارلمانی لیبکنخت و افشاگریهایش یک عمل مستقیم هم طراز با سایر اعمال انقلابی است.

انتشار یک روزنامه انقلابی که با دقت زندگی توده‌ها را تعقیب می کند، مبارزاتشان را تعمیم می دهد و نظر عامه را نه به سوی سازش با طبقات حاکمه بلکه به سوی سرنگونی نظام سرمایه داری جلب می کند نیز یک عمل مستقیم است.

عمل انقلابی مستقیم بیشتر در مضمون تعریف می شود تا در شکل، یک تظاهرات به خودی خود عملی است مستقیم ولی بر حسب هدفی که برای خود تعیین کرده تبدیل به عمل انقلابی طبقاتی می شود. همه می دانند که تظاهرات کارگری با خصلت میهنی برگزار می شود. کارگران فرانسه، آلمان، انگلستان، اتریش و ... بارها در زمان جنگ تظاهراتی به مناسبت پیروزیهای نظامی برپا نموده‌اند.* آیا می توانیم این تظاهرات را عمل مستقیم بنامیم؟ بله، به این مفهوم که آنها یک عمل مستقیمی بر علیه همبستگی بین المللی پرولتری، برای تحمیل طبقه کارگر و پشتیبانی از بورژوازی بودند. به همین ترتیب تظاهراتی می توانند صورت گیرند که در خود حتی یک ذره روحیه انقلابی نداشته باشند و تنها در خدمت نشان دادن محافظه کاری بخشی از اقلیت پرولتری قرار گیرند. به این ترتیب برخی از اشکال عمل مردم هستند که به حاد شدن تخاصمات طبقاتی منجر نشده بلکه برعکس آنها را تخفیف می دهند. به همین جهت رفرمیسم نیز صاحب اشکال «عمل مستقیم» برای خود می باشد. وقتی از عمل مستقیم صحبت می کنیم منظورمان آن عملیاتی است که طبقه ای را در برابر طبقه دیگر قرار می دهد، طبقه کارگر را آموزش می دهد و آنرا از طبقه وابسته و تابع، به طبقه ای که دارای اهداف ویژه خود است تبدیل می کند.

* منظور تظاهراتی بود که در دفاع از جنگ امپریالیستی در زمان جنگ جهانی اول تحت رهبری احزاب رفرمیست کارگری برپا می شد - مترجم.

شمارش تمام اشکال عمل مستقیم غیرممکن است چون در هر کشور و در هر درگیری جدی عمل مستقیم می تواند اشکال بسیار متنوعی برای خود بگیرد، ولی آنچه در هر صورت مشخص کننده آن است و در هر حالت سندیکا باید بدان توجه داشته باشد، این است که تنها عمل توده‌ها می تواند نتایج مطلوب را بدست آورد. تنها سازماندهی توده‌ها بر متن چنین جنبشهایی می تواند به حد کافی کارگران را متشکل نموده و آنان را برای کسب پیروزی نهایی آماده سازد. اهمیت عمل مستقیم فقط به نتایج فوری آن خلاصه نمی شود بلکه عمدتاً در این است که توده‌های کارگر را بسیج می کند. طبقه کارگر همگون نیست و بسیاری از اقلشار میانی را شامل می شود که محتوی بورژوازی با خود حمل می کنند. عمل مستقیم با کشاندن اقلشار و بخشهای منفرد در مبارزه مشترک، آنها را به اصطلاح در یک طوق آهنین فشرده می سازد و به مساعدت آنان طبقه کارگر متحدتر می گردد. اتحاد تنها در جریان مبارزه آبدیده می شود و این وحدت مهم ترین شرط پیروزی پرولتاریا و حفظ نتایج انقلاب است. کافی است به اطراف خود نگاه کنیم تا اشکال مختلف عمل مستقیم را ملاحظه نماییم: اعتصاب معدنچیان انگلیس، اشغال کارخانه‌ها و فابریکها بوسیله کارگران ایتالیایی، قیام مارس کارگران آلمان، انقلاب اکتبر در روسیه - اینها اشکال مختلف عمل مستقیم طبقه کارگر هستند. دامنه موفقیت هر عملی به شرایط عینی هر کشور، به سطح شعور انقلابی توده‌ها و به همبستگی آنان بستگی دارد.

ما باید پیوسته در مد نظر داشته باشیم که سرمایه داران همیشه دست به عمل مستقیم می زنند: آنان برخلاف برخی از ایدئولوگهای طبقه کارگر غرق ظرافتهای دیالکتیکی نشده و در برابر اعمال انقلابی سیستمهای فلسفی بنا نمی کنند. در گذشته، در زمانی که بورژوازی نماینده ترقی بود و بر علیه فئودالیسم مبارزه می کرد، طبقه ای انقلابی بود و از انجام هیچ عمل مستقیمی که در خدمت تحکیم تسلطش باشد، ابائی نداشت. به همین ترتیب در حال حاضر نیز بورژوازی از هیچ عمل مستقیمی برای مبارزه علیه طبقه کارگر خودداری نمی کند. سرکوب مسلحانه هر جنبش اعتصابی، حمله خرابکارانه به دفاتر تمام سازمانهای کارگری نظیر آنچه در حال حاضر در یوگسلاوی، رومانی و غیره می گذرد. دستگیریها و کشتار رهبران جنبشهای توده‌ای (در اسپانیا)، پیگردهای قضائی و محکومیت کارگران انقلابی در دادگاههای بورژوازی، تیرباران پرولترها، متوسل شدن به نیروی نظامی نظیر آنچه اخیراً در انگلستان گذشت، اعتصاب شکنی توسط کارفرمایان، اخراج کارگران و کم کردن دستمزد بدون اخطار قبلی، تطویل روزکار، تمام اینها عمل مستقیم بورژوازی بر علیه پرولتاریاست.

البته واضح است که تمام این مسائل مانع از آن نمی شود که بورژوازی مذاکراتی با سازمانهای پرولتاریایی انجام ندهد و قراردادهای عمومی منعقد نسازد. آنچه اهمیت دارد اینست که طبقات حاکم در مبارزه خود از هیچ شیوه‌ای برای تحکیم قدرت طبقاتی شان خودداری نمی کنند و به موازات توسعه دستگاه تباه کننده اخلاقی و فکری (مطبوعات جیره خوار، مدارس بورژوازی، کلیسا، پارلماناریسم و...) دستگاه اختناق فیزیکی را به شکل پلیس، ارتش، دادگستری و سایر اجزاء دیکتاتوری بورژوازی گسترش می دهند. از اینجا می شود نتیجه گیری کرد که ابزار مبارزه طبقه سرمایه دار بسیار متنوع است. نباید بطور انحصاری خود را در چهارچوب تنها یک شیوه مبارزه محصور کرد. همیشه باید بر حسب شرایط زمان و مکان آن اشکال و اسالیب مبارزه را پیاده کرد که در چنین وضعیت مشخص حداکثر نتیجه در جهت فتح مواضع جدید از چنگ بورژوازی و ایجاد بیشترین هماهنگی بین توده‌ها را حاصل می آورد. از این دیدگاه باید به راههای مبارزه نگاه کرد. خواه امضای قراردادهای عمومی باشد یا یک عمل پارلمانی، خواه شرکت در دادگاههای حکمیت باشد یا در هر مؤسسه دیگری که توسط بورژوازی ایجاد شده

است. مذاکرات و سخنرانی های پارلمانی تنها در صورتی نتیجه مثبت خواهند داشت که نمایندگان طبقه کارگر بر روی سازمانهای شدیداً متحد متکی باشند و قادر باشند از طریق یک عمل قاطع از مطالبات خود حمایت کنند و از مواضعی که بدست آورده اند دفاع نمایند. پس عمل مستقیم با سایر شیوه های مبارزه در تضاد نمی باشد ولی عمل مستقیم باید اساس تمام فعالیت های سازمانهای پرولتری را تشکیل دهد و تنها در این صورت است که هر قدمی که توسط سازمان کارگران و نمایندگان برداشته شود حداکثر نتایج را برای مجموعه طبقه کارگر دربر خواهد داشت.

سندیکای صنفی و سندیکای صنعتی

یکی از نکات اساسی برنامه انقلابی ما تشکیل سندیکاها بر حسب رشته های صنعت است. سندیکاهای حرفه ای که در طول سالیان درازی به وجود آمده بودند، تبدیل به ارگانهای دفاعی طبقه کارگر شدند. سندیکاها در اشکال جنینی خود، صندوقها و انجمنهایی بودند که هدفشان تعاون متقابل بود و نه مبارزه طبقاتی. این انجمنها در درجه اول، افراد یک صنف مشخص را دربر می گرفتند و از همین رو، صنفی گری تنگ نظرانه، نقطه حرکت تشکیل سندیکاهای کارگری شد. ولی با رشد سرمایه داری، افزایش سازمانهای کارفرمایان، تمرکز دائمی سرمایه، ایجاد شرکت های سهامی، تمرکز سرمایه داران بر حسب رشته های صنعت، ایجاد کارتلها و تراستها و خلاصه مجموعه این مسائل، سندیکاهای صنفی را مجبور کردند تا در سازمانهای وسیعتری جمع شوند. مناطق مبارزه طبقاتی این سؤال را برای سندیکاها مطرح نمود. حتی پیش از جنگ، قدیمی ترین تریدیونیونهای انگلیسی نیز که بیشتر از هر سازمان حرفه ای دیگر به روحیه صنفی گری آغشته بودند، دست به ادغام تدریجی سندیکاهای منفرد در درون فدراسیونهای نیرومندتری زدند تا بتوانند با فدراسیونهای کارفرمایان مقابله کنند.

به این ترتیب، منطق تکامل سرمایه داری و بخصوص آن سرمایه داری که به درجه عالیتری از تکامل رسیده بود، توده های کارگری را به سوی ایجاد اشکال جدیدتری از تمرکز سوق می داد. سازمانهای حرفه ای کوچک مانند سازمانهای مکانیسینها، قالب گیران، نمی توانستند به طرز دیگری علیه فدراسیونهای صاحبان فلزات مبارزه کنند. سازمانهای کارفرمایی بیشتر بر حسب ارتباط رشته های صنعت گسترش می یافت و کارگران، در جریان یک مبارزه سرسخت بر علیه آنها بود که همبستگی را آموختند. آمارهای مربوط به دوران پس از جنگ نشان می دهد که فکر تشکیل سندیکاهای صنعتی بیش از پیش در میان پرولترها توده گیر می شد.

اطلاعاتی که در این باره در «مجله بین المللی کار» توسط سیدنی وب در مورد انگلستان منتشر شده بسیار جالب است. س.وب لیستی ارائه می دهد از سندیکاهایی که در سالهای اخیر صدها گروه بندی کوچک سندیکایی مربوط به صنایع نزدیک را بر حسب گروه بندی صنعتی، بلعیده اند. در مورد سایر کشورها نیز آمار مشابهی در دست است لیکن ایجاد سندیکای صنعتی بسیار آرام صورت می پذیرد. در حال حاضر در آلمان ۵۴ سندیکای متمرکز موجودند. در فرانسه این تعداد باز هم بیشتر است. در آمریکا از رقم ۱۰۰ هم تجاوز می کند. بعبارت دیگر ما در حال حاضر بیشتر شاهد یک روند تبدیل سندیکاهای حرفه ای موجود به سندیکاهای صنعتی هستیم تا تأسیس سندیکاهای صنعتی جدید. ولی در تمام کشورها مسئله مبارزه آنچنان پیچیده است که

ادغام سریع سندیکاها برای طبقه کارگر مسئله مرگ و زندگی است. در برابر وحدت صنعتی متمرکز کارفرمایان، ما باید وحدت صنعتی متمرکز کارگران را به وجود بیاوریم. در اینجا نظیر هر جای دیگر، کارفرمایان از کارگران سبقت زیادی گرفته‌اند.

اصول اساسی یک سندیکای صنعتی چه خواهد بود؟ بسیار ساده است: کلیه کارگران و کارمندان یک مؤسسه مشخص باید عضو همان سندیکا باشند. چنین ایده ساده‌ای درک از ساختمان سندیکای معاصر را زیر و رو می‌کند. شعار ما چنین است: «یک مؤسسه یک سندیکا».

چنانچه پیگیرانه از این اصل پیروی کنیم، متوجه خواهیم شد که تمام اقتصاد معاصر می‌تواند به ۱۵ تا ۱۸ شاخه اساسی تقسیم شود. در آلمان، بلافاصله پس از انقلاب نوامبر و زمانی که شوراهای مشترک دآوری کار که مرکب از کارفرمایان رفرمیست و سندیکاها بودند به وجود آمد و از سوی دیگر شوراهای کارگری انقلابی ظهور نمودند، هر کدام سعی کردند شکل مناسبی از سازماندهی ایجاد کنند. سازمان سندیکایی آلمان تمام اقتصاد ملی را به ۱۵ گروه تقسیم کرد. شورای فدرال کمیته‌های کارخانه و فابریک برلن ۱۴-۱۳ گروه پیشنهاد کرد که عملاً نتیجه همان می‌شود.

سندیکاهای روسی در مورد مسئله تشکیلات از تمام سندیکاهای جهان پیشرفته‌ترند، چون بحث بر سر اصول مجرد نیست بلکه بر سر عملکرد آنها در زندگی واقعی است. تمام کارگران و کارمندان روسیه در ۲۰ سندیکای سراسری صنعتی متمرکز شده‌اند. مسئله ادغام چند سندیکای مشابه و کاهش تعداد سندیکاها به ۱۷ یا ۱۸ عدد در دستور روز قرار گرفته است. مسلم است که تعداد سندیکاها نمی‌تواند در همه کشورها یکسان باشد. این مسئله بستگی به میزان رشد تکنیک هر کشور، صنعت و خصوصیات اقتصادی آن و یک سلسله مسائل مربوط به شرایط صرفاً ملی دارد. بحث بر سر این نیست که بخواهیم برای تمام کشورها تعداد معینی سندیکاهای صنعتی تعیین کنیم، بلکه بر سر این است که باید در تمام کشورها حرکت به سوی ساختمان سندیکاهای صنعتی باشد و دیگر ۲ یا ۳ سندیکای کمتر و یا بیشتر مسئله‌ای نیست. حرکت به سمت ایجاد سندیکاهای صنعتی نباید با قدمهای لاکپشتی - نظیر رهبران رفرمیست که تنها تحت شعار ضرورت مطلق، قدم به پیش می‌گذارند - باشد بلکه باید با شتابی انقلابی انجام پذیرد. باید در هر فابریک و هر کارخانه‌ای علیه روحیه خرده کاری و صنفی گری مبارزه کرد. این تصویری انتزاعی و بریده از حیات نیست. مسئله بر سر انطباق ساخت تشکیلاتی سندیکاها با ضرورت‌های مبارزات طبقه کارگر در عهد کنونی است.

یک ملاحظه دیگری هم هست که ما را در راه بازسازی سندیکاها بر حسب رشته صنعتی تشویق می‌کند. وظیفه طبقه کارگر نه تنها انجام انقلاب اجتماعی، بلکه استفاده از ثمرات پیروزی اش بر بورژوازی می‌باشد. در جریان این انقلاب و در فردای آن، مسایل مربوط به تولید با تمام هیبتشان در برابر طبقه کارگر مطرح خواهند شد. حفظ میزان تولید در سطح قبل از انقلاب، سپس ارتقاء آن بر پایه کار دسته جمعی و حذف سود سرمایه دار خصوصی، وظیفه خطیری است که بر دوش سندیکاها سنگینی می‌کند. آنها رکن مکانیسم صنعتی در جامعه نوین را تشکیل می‌دهند. آنها ستون فقرات دستگاه تولیدی جدید هستند.

دستگاه صنعتی جامعه سوسیالیستی را تنها موقعی می‌توان از روی اسلوب صحیح ساخت که سندیکاها آمادگی آن را داشته باشند. بدین ترتیب احیاء سندیکاها بر حسب رشته صنعت نه تنها شرط ضروری موفقیت در مبارزه بر علیه کارفرمایان است بلکه در عین حال شرط ضروری سازماندهی تولید در فردای پیروزی طبقه کارگر می‌باشد.

کمیته های فابریک و کارخانه

تجربه مبارزه انقلابی سالهای اخیر ثابت کرده است که طبقه کارگر تنها زمانی پیروز می شود که در هر فابریک و هر کارخانه متشکل گردد. اشکال ارتباطی که هم اکنون در میان کارگران موجود است کدامند؟ یک مؤسسه استخراج فلزات (متالوژی) را در نظر بگیریم، آرمسترونگ در انگلستان، کروپ در آلمان، شنایدر در فرانسه، در هر کدام از این مؤسسات چند سندیکا وجود دارد: متالوژیستها در یکی، کارگران چوب در دیگری، کارگران یدی در سومی، کارگران الکتریکی در چهارمی، نوب کاران (در انگلستان مثلا) در پنجمی، کارگران ترابری در ششمی، هر کدام از این سندیکاها برای خود شیوه خاصی به منظور ارتباط بین اعضا و رهبری آن دارد. در بعضی مناطق، حق عضویتها را افراد خاصی جمع آوری می کنند و در مناطق دیگری نمایندگان مسئول این کار وجود دارند و از این قبیل.

مخاصماتی که در کارخانهها ظاهر می شود معمولا با عدم سازماندهی کافی و عدم تشکل کارگران در یک ارگان واحد مواجه می شوند. لازم است اضافه کنیم که تازه فقط بخشی از کارگران عضو سندیکا هستند. می دانیم که اغلب کارگران کروزو عضو سندیکا نیستند؛ درصد بالایی از کارگران کارخانههای کروپ تا همین اواخر عضو سندیکاها کاتولیک بودند و ... وضع طوری است که نه تنها کارگران به علت عضویت در سازمانهای مختلف پراکنده هستند بلکه افزون بر این، درصد بالایی از کارگران اصولا عضو هیچ سازمانی نیستند. اما برای پیروز شدن بر کارفرمایان و بخصوص دولت بورژوازی، فشار نیروهای اکثریت تودههای کارگری ضروری است. پیروزی تنها زمانی تحقق می یابد که هر فابریک و هر کارخانه به دژی برای انقلاب تبدیل شده باشد و آن هنگامی است که در هر مؤسسه ای ارگانهای مقاومت به وجود آورده باشیم، ارگانهای دفاعی و تعرضی و ارگانهایی که تمامی توده کارگر هر مؤسسه مشخص را دربر بگیرد. تجربه نشان داده است که بهترین اشکال چنین تشکیلاتی، کمیتههای فابریک و کارخانه و یا شوراهای کارخانه هستند که توسط همه تودههای کارگر، صرف نظر از عقاید سیاسی و مذهبی آنها انتخاب می شوند.

چقدر این مسئله بارز است که در آلمان و در کشورهای دیگر پیرامون مسئله ایجاد کمیتههای فابریک و کارخانه، مبارزه فوق العاده جالبی صورت گرفته است. می دانیم که کمیتههای فابریکها و کارخانههای آلمانی که از همان ابتدای انقلاب ظهور کردند باعث وحشت رؤسای فرصت طلب جنبش سندیکایی آلمان گشتند، بطوری که آنان تمام هنر و تجربه تشکیلاتی خود را بکار انداختند تا در مقابل آنها مصونیت پیدا کنند. در آلمان بطور دائمی بحثی بین کمونیستها و راستها در پیرامون این مسئله که چه کسانی باید در کمیتههای فابریک و کارخانه شرکت کنند، در جریان است: آیا تمام کارگران بدون استثناء می توانند شرکت کنند یا فقط کارگرانی که عضو سندیکاها آزاد هستند؟ طرفداران سازمان سندیکایی آلمان و تمام رفرمیستها معتقد بوده و هستند که تنها اعضای سندیکاها آزاد می توانند از حق رای در کمیتههای فابریک و کارخانه برخوردار باشند و سایر کارگران باید از این حق محروم باشند. در مقابل عناصر چپ بر روی ضرورت شرکت تمام کارگران در انتخابات صرف نظر از عقاید سیاسی شان اصرار می ورزیدند.

جالب است ببینیم رفرمیستها بر علیه «غیر حزبی»ها چه بهانه‌ای می آورند. آنها می گفتند: «شما به ما پیشنهاد می کنید در کنار کارگران کاتولیک و کارگران ناآگاه در انتخاب کمیته‌ها شرکت کنیم، این غیرقابل قبول ترین سازشکاری با کارگران عقب مانده یا هواداران کاتولیک است. ما مخالف این چنین مصالحه‌هایی هستیم». عجیب است که این چنین افرادی که در سازشکاری با بورژوازی کارکشته شده‌اند و در قبال ایجاد سازمانهای مشترک با کارفرمایان هیچ حرفی برای زدن ندارند، به هیچ وجه حاضر نیستند در سازمانهای مشترکی با کارگران کاتولیک و یا با آنها که آگاهی کمتری دارند شرکت نمایند. در مقابل این عدم گذشت ناصادقانه، کمونیستها چنین جواب می دادند: «اگر می خواهیم توده‌های وسیع را به مبارزه سیاسی مشترک بکشانیم، اگر می خواهیم کارگر کاتولیک، بر اثر منطق مبارزه به جریان عمومی جنبش کارگری کشیده شود، باید به او امکان شرکت در انتخابات کمیته‌های فابریک و کارخانه را داد. گذشت نکردن بسیار عالی است. منتها زمانی که بر علیه طبقات حاکم و بورژوازی باشد. اما وقتی مسئله بر سر افشار عقب مانده کارگران است، زمانی که بحث بر سر کارگرانی است که آگاهی کافی ندارند یا در سازمانهای کاتولیک هستند، باید حداکثر انعطاف را بخرج داد و روحیه سازش پذیری زیادی از خود نشان داد تا آنها در عمل به کار عمومی سازماندهی کشیده شوند، امری که در جریان آن می توانند پیش داوریهایی خود را به دور بریزند.»

این مبارزه هنوز در آلمان پایان پذیرفته است؛ در حالی که رفرمیستها می خواهند کمیته‌های فابریک و کارخانه را صرفاً با اعضای سندیکاهای آزاد ایجاد کنند اعضای حزب کمونیست کارگری آلمان سازمانهای کارخانه‌ای خود را به وجود می آورند که منحصرأ از طرفداران خودشان تشکیل شده و به آن نام پرطمطراق کمیته‌های فابریک و کارخانه را می دهند. این درک را نیز که مضمون کمیته‌های فابریک و کارخانه را قلب ماهیت می کند باید به دور بریزیم. کمیته‌های فابریک و کارخانه که کلیه کارگران هر مؤسسه‌ای را دربر می گیرد، طبیعی ترین هسته سندیکاها را تشکیل می دهند. کمیته‌های فابریک و کارخانه به طرز ارگانیکی به شکل سندیکاهای صنعتی تکامل می یابد به این ترتیب گذار به سندیکاهای صنعتی، شدیداً به ایجاد کمیته‌های فابریک و کارخانه که مهمترین سلاح مبارزه انقلابی است وابسته می باشد. واضح است که در مرحله اول، ایجاد کمیته‌های فابریک و کارخانه می تواند بر حسب کشورهای مختلف به اشکال گوناگونی صورت پذیرد. ولی ساخت کلی این کمیته‌ها یکسان است. این ساخت به این ترتیب می باشد: کمیته فابریک و کارخانه توسط تمام کارگران مؤسسه انتخاب می شود.

از طرفی کمیته فابریک ارگان سندیکاست و بر امر پیاده شدن تمام تصمیمات سندیکا نظارت دارد و از طرف دیگر ارگان کنترل کارگری بر تولید می باشد.

چگونه باید این کمیته‌های فابریک و کارخانه را ایجاد کرد؟ مسلماً از راه انقلابی! ولی در برابر کمیته‌های فابریک و کارخانه که به شکل قانونی بوجود آمده‌اند(آلمان، اتریش، چکسلواکی) چه باید کرد؟ آیا باید در آنها شرکت کرد یا با توجه به منشاء بورژوازی بارزی که دارند از آنها احتراز جست و به موازات آنها کمیته‌های فابریک و کارخانه جداگانه تأسیس کرد؟

عدم استفاده از کمیته‌های فابریک و کارخانه که توسط دولتهای بورژوازی ایجاد شده‌اند، به این مفهوم است که سندیکاهای انقلابی عمل خود را بدون توجه به هدف مورد نظر به پیش برده و به منافع طبقه کارگر زیان برسانند. دولتهای بورژوازی کمیته‌های فابریک و کارخانه را از روی علاقه وافر و یا به این دلیل که از این شکل تشکل بیشتر از سایر اشکال خوششان می آید، بوجود نمی آورند. بلکه مجبورند تحت فشار توده‌ها عقب نشینی کنند، آنها می خواهند در برابر

چنین سازماندهی تشکیلاتی مصونیت پیدا کنند زیرا که برایشان بزرگترین خطر را تشکیل می دهد. بورژوازی آلمان، اتریش و چکسلواکی، همدوش با سوسیالیستها، کمیته‌های فابریک و کارخانه ایجاد کرده اند تا کارگران را در بازسازی اقتصاد سرمایه داری و سازش با بورژوازی سهم سازند. کافی است با قوانین مربوط به کمیته‌های فابریک و کارخانه در این کشور آشنا گردیم تا متوجه علاقه بورژوازی برای استفاده از انرژی طبقه کارگر و اشتیاق این طبقه در تولید به منظور افزایش سودهای سرمایه داری و تحکیم صلح اجتماعی در مؤسسات و کارخانه‌ها بشویم. در تمام این قوانین خطر انحراف کارگران از مسیر مبارزه به سوی سازش با بورژوازی نهفته است. ولی نمی توان با کناره گیری، علیه این قوانین مبارزه کرد. چنانچه عناصر انقلابی خود را کنار بکشند، میلیونها کارگر در اختیار بورژوازی و اقمار شبه سوسیالیست آن رها می شوند. بایکوت کمیته‌های قانونی فابریک بدترین شکل ترک مبارزه است. در این مورد، تاکتیک حزب کمونیست کارگری آلمان که بایکوت را توصیه می کند، فوق العاده مضر است و از نقطه نظر انقلابی غیرقابل قبول می باشد. نباید فراموش کرد که در آلمان بیش از ۱۷ میلیون کارگر در کمیته‌های قانونی فابریک شرکت می کنند. وظیفه سندیکاها، انقلابی و طرفداران بین الملل سندیکاها، سرخ عبارت است از وارد ساختن افکار و اصول خود در کمیته‌های فابریک و کارخانه، همراه با سهم شدن در انتخابات آنها و تشکیل هسته‌های فعال در درون این سندیکاها. اما نتیجه بایکوت، جدا کردن تشکیلات انقلابی از توده کارگری بوده و هیچ نتیجه مثبتی نخواهد داد.

پس ایجاد کمیته‌های فابریک و کارخانه از سویی و استفاده از کمیته‌های قانونی فابریک و کارخانه از سوی دیگر، این است وظیفه اساسی کارگران انقلابی طرفدار بین الملل سندیکاها، سرخ.

مبارزه علیه بیکاری

بیکاری همیشه یک مکمل ضروری برای استثمار «طبیعی» به شمار می رفته است. جامعه سرمایه داری در هیچ مرحله‌ای کاملاً مبرا از بیکاری «طبیعی» نبوده است. همیشه تعدادی کارگر ذخیره وجود داشته و این، یکی از اساسی ترین سلاحهای کارفرما برای استقرار یک سیستم «طبیعی» دستمزد است. بنابراین، بیکاری مشخصه شیوه تولید سرمایه داری بوده و محور بیکاری تنها با نابودی سرمایه داری قابل درک می باشد. ولی آن بیکاری که در حال حاضر دامنگیر جامعه سرمایه داری شده، از چهارچوب بیکاری طبیعی خارج گشته و اکنون آنچنان ابعادی به خود می گیرد که حتی در مقابل عقب مانده ترین کارگران نیز مسئله مکانیسم عمومی جامعه معاصر را مطرح می سازد. اگر ما به آمار بیکاران برخی از کشورها نگاه کنیم، می بینیم که با یک پدیده غیر معمولی مواجه هستیم :

در انگلستان، بین سالهای ۱۸۷۹ تا ۱۹۰۶ فقط دو بار بیکاری از ۱۰٪ تجاوز نمود: در سالهای ۱۸۷۹ (۱۱/۴٪) و سال ۱۸۸۶ (۱۰/۲٪). در سالهای دیگر، رقم بیکاری بین ۲/۱٪ و ۹/۳٪ در نوسان بوده است.

دوران جنگ جهانی با کاهش بیکاری همراه است و در سال ۱۹۱۶ تا ۰/۴٪ کاهش می یابد. طبق آمار زیر، در دو ثلث اول سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱، بیکاری جهش عظیمی دارد:

ماه	درصد سال ۱۹۲۰	درصد سال ۱۹۲۱
ژانویه	۲/۹	۶/۹
فوریه	۱/۵	۸/۵
مارس	۱/۱	۱۰/۵
آوریل	۰/۹	۱۷/۶
مه	۱/۱	۲۲/۲
ژوئن	۱/۲	۲۳/۱

در ماه ژوئیه، درصد بیکاری بین ۶/۸٪ (ساختمان) و ۹۳/۲٪ (کوزه گری) در نوسان بود. در بلژیک در سال ۱۹۰۳، درصد بیکاران ۳٪ بود و در سال ۱۹۰۴، ۲۸٪. در سال ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴، ۳/۹٪. در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱، تکامل نرخ بیکاری در بلژیک به شرح زیر بود:

ماه	درصد سال ۱۹۲۰	درصد سال ۱۹۲۱
سپتامبر	۵/۸	۱۹/۳
اکتبر	۶/۴	۲۲/۷
نوامبر	۸/۳	۳۱/۵
دسامبر	۱۷/۴	۳۱/۲

در ایالات متحده آمریکا، بیکاری ابعاد اعجاب انگیزی به خود گرفته است: طبق آمار بورس کار واشنگتون، در ماه سپتامبر ۱۹۲۱ بیش از ۶ میلیون بیکار وجود داشت. در میان این بیکاران، ۷۰۰۰۰۰ سرباز که خدمتشان پایان یافته بود بچشم می خورد. در نروژ درصد بیکاری به شرح زیر است:

سال ۱۹۰۳	ژانویه ۱۹۲۰	۵/۵٪	۲/۴٪
سال ۱۹۱۴	دسامبر ۱۹۲۰	۲/۴٪	۶/۵٪
سال ۱۹۱۶	ژانویه ۱۹۲۱	۰/۹٪	۱۰/۵٪
سال ۱۹۱۹	آوریل ۱۹۲۱	۱/۶٪	۱۴/۷٪

در دانمارک:

سال ۱۹۱۲	دسامبر ۱۹۲۰	۷/۵٪	۵/۱٪
سال ۱۹۱۶	ژانویه ۱۹۲۱	۴/۹٪	۱۳/۷٪
سال ۱۹۱۹	مه ۱۹۲۱	۱۰/۷٪	۱۸/۶٪

در کنگره بیکاران که در تاریخ ۵ اوت در کپنهاگ برگزار شد، از شهرهایی نام بردند که ۸۰٪ زحمتکشان آن بیکار بودند.

در فرانسه، علیرغم اینکه آمارگیری عامدانه به طرز بدی سازماندهی شده و بیکاری به اندازه انگلستان و یا آمریکا محسوس نیست، باز هم از «طبیعی» بالاتر است. در ایتالیا و چکسلواکی وضع به همین منوال است. در آلمان پیش از جنگ بیکاری از ۳/۵٪ تجاوز نمی کرد، در اوایل جنگ به ۲۲/۴٪ رسید ولی به سرعت به درجه‌ای پایین تر از زمان پیش از جنگ تنزل کرد. بین سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۱، درصد بیکاران در ژانویه هر سال، به ترتیب ۰/۵، ۲/۶، ۱/۷، ۰/۹، ۶/۳، ۳/۴ و ۴/۵ درصد بوده. در ماه مه ۱۹۲۱، بیکاری بین ۱/۵٪ (نقاشها) و ۹/۴٪ (برای سازندگان و فروشندگان تجهیزات) در نوسان بوده است. در مقایسه با انگلستان و آمریکا، بیکاری در این کشور (آلمان) زیاد نیست. چرا که در این کشور، صرافی ضعیف و نیروی کار ارزان است.

علاوه بر بیکاری دائمی، بیکاری موسمی نیز وجود دارد. مؤسساتی وجود دارند که در آنها فقط هفته‌ای ۳ یا ۴ روز کار انجام می گیرد و طبیعتاً در قبال این روزهای کار ناقص، کارگران دستمزدهای ناقص دریافت می کنند.

بنابراین، بیکاری کنونی وسعت کاملاً استثنائی بخود گرفته است و در نتیجه باید ما را به اتخاذ اقدامات استثنائی برای مبارزه تشویق نماید. اکنون دولتها برای مقابله با بیکاری چه اقداماتی انجام داده‌اند؟ آنها در بعضی کشورها کمکهایی به بیکاران می کنند. کارهایی در جهت خدمات عمومی انجام می دهند، تسهیلاتی برای مهاجرت فراهم می کنند: این است محدودیت ابتکار عمل لیبرال ترین دولتها. باید گفت که سندیکاهای رفرمیستی مسئله بیکاری را از همین زاویه بررسی می کنند. «کنفدراسیون کارگران» ایتالیا مطالبات زیر را فرموله کرده است: ۱- سازماندهی قرضه عمومی برای کمک به بیکاران ۲- قبول مخارج این قرضه توسط کارفرمایان ۳- سازماندهی فوری خدمات عمومی.

کنفرانس فوق العاده بیکاران که در اوایل سپتامبر در رم برگزار شد، علاوه بر مطالبات فوق، خواست «کولونیزاسیون» در داخل کشور و سهمی شدن مستقیم توده‌های کارگری در مدیریت مؤسسات بزرگ صنعتی را (با حفظ مناسبات سرمایه داری) فرموله کرد. این است برنامه جناح چپ بخش سندیکائی رفرمیستی. آنچه مربوط به محافل تردیونیونیستی دست راستی می شود اینست که آنان از کمکه‌های دولتی، کاهش کار زنان و خدمات عمومی فراتر نمی روند. در میان سندیکاهای انقلابی، شعار تجدید روابط بازرگانی با روسیه شوروی بسیار سریع رایج است. سفارشات روسیه مسلماً بیکاری را کمتر می کند، ولی در مقیاس بسیار محدود، تهدید بیکاری بر طبقه کارگر قطع نمی شود. پس چه باید کرد؟

تنها راه علاج بیکاری سوسیالیسم است. ولی تا زمانی که انقلاب اجتماعی انجام نشده، تا زمانی که رژیم سوسیالیستی مستقر نگردیده، ضروریست سندیکاها دست به یک سلسله اقدامات عملی بزنند تا توده‌های وسیع کارگری را به مبارزه بر علیه بیکاری بکشانند. این اقدامات عملی چیست و سندیکاها چه شعارهایی را باید برای کاهش بیکاری و مبارزه علیه آن مطرح نمایند؟ قبل از هر چیز این باید شعار اساسی تمام مبارزه باشد: بیکاران بایستی از کارفرمایان خصوصی، انحصارات، دولت و شاخه‌های صنعت مربوطه، حقوق بیکاری بگیرند. بیکاران باید از پرونده‌های مؤسسه حذف شوند، مؤسسه باید مجبور گردد تا زمانی که برای بیکاران کار فراهم نشده زندگی آنها را تأمین نماید. بیکاری ابعاد بسیار عظیمی به خود گرفته و میلیونها کارگر را دربر می گیرد، به همین جهت شعار سهمی شدن بیکاران در روند تولید، تنها می تواند از همبستگی و همکاری بسیار فعال و جدی توده‌های وسیع برخوردار باشد.

حول مسئله بیکاری، منافع خودخواهانه و منافع طبقاتی تلاقی می کنند. عده‌ای از کارگران هستند که از بیکاری رنج نمی برند. کارگران متخصص معمولاً از موقعیت بهتری برخوردارند. همین امر باعث می شود که شرکت دادن آنان در مبارزه برای سهم کردن بیکاران در روند تولید، بسیار مشکل شود. از سوی دیگر، برخی از کارگران ترس دارند که شرکت بیکاران باعث کاهش دستمزدهای خود آنها گردد. این گرایشهای محافظه کارانه در محافل کارگری، باید توسط سندیکاهای انقلابی طرد شود. جذب بیکاران در روند تولید، تأمین زندگی آنان بخرج مؤسسه یا تمام شاخه صنعتی، باید محور تبلیغ و ترویج قرار بگیرد. سرنوشت بیکاران به سرنوشت کارگران شاغل کاملاً وابسته است و بزرگترین خطر در این زمینه، این است که پیوند بیکاران و جنبش کارگری در مجموع گسسته شود. از این جهت ایجاد سازمانهای ویژه بیکاران همیشه به نتایج مطلوب نمی رسد. درست است که معمولاً این سازمانها انقلابی ترین سازمانها هستند، آنها دارای پشتکار و انرژی بیشتری نسبت به سازمانهای کارگرانی که به کار اشتغال دارند می باشند. زیرا آنها صرفاً به مسئله بیکاری می پردازند. ولی ایجاد سازمانهای جداگانه، کارگران شاغل را در برابر کارگران بیکار تحریک می کند و به جای تشویق آنان به مبارزه برای بهبود وضع بیکاران، عمدتاً بین شاغلین و بیکاران دشمنی بوجود می آید. باید با دقت بسیار زیادی به مسئله ایجاد چنین سازمانهای جداگانه که در خارج از چهارچوبهای سندیکایی قرار گرفته‌اند پرداخت. اما این به این معنی نیست که در حد کارهایی که سندیکاهای فرمیست و محافظه کار در این زمینه انجام می دهند، بایستی محصور ماند. بیکاران باید دائماً بر روی سندیکاهای مربوطه فشار بیاورند.

به موازات انجام تظاهرات علیه شهردارهای بورژوازی، خواست تسلیم مؤسسات تعطیل شده به دست کارگران، استقرار نظارت کارگری، بیمه در مقابل بیکاری، تغذیه رایگان کودکان، حذف کرایه خانه، ایجاد خدمات عمومی و غیره نیز اعلام می گردد. باید عمل انقلابی و سازماندهی شده بیکاران و اقلیتهای انقلابی علیه رهبریت بوروکراتیک سندیکاها و شهردارهای سوسیالیست نیز اعمال شود. این شهردارها اگر واقعاً سوسیالیست هستند، برای کمک به بیکاران باید از پولداران مالیات محلی اخذ نمایند، اماکن متعلق به دولت را در اختیار کارگران بیکار قرار دهند، کارگران بیکار را در خانه‌های ثروتمندان سکنی دهند و مالیاتی را که باید به دولت بدهند برای بیکاران خرج کنند.

بیکاران و سندیکاهای انقلابی باید در مبارزه علیه بیکاری، این مسئله را مد نظر داشته باشند که هر گونه انقلابی در چهارچوب جامعه سرمایه داری صورت پذیرد، در هر حال قادر به حل مشکل بیکاری نخواهد شد. مسئله بر سر این است و قطعنامه اولین کنگره بین الملل سندیکاها بر آن تأکید می کند که مبارزه بر علیه بیکاری را باید نه همدوش کارفرمایان بلکه بر علیه آنان، نه از طریق اقدامات مسالمت آمیز تحت نظام سرمایه داری، بلکه از طریق یک مبارزه طبقاتی آشکار دنبال کنیم. مسئله بیکاری می تواند حل شود ولی نه از طریق همکاری با دولت بورژوازی، بلکه پس از نابودی آن و بعد از برقراری دیکتاتوری پرولتاریا. اولین کنگره بین الملل سندیکاهای انقلابی با طرد نظریه مبتنی بر وحدت منافع آنهایی که کار می کنند و آنهایی که کار نمی کنند، مسئله مبارزه علیه بیکاری را از نقطه نظر عمومی طبقاتی بررسی نمود. اولین کنگره بین المللی سندیکاهای انقلابی، با علم به اینکه بیکاری تنها از طریق انقلاب اجتماعی از بین خواهد رفت، قطعنامه خود را در این مورد بصورت فراخوانی به بیکاران اینطور خاتمه می دهد:

« شما اولین رنج کشیده‌های این مبارزه بودید و باید اولین کسانی باشید که دست به تعرض می زنند. ولی فراموش نکنید که تنها در صورتی پیروز می شوید که صفوف خود را با سایر کارگران فشرده تر ساخته و از منافع تمام طبقه کارگر دفاع نمایید. کارگرانی که هنوز به کار اشتغال دارند نباید تصور کنند که به سرنوشت بیکاران دچار نمی شوند. مبارزه برادران بیکار باید مورد پشتیبانی کارگران قرار بگیرد و سندیکاها سرخ باید همه اقدامات لازم را انجام دهند تا مبارزه بیکاران، زیر پرچم سندیکایی به پیش رود و ترکیب گردانهای رزمندگان، هم از کارگران بیکار و هم از کارگران شاغل تشکیل شود.»

تعطیلی کارخانه ها و کاهش روزکار

کارفرمایان از کسادى بازار جهانی و بحران اقتصادی برای زیر منگنه قرار دادن طبقه کارگر استفاده می کنند. امید مطیع تر شدن کارگران در ذهن بورژوازی، در زمان جنگ و پس از حکومت «اتحاد مقدس» (منظور اتحاد کارگران و بورژوازی است) تبدیل به یأس شد. درست است که اتحاد مقدس در ذهن کارگران اغتشاش عمیقی را دامن زد ولی دوران پس از جنگ، بوسیله رشد عظیم سندیکاها و افزایش انکار ناپذیر مطالبات کارگری مشخص می شود. بورژوازی مجبور شد در اولین سال پس از جنگ، عقب نشینی کند و این عقب نشینی که به اصطلاح عاقلانه انجام می گرفت به عقاید لیبرال منشانه جامعه ملل نسبت داده می شد. ولی برای کسی پوشیده نبود که تدوین قانون ۸ ساعت کار نتیجه ترس از جنبش توده‌ها و خواست تخفیف مبارزه اجتماعی داخلی از طریق دادن برخی امتیازات بود و این مرحله عقب نشینی اکنون به پایان رسیده است. سندیکاهاى رفرمیستی که وظیفه پشتیبانی از سرمایه داری و تحکیم آن را برای خود تعیین نموده‌اند، به آرزوهای طبقات حاکمه بال و پر تازه‌ای بخشیدند و همینکه شرایط مساعدی از نظر اقتصادی بوجود آمد، این طبقات دست به تعرض همه جانبه‌ای برای پس گرفتن تمام امتیازاتی که در دوران پس از جنگ مجبور به دادن آنها شده بودند زدند. یکی از مؤثرترین اقدامات علیه کارگران، بستن مؤسسات و کاهش تعداد روزهای کار می باشد. هر کجا کارگران شدیداً متحد شده، گروه فشرده‌ای را تشکیل دهند، بستن کارخانه‌ها تنها راه در هم شکستن همبستگی آنان می باشد. کاهش تعداد روزهای کار، با پایین آوردن سطح زندگی کارگران تا حد نصف، آنان را مجبور می کند صدایشان را پایین تر آورده، بیشتر به منافع مادی خود فکر کنند تا به مسائل مربوط به سیاست عمومی. این همان سیستم کهنه «لاک - اوت»* یعنی بستن کارخانه‌ها برای بیرون ریختن کارگران در شرایط جدید است. در گذشته، لاک اوت با هدف کاهش دستمزدها و پایین آوردن هزینه تولید انجام می گرفت ولی لاک اوت های کنونی اهداف وسیع تری را دنبال می کنند، در عین حال که مسائل دستمزد و روزکار را هم مورد رسیدگی قرار می دهند. لاک اوت ها یکی از اشکال تعرض سیاسی بورژوازی است. اکنون می بایست کمر کارگران را خم کرد، انسجام طبقه کارگر را تضعیف کرد و از کابوس انقلاب قریب الوقوع خلاصی یافت. سندیکاها که میلیونها کارگر را که روز به روز انقلابی تر می شوند متشکل می کنند، یک تهدید دائمی برای ثبات استثمار محسوب می شوند. بسته شدن مؤسسات و

* lock out

کاهش روزکار باید علاوه بر مزایای اقتصادی، امتیازات سیاسی بسیار مهمی هم برای کارفرمایان همراه داشته باشد.

چگونه می شود علیه این بیماری فراگیر کاهش تولید و تعطیل مؤسسات مبارزه کرد؟ روشن است که بسته شدن مؤسسات، تظاهر یکی از اشکال بیکاریست و تمام نسخه‌های مبارزه با بیکاری، در این مورد نیز تجویز می شود. ولی علاوه بر این، یک سلسله اقدامات دیگری برای جلوگیری از تعطیل مؤسسات می تواند انجام بگیرد. در این باره، تمام امکانات هنوز بکار گرفته نشده‌اند. قبل از هر چیز باید ضمن اعتراض شدید علیه تعطیل مؤسسات، این نظریه را تبلیغ کرد که سندیکا حق دارد دست به پژوهشهای ضروری برای کشف این مسئله که آیا واقعا مؤسسه دیگر قادر به ادامه کار نیست بزند. این امر را چگونه می شود به پیش برد؟ کارگران هر مؤسسه باید بلافاصله پس از اینکه نیت تعطیل کارخانه آشکار شد، کمیسیون ویژه‌ای برای تحقیق درباره علل واقعی تعطیل انتخاب کنند. این کمیسیون باید منتخب کلیه کارگران مرد و زن مؤسسه باشد. وظیفه آن جستجوی بهانه‌های واقعی تعطیل، صرف نظر از نظریات کارفرمایان است. برای کارگرانی که بطور دائمی در یک فابریک یا کارخانه کار می کنند، کشف این دلایل کار دشواری نیست. آنان از میزان ذخیره‌های مواد اولیه اطلاع دارند و این امر را که آیا سفارشات انجام گرفته یا نه، می دانند. برای اینکه تعیین شود آیا تعطیل اجتناب ناپذیر است یا خیر، باید یک سری کمیسیونهای نظارت برای مواد اولیه، مواد سوخت، سفارشات، درآمدها و غیره بوجود آید. به کارفرمایان و شرکتهای سهامی نباید اجازه داد مؤسسات را به دلخواه خود تعطیل کنند، زیرا در واقع مؤسسات چیزی نیستند مگر نتیجه کار اشتراکی کارگران.

همچنین باید در نظر داشت که این نوع فعالیتهای با مقاومت بسیار شدید کارفرمایان و دولت بورژوا مواجه خواهند شد و کوششهای کارگران برای تحقیق پیرامون حقانیت بسته شدن یک مؤسسه، بمثابه سؤقدی به حقوق مالکیت خصوصی، آناشسیسم ناب و غیره تلقی خواهد شد. ولی اگر بنا باشد کارگران همیشه از اتهامات کارفرمایان خود بترسند می باید هرگز دست به هیچ گونه عملی نزنند. آیا در عمل کارگران می توانند درباره علل تعطیل مؤسسه‌ای تحقیق نمایند؟ البته نباید دشواری کار را نادیده بگیریم و فراموش کنیم که کارگر در شرایط بسیار نامساعدی نسبت به کارفرما قرار گرفته و مرحله تحقیق نیز با مقاومت دولت بورژوا در مجموع، پلیس، دادگستری و غیره مواجه خواهد شد و سازمانهای کارفرمایان در مقابل این «توهین به مقدسات» دست به یک سلسله اقدامات خشن خواهند زد. به هیچ وجه نباید از این مشکلات چشم پوشی کرد ولی در عین حال نباید به آنها پر بها داد. نباید تصور نمود که برای کارگران واقعا امکان پذیر نیست در مورد دلایل تعطیل مؤسسه خود آگاه شوند. کارگران نمی توانند نسبت به تمام ترکیبات مالی که این یا آن کارفرما را به بانکها مرتبط می سازد مطلع گردند. زیرا سعی می شود از مطلع شدن کارگران نسبت به این معبد جلوگیری شود. حتی با در نظر گرفتن خصلت ناقص اطلاعات جمع آوری شده و مقاومتهای سرسختانه‌ای که این پژوهشها در برابر خود خواهند یافت، باید این تحقیقات با پیگیری تمام دنبال شود. زیرا تنها طریقی است که تمام کارگران را، صرف نظر از عقاید سیاسی شان، در یک مجموعه واحد ادغام می کند تا سیاست تعرضی کارفرمایان را مسدود سازد.

از آنجایی که کمیسیونها نظارت، علاوه بر مشکلات معمولی باید بر رموز بازرگانی مسلط بشوند، لازم است در کلیه اقداماتی از این قبیل شعار حذف اسرار بازرگانی بمثابه شعار مشخص مطرح گردد. آنچه مهم تر از همه است، ایجاد کمیسیونهای نظارت بر مقامات و در واقع ایجاد فوری آنها، بلافاصله پس از کسب اطلاع در مورد تعطیل احتمالی مؤسسه و ائتلاف

تمام کمیسیونهای نظارت بر حسب شاخه صنعتی فقط درون یک ارگان نظارت که تمامی کارگران آن شاخه صنعت را دربر می گیرد، می باشد. کمیسیونهای نظارت منفرد به سادگی منهدم می شوند. چنانچه بعکس، همزمان با ایجاد کمیسیونهای نظارت در یک سلسله از مؤسسات مسئله گردآوری تمامی این ارگانهای نظارت تنها در یک سازمان مطرح شود، نیروی کارگران در حد قابل ملاحظه افزایش خواهد یافت. تعطیل مؤسسات باید بمتابه نقطه حرکتی برای یک جنبش در راه ایجاد کمیسیونهای نظارت در مؤسسات مختلف و در شاخه‌های صنعتی تلقی شود.

اشغال فابریکها و کارخانه ها توسط کارگران

در حال حاضر، تعطیل کارخانه‌ها به عنوان شیوه مبارزه یا بهتر بگوییم شیوه سرکوب کارگران، بسیار رایج شده است. مؤثرترین شکل مبارزه علیه این شکل سرکوب بورژوازی اشغال مؤسسات توسط کارگران است، ولی باید گفت که این اقدام یکی از شدیدترین اشکال عملی مبارزه است و درجه بسیار بالائی از سازماندهی و تلاقی شرایط بسیار ویژه‌ای را طلب می کند. در چنین صورتی است که اشغال کارخانه می تواند با موفقیت روبرو شود و دست آوردهایی برای کارگران داشته باشد. در مبارزه‌ای که در حال حاضر در کلیه کشورها گسترش می یابد، کارگران دست به اشغال مؤسسات زده و می زنند. بگذریم از انقلاب روسیه که چه در جریان آن و چه پیش از آن، این عمل به مثابه یکی از اشکال مبارزه بر علیه کارفرمایان به کار برده می شد. می توانیم جنبش عظیم کارگران ایتالیایی را، که در آخرین ماههای سال ۱۹۲۰ به اشغال مؤسسات متوسل شده بودند، مثال بزنیم.

در برابر تهدید «لاک - اوت» صاحبان صنعت، پیشقراول پرولتاریای ایتالیا - متالوژیستهای میلان - مؤسساتی را که در حال تعطیل بودند اشغال نمودند. به دنبال این اقدام نمونه میلانی ها که در تاریخ ثبت شد، کارگران شهرهای دیگر و نه تنها متالوژیستها بلکه همچنان کارگران مواد شیمیائی، نساجی و سایر صنایع از آن تبعیت نمودند. این جنبش به سرعت تمام شمال ایتالیا را فراگرفت و بخش اعظم مؤسسات بزرگ صنعتی بدست کارگران افتاد. در همه جا نظم کاملی حکمفرما بود. کمیته‌های فابریک و کارخانه و کمیته‌های مؤسسه بلافاصله تشکیل شده بودند و شم سازماندهی و استعداد و کاردانی بسیار خوبی از خود بروز دادند. مؤسسات، تحت حفاظت گاردهای کارگری قرار گرفته و با بارآوری تمام کار می کردند. در همان موقع، در پولزینو و سایر مناطق زراعی، پرولتاریای روستا املاک ارضی را به تصرف خود درمی آورد، بدون اینکه کارهای جاری را قطع نماید. ولی در تعیین کننده ترین لحظات، رهبران «کنفدراسیون کارگران» توافق کردند که با دولت وارد مذاکره شوند؛ در جریان کنفرانسی که بوسیله وزیر جیویستی فراخوانده شد، آنان با طرح تحقیرآمیز نظارت کارگری موافقت نمودند و دست سازشکارانه‌ای به سوی دشمن طبقاتی خود دراز کردند و بورژوازی، همانند غریقی که برای نجات جان خود به هر خس و خاشاکی چنگ می اندازد، این پیشنهاد را محکم چسبید.

در جنبش اخلاص شد. تعرض پس رانده شد و کارگران شکست خوردند. این شکست سرمنشاء سازماندهی کلیه نیروهای ضدانقلابی و ظهور فاشیسم شد.

موارد جداگانه‌ای از تسلط کارگری بر مؤسسات در فرانسه، آلمان و انگلستان بوقوع پیوست. مثلا در یرون (انگلستان) در ماه سپتامبر ۱۹۲۱، کارگران یک آسیاب و یک فابریک، پس از

مخالفت کارفرما در جوابگویی به مطالباتشان، دست به اشغال مؤسسات خود زدند و کار تولیدی بطریق همیشگی به پیش می رفت. نان بسیار ارزان به فروش می رسید. بکار گماردن مجدد بیکاران باعث افزایش تولید شد. نوشته‌ای به شرح زیر به درب مؤسسه نصب گردید: «آسیاب و فابریک سویت کارگران یرون! ما نان تولید می کنیم نه سود!» تاریخچه مبارزه کارگری دوران پس از جنگ از یک چنین فصلهای غنی پر است. ولی فقط در ایتالیا بود که اشغال مؤسسات خصلت یک عمل توده‌ای به خود گرفت و تمام کارگران را به مبارزه کشاند.

اشغال مؤسسات با نفرت عمیق و مقاومت مسلحانه دولت بورژوائی مواجه می شود. به همین جهت، این عمل بایستی به خوبی سازماندهی شده باشد و ضروریست که اکثریت کارگران نقش فعالی در آن ایفا کنند. اندیشه اشغال مؤسسات، در میان توده‌های کارگری از نفوذ وسیعی برخوردار است و وظیفه سندیکاهای انقلابی اینستکه در عمل نشان دهند که ادامه تولید بدون شرکت کارفرمایان هم امکان پذیر است. زمانیکه کمیسیون نظارت که در بالا از آن یاد شد مطمئن شود که کارفرما بدلیل سرکوب گرانه‌ای مؤسسه را تعطیل می کند، در حالی که تولید بخوبی می تواند ادامه یابد، این کمیسیون گزارش مشروحی درباره همین مسئله به کارگران ارائه می دهد و در عمل مسئله ادامه تولید را مطرح می سازد، که طبیعتاً تنها در صورت وجود مواد اولیه و برخی وسایل مادی امکان پذیر است.

معمولاً در مؤسسات بزرگ، ذخیره کافی برای دوران طولانی موجود است. بزرگترین مشکلات، در فقدان سرمایه اولیه برای به راه انداختن مؤسسه است. حتی در مواردی که بورژوازی بلافاصله دست به اقدامات سرکوبگرانه نظامی بر علیه کارگرانی که مؤسسات را اشغال کرده‌اند نزده است - و معمولاً در شرایطی که جنبش کارگری گسترش وسیعی می یابد چنین می کنند - حتی در این صورت، مشکلات مالی می تواند به امکانات کارگران لطمه وارد سازد. بنابراین، توجه سندیکاهای انقلابی و هسته رهبری کننده که مسئول بدست گرفتن مؤسسات است باید قبل از هر چیز در جهت تأمین منابع مالی و سرمایه کافی برای گردش اولیه حداقل برای اوایل کار باشد. در این موارد می شود از شیوه کارگران ایتالیائی، که بخشی از آن سبک کار کارگران روسیه بود، استفاده کرد یعنی فروش کالاهائی که در انبارهای مؤسسه موجود است؛ قرض گرفتن از تعاونیهای هوادار با ضمانت همین کالاها و غیره.

اشغال مؤسسه زمانی می تواند نقش بارزی ایفا کند که به سرآغاز کارزار تبلیغی وسیعی در میان توده‌ها و خلاصه به یک مبارزه آشکار تبدیل گردد. باید در نظر گرفت که تسخیر یک مؤسسه آسانتر از حفظ آن است. زیرا تعرض اقتصادی کارگران تنها زمانی تحکیم می شود که پیروزی سیاسی بدست آید. یعنی پس از انهدام دولت بورژوائی و تسخیر قدرت، اولین اشتباه سندیکالیستها اینست که انقلاب را معادل اشغال مؤسسات، کارخانه‌ها و فابریکها تصور می کنند و از دستگاه دولت بورژوائی چشم پوشی می نمایند. زمانیکه کارگران ایتالیائی در پایان سال ۱۹۲۰ مؤسسات را به اشغال خود درآوردند، تنها یک قدم به پیش برداشته بودند. اوضاع چگونه تحول یافت؟ کارگران برخی مناطق، فابریکها را اشغال کرده و تولید را به راه انداختند. ولی در عین حال، دولت بورژوائی با تمام تشکیلات خود: ارتش، پلیس و دادگستری به کار خود ادامه می داد. به همین ترتیب احزاب بورژوائی به حیات خود ادامه می دادند و تبلیغات ضد سوسیالیسم را دامن زده، کلیه دشمنان سوسیالیسم را برای هجوم به کارگران آماده می ساختند. کارگرانی هم که مؤسسات را تسخیر کرده بودند، در نیمه راه از حرکت ایستادند. آنها به نظرشان می آمد که همه کارها تمام شده، در حالی که فی الواقع، اشغال مؤسسات تنها یک لحظه و فقط یک لحظه از مبارزه به شمار می رفت.

حفظ یک مؤسسه تنها زمانی ممکن است که طبقه کارگر همزمان با کسب قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی را نیز به تصرف خود درآورد، یعنی تمام نهادهای کهنه بورژوازی را منهدم ساخته و به جای آنها ارگانهای انقلابی جدیدی ایجاد نماید.

هرگز رابطه سیاست و اقتصاد با وضوحی که در پایان سال گذشته در ایتالیا به اثبات رسید، ثابت نشده بود. آنارشیستها اگر متافیزیسیست نبودند، مجبور بودند به ارزش رابطه ناگسستگی سیاست و اقتصاد اعتراف کنند و استنباط کودکانه خود را از انقلاب به دور افکنند.

از میان کلیه راههای مبارزه که در اختیار طبقه کارگر است، اشغال مؤسسات جدی ترین آنهاست. و به همین دلیل باید با احتیاط زیاد و پس از ارزیابی دقیق از نیروهای طرفین و بررسی شرایط محلی انجام پذیرد. در شرایطی که یک جنبش عمومی همراه با شور انقلابی وجود داشته باشد، اشغال یک مؤسسه می تواند به نتایج بسیار خوبی منتهی شود. زمانیکه جو حاکم یک آرامش مطلق است، زمانی که انفعال و ارتجاع در درون طبقه کارگر ظاهر می شود، زمانیکه کارفرمایان بدون کيفر عمل می کنند و در میان توده های وسیع نه اعتراض خفیفی وجود دارد و نه خواست مبارزه، در این صورت دست اندازی روی یک مؤسسه ممکن است خیلی سریع به شکست بیانجامد. در این صورت کارگران نه تنها از نظر فیزیکی و مادی منفرد می شوند، بلکه حتی از نظر معنوی هم از سایر کارگران جدا می افتند. ممکن است که آنان حتی از نظر استراتژیک نیز منفرد گردند.

تنها زمانی باید دست به اشغال مؤسسات زد که این عمل از انعکاس و پشتیبانی وسیع کارگران سایر مؤسسات برخوردار باشد. این پشتیبانی باید به اشکال گوناگون تبلور یابد. قبل از همه از نظر مالی، از نظر کمک کالائی و بالاخره از طریق یک مخالفت قاطعانه علیه انتقال قوای نظامی و همچنین از طریق برهم زدن نظم نیروهای متخاصم پرولتاریا. چنانچه نیت اشغال مؤسسه با چنین جو همبستگی همراه نباشد و در میان توده های کارگر غلیان انقلابی کافی به وجود نیاید اشغال مؤسسه در مدت کوتاهی خنثی می شود و حتی می تواند اندوه عمیقی در دل کارگران باقی گذارد و اعتماد به نفس آنان را از بین ببرد. به همین جهت تنها زمانی باید دست به این شکل مبارزه بزنیم که تمام شرایط مبارزه را مطالعه کرده باشیم و اولین نشانه های – اگر نه پیروزی نهائی – لااقل امکان حفظ مؤسسه برای مدت کم و بیش طولانی را به چشم ببینیم. برای جلب نظر توده ها باید قیمت محصولات تولید شده را کاهش داد. این بهترین شیوه تبلیغاتی به نفع سلب مالکیت فابریکها و کارخانه هاست.

اشغال مؤسسات صرفاً با مشکلات خارجی همراه نبوده بلکه مشکلات داخلی نیز به دنبال دارد. کارگران باید بلافاصله به مسئله مدیریت مؤسسات، توزیع، پرداخت بهای کار و یک سلسله مسائل دیگر که قبلاً صرفاً از نظر تئوریک مطرح بوده و اکنون می بایست به آنها از همان اولین روز اشغال پاسخ داد، رسیدگی نمایند. تا آنجا که به مدیریت مربوط می شود بهترین راه حل اینست که این امور، در مرحله اول، در دست کمیته فابریک و کارخانه و با شرکت اجباری یک نماینده از سندیکای مربوطه انجام پذیرد. تا آنجا که به سایر مسائل ساخت داخلی نظیر پرداخت دستمزدها و غیره مربوط می شود، شرکت سندیکاها برای غلبه منافع آرمان مشترک طبقه نسبت به منافع محلی، ضروریست. باید بخاطر آورد که تسخیر مؤسسات، زمانی که خصلت عمل توده ای به خود می گیرد، می تواند به سرعت سازمان رژیم بورژوازی را برهم زند. زیرا حساس ترین و ضربه پذیرترین نقطه طبقات حاکم را تشکیل می دهد. تا زمانی که مبارزه در خارج از مؤسسات دنبال می شود و هدفش صرفاً تغییر در اشکال مدیریت است، کارفرما موقعیت خود را محکم احساس می کند، مالکیت مقدس و غیرقابل دسترسی باقی می

ماند و تمام تغییرات در اقصای فوقانی محافل سیاسی صورت می گیرد، بدون اینکه به اساس نظام اقتصادی لطمه وارد آید. تفاوت انقلاب اکتبر روسیه و کلیه انقلابات قریب الوقوع در اروپای غربی با انقلاب کبیر فرانسه در اینست که شعار انقلاب مزبور دایر بر: «مالکیت، مقدس و تجاوزناپذیر است» به وسیله شعار: «مالکیت نه مقدس است و نه تجاوزناپذیر» جایگزین شده است. نمونه‌های مشخص تجاوزپذیری مالکیت خصوصی بارزترین بیان خود را در اشغال مؤسسات به نمایش می گذارد. این اشغالها در ذهن توده وسیع مردم، احترام مذهبی به نظام مالکیت خصوصی را درهم می پاشد، اشغال کارخانه‌ها اگر خصلت یک جنبش توده‌ای را داشته باشند بزرگترین تهدید برای رژیم بورژوائی محسوب می شوند. به همین جهت طبقه کارگر به هیچ وجه نباید از این شکل مبارزه صرف نظر کند.

اشغال مؤسسات باید بدست توده‌ها انجام پذیرد. اکثریت کارگران باید به این جنبش کشیده شوند. هر اشغال یک مؤسسه را بایستی به آرمان مجموعه طبقه کارگر تبدیل کرد. باید مخاصمات موجود بین کارگران و کارفرمایان را که در اشغالهای اخیر بوجود آمده تشدید کرد. و بالاخره باید در مقابل چشمان خود فقط یک هدف را قرار داد: نابودی نهائی مالکیت خصوصی. اشغال مؤسسات می تواند راه مبارزه بسیار خوبی بر علیه نظام سرکوب گرانه کارفرمایان باشد، ولی از چهارچوب یک اعتراض محلی بسیار فراتر می رود. اشغال کارخانه درخشان ترین بیان نزدیک تر شدن انقلاب اجتماعی است.

سطح زندگی توده‌های کارگری

مبارزه‌ای که اکنون در کلیه کشورها رشد و توسعه می یابد بر علیه کاهش دستمزد و دشوار شدن شرایط کار می باشد. هر چقدر هم کارگران عقب مانده باشند، هر چقدر هم توهمات رفرمیستی در میان توده‌ها اشاعه یافته باشد، دشواری روزافزون شرایط کار احساس اعتراض آمیز خفیفی در دل آنان بیدار می کند. نه تنها سازمانهای رفرمیستی بلکه حتی سندیکاهای کاتولیک، سندیکاهای کارمندان دولتی که همیشه راست تر از سوسیالیسم رفرمیستی بودند و حتی قشرهایی از کارگران در حد این دو، با تهدید پائین آمدن سطح زندگی شان، با طبقات حاکم و دولت به مخالفت می پردازند. مسائل مربوط به حقوق و شرایط کار محور مرکزی مبارزه طبقه کارگر می باشد. اشتباه بزرگی مرتکب خواهیم شد اگر این جنبش وسیع توده‌ای را کنار بگذاریم، به این بهانه شبه انقلابی که تنها مسئله‌اش پول بیشتر است. این بی اعتنائی آنارشیستی نسبت به احتیاجات ابتدائی توده‌های کارگری، یک محتوای ارتجاعی را زیر پوشش انقلابی پنهان می کند. آن کسی که در جریان مبارزه همدوش توده نباشد انقلابی نیست. آنچه دقیقاً مشخصه عصر ماست این است که مبارزه برای حفظ وضعیت گذشته از تنگ نظری چهارچوب سندیکائی فراتر می رود، زیرا در مقابل کارگران، کارفرمایان متشکل و دولت بورژوا قرار گرفته است.

فقط آن کس شایسته عنوان انقلابی است که در پراتیک مبارزه روزمره، توده‌ها را به سطح آگاهی کمونیستی ارتقاء دهد. در نتیجه، همین تلاشهای کاهش دستمزد و بدتر کردن شرایط کار است که باید در مرکز توجه سندیکاهای انقلابی قرار بگیرد. ولی نباید خود را در حد خواست بازگشت به شرایط گذشته کار محدود ساخت.

این شرایط قدیمی کار، در کلیه کشورها، پائین تر از احتیاجات کارگران بود. نه تنها باید از شرایط قدیمی دفاع کرد بلکه باید دائماً شرایط بهتری طلب کرد. به همین خاطر ارتقاء سطح زندگی توده‌های کارگری باید یکی از وظایف عملی فوری باشد. در زمان جنگ، طبقه کارگر بسیار ضعیف شد. درصد بیماریها در کلیه کشورها رشد کرد؛ مرگ و میر کودکان به نحو قابل توجهی افزایش یافت. اثرات جنگ، تا چند سال دیگر باز هم محسوس خواهد بود به همین جهت باید سطح زندگی توده‌های کارگری را بالا برد و به هیچ قیمتی به نزول آن، که تقریباً در کلیه کشورها شاهدیم، تن در نداد.

کارفرمایان و ایدئولوگهای آنان هم اکنون حقوقها را پایین می آورند و شرایط کار را دشوارتر می سازند و رقابت روز به روز حادثتر بازار جهانی و منافع صنعت و اقتصاد ملی، که به کاهش دستمزدها و تنزل سطح زندگی محتاج است را برای این منظور بهانه می آورند. کارگران کشورهای متفق در دامی که خودشان ساخته‌اند گرفتار شده‌اند. آلمان ورشکسته، در حال حاضر اگر تهیه کننده نیروی کار ارزان نباشد لاقلاً تهیه کننده کالاهای ارزان است. سقوط ارزش پول و فقیرتر شدن توده‌های کارگران آلمان و اتریش، برای سرمایه داران فرانسوی، انگلیسی و آمریکائی انتقال سفارشاتشان را به آلمان بسیار سودآور می کند زیرا در آنجا از شرایط مساعدتری برخوردارند. بسیاری از آمریکائی ها در کارخانه‌هایشان را می بندند و سفارشاتشان را برای مؤسسات آلمانی می فرستند. برخی از مقاطعه کاران انگلیسی، با استفاده از کاهش ارزش نیروی کار حتی ماشین آلات و همه نوع وسائل از آلمان سفارش می کنند. طبیعتاً، قیمت‌های عمده توسط بازار جهانی تعیین می شود و این امر خود به روی شرایط کار تأثیر می گذارد. سندیکاهائی که سیاست خود را بر اساس رقابت قرار داده‌اند شدیداً در اشتباه‌اند. آنها شرایط کار کارگران را منوط به یک سلسله عواملی می کنند که خارج از حیطه نفوذشان است. باین ترتیب کارگران فرانسوی، انگلیسی و آمریکائی که با بورژوازی خود در توافق بودند، اکنون قربانی «پیروزی» خود شده‌اند زیرا تنزل سطح زندگی کارگران آلمانی خود به خود سطح زندگی کارگران انگلیسی، فرانسوی و آمریکائی را نیز پائین می آورد.

اختلاف فاحش دستمزدها، در کشورهای مختلف صنعتی، نمی تواند برای زمان طولانی دوام پیدا کند. هم سطح شدن دستمزد بر طبق میانگین دستمزدهای پائین صورت می گیرد. سرمایه در جستجوی نیروی کار ارزانتری است و چنانچه آن را در کشور خودش پیدا نکند اجناس و کالاها را به خارج سفارش می دهد و به این ترتیب ثابت می کند که تئوری میهن پرستی اقتصادی که در زمان جنگ ظهور کرد و هنوز هم تبلیغ می شود، در حقیقت آشی است که مخصوص خلق پخته‌اند! طبقات حاکمه نیز، به سهم خود، تا آن اندازه میهن پرستند که برایشان مزایائی داشته باشد و استفاده‌های معینی به دنبال داشته باشد. حتی اگر این استفاده‌ها به زیان منافع تولید ملی افزایش یابد، هیچ کارفرمائی بخاطر چنین ملاحظاتی دست از کار خود برنخواهد داشت. سرمایه بین المللی است. میهن اش آن جایی است که استفاده‌های کلان برای به جیب زدن موجود باشد.

برای کارگران، تمام این مسائل مربوط به رقابت در سطح بازار جهانی، بدون آنکه از اهمیت آن کاسته شود نمی تواند نقش تعیین کننده‌ای در تعیین سطح زندگی شان بازی کند. کارگران انقلابی نمی توانند اساس کار خود را بر این مسئله قرار دهند که کدام یک از استثمارگران، خودی ها یا خارجی ها بیشتر سود می برند. آنان باید همیشه از این نقطه حرکت کنند که رقابت بین سرمایه داری‌های ملی همیشه بوده و خواهد بود و این رقابت تنها از طریق انقلاب اجتماعی می تواند از بین برود.

پائین آوردن سطح زندگی کارگران برای امکان دادن به سرمایه داری داخلی که بتواند وجهه بهتری در بازار جهانی داشته باشد، این است تاکتیک سرمایه داران و از این بابت توسط رهبران سندیکا‌های فرمیستی، پشتیبانی می شوند. ارتباطی که بین سندیکا‌های فرمیستی و سرمایه داریهای داخلی وجود دارد تا آن حد فشرده است که با بروز بحران در بازار جهانی، رهبران سندیکا‌های فرمیستی، به ابتکار خود، راههایی برای کاهش هزینه‌ها چه از طریق بالا بردن بازدهی کار و چه هر وسیله دیگری جستجو می کنند تا تداوم رقابت تأمین گردد. البته درست است که این هم‌زمانی با بورژوازی که به آن امکان می دهد در هر زمان و در هر شرایطی درآمدهای کلانی دریافت دارد، با اعتراضاتی در حرف بر علیه کاهش دستمزدها همراه می شود، اما پس از این اعتراضات در حرف، مذاکرات شروع می شود و رهبران سندیکاها به کاهش دستمزدها به ۱۰٪، ۱۵٪ و بیشتر رضایت می دهند. این کاهش دستمزد و این فقدان هر عنصر مبارزاتی، خصوصیت بارز اکثر رهبران فعلی سندیکا‌های فرمیستی را تشکیل می دهد. چنانچه این تاکتیک بیش از این پیاده شود، سازش بین بورژوازی و سندیکاها افزایش خواهد یافت و البته این امر به زیان توده‌های کارگری خواهد بود.

تاکنون سازش به این مفهوم بود که کارگران فقط ریزه‌های ناچیزی از میلیاردهائی را که به جیب کارفرمایان سرازیر می شد، دریافت دارند. زمانیکه سودها قدری کاهش یافت، کارفرمایان نه تنها همان ریزه‌هائی را که به دست کارگران می رسید از آنها گرفتند، بلکه خواستند از آن موقع تمام بار سنگین بحران را بر روی دوشهای کارگران سوار کنند. برای مقابله با این تاکتیک، سندیکا‌های انقلابی باید توده‌های هر چه وسیعتری را به مبارزه بکشانند، باید برای تمام سندیکاها، صرف نظر از ترکیب ارگانهای رهبری کننده آنها، مسئله سطح زندگی را طرح نمود. باید در یک جبهه توده‌های وسیع کارگری و عقب مانده ترین آنها را در مبارزه عملی برای افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار متحد نمود. باید ثابت کرد که سندیکا‌های انقلابی و طرفداران بین الملل سندیکا‌های سرخ در این زمینه صرفاً اقتصادی و عملی، قاطع ترین رزمندگان و پیگیرترین مدافعین منافع طبقه کارگر در مجموع هستند؛ در هر کشوری باید دست به یک سری اقدامات برای بهبود شرایط کار زد و آنها را توده گیر ساخت؛ باید برنامه مطالبات عملی تنظیم ساخت، برنامه‌ای که تمام کارگران بتوانند به دور آن بسیج شوند و باید این برنامه را در عمل با شیوه‌های انقلابی پیاده نمود و رهبران کنونی سندیکاها را افشا ساخت، رهبرانی که نه می خواهند و نه می دانند چگونه باید از ابتدائی ترین منافع، منافع حیاتی توده‌های کارگران، در یک زمینه عملی دفاع کرد.

البته ممکن است در جریان سازماندهی مقاومت در برابر دشواری شرایط کار، سندیکا‌های انقلابی شکست بخورند، ولی این فقط یک شکست موقتی خواهد بود، یک شکست در جریان مبارزه و نه از طریق شانه خالی کردن عامدانه. هر امتیازی که از روی تمایل به کارفرما داده شود، هر سرپیچی از مقاومت باید به قاطعانه ترین و شدیدترین شکلی افشا گردد. ارتقاء سطح زندگی نباید در حد یک شعار ذهنی باقی بماند، باید بر عکس یک شعار عملی و مشخص زنده ترین مبارزات باشد و فقط زمانیکه سندیکا‌های انقلابی توانستند بیشترین تعداد پرولترها را در مبارزه برای ارتقاء سطح زندگی شان به مبارزه بکشانند، فقط زمانیکه موفق شوند بر روی کارگرانی که در سندیکا‌های فرمیستی متشکل اند تأثیر گذاشته و توده فرمیستی را از سلطه رهبران بیرون بکشند، تنها در این صورت است که مبارزه برای بالا بردن سطح زندگی می تواند نقش بزرگی در تدارک انقلاب اجتماعی بازی کند.

تخاصمات اجتماعی، آنچنان در کلیه کشورها خصلت آشکار و حادی به خود گرفته که نشان دادن رابطه بین ارتقاء سطح زندگی و مبارزه برای کسب قدرت زحمتکشان، به کارگران چندان دشوار نیست. یک برنامه اقتصادی مشخص که در یک اوضاع اجتماعی و سیاسی معینی تدوین شده باشد، همین که این برنامه با شیوه‌های انقلابی پیاده شود، ضرورتاً توده‌های وسیعی را در مبارزه بر علیه طبقات حاکم متحد می‌کند و کارگران را برای کسب قدرت اقتصادی و سیاسی در کشورشان آماده می‌سازد. از اینجا نتیجه گرفته می‌شود که مبارزه برای بالا بردن سطح زندگی کارگران باید یک مبداء باشد برای مبارزه پردامنه‌تر به منظور نابودی استثمار.

تاکتیک سرمایه داری در تقلیل مرزها

تعرض همه جانبه بورژوازی در حال حاضر به منظور انداختن بار سنگین بحران اقتصادی بر دوش پرولتاریاست. زمانیکه به سندیکا‌های رفرمیست پیشنهاد تقلیل مرزها داده می‌شود، آنها نه تنها به کاهش ۱۵، ۲۰، ۳۰ درصد و گاه بیشتر از آن رضایت می‌دهند، بلکه از نظر آنها این تقلیل دستمزد بسیار طبیعی به نظر می‌رسد و توجه نمی‌کنند که هزینه زندگی اصلاً کاهش پیدا نمی‌کند.

از واضحات است که بورژوازی برای اعمال تاکتیک تقلیل دستمزدها منتظر کاهش هزینه زندگی نمی‌شود و حتی ارگان غیررسمی بورژوازی فرانسه لوتان (زمان) تئوری ویژه‌ای اختراع کرده که بر طبق آن باید ابتدا دستمزدها را پائین آورد تا بطور خود به خود هزینه زندگی نیز کاهش یابد. این تئوری ننگین با مقاومت بسیار ناکافی مواجه می‌شود و این مقاومت تنها در حد آن قشر از زحمتکشان است که توسط این تاکتیک دشمنان طبقاتی ما لطمه دیده‌اند. بنابراین، می‌بینیم که طبقه کارگر، گاه اصلاً هیچگونه اعتراضی نمی‌کند و گاه با تقلیل دستمزدها موافقت می‌کند، بالاخره گاهی هم اعتراض می‌کند و تظاهراتی برپا می‌کند، اعتصاب می‌نماید؛ ولی از آنجا که تمام این جنبشها قسمی است، بورژوازی این مقاومت را به تدریج می‌شکند و به سیاست خود ادامه می‌دهد. نمونه‌هایی در انگلستان داشتیم که در آنجا معدنچیان برای رفع حملات بورژوازی بیش از ۳ ماه در اعتصاب بودند. کارگران و رانندگان ترابری و حمل و نقل که با معدنچیان پیمان بسته بودند، در حساس‌ترین لحظه مبارزاتشان حاضر به پشتیبانی از آنها نبودند. روز این مخالفت، تحت عنوان «جمعه سیاه» در تاریخ جنبش کارگری انگلیس به ثبت رسیده است.

«جمعه سیاه» باید نمونه‌ای باشد و نشان دهد که چگونه باید بر علیه تقلیل مرزها که بطور سیستماتیک توسط بورژوازی تحقق می‌یابد، مبارزه کرد. در دوران بحران اقتصادی، در دورانی که کارفرمایان جبهه واحد خود را به وجود آورده‌اند، جنبشهای قسمی از پیش محکوم به شکست اند و همین که در انگلستان، در آلمان، در فرانسه و در آمریکا اعتصابات اعتراضی به شکل پراکنده‌ای آغاز می‌شوند، از قبل این مبارزات را به عدم موفقیت محکوم می‌کند. اکنون (سپتامبر ۱۹۲۱) اعتصابی با شرکت ۶۰۰۰۰ کارگر در شمال فرانسه دنبال می‌شود. این اعتصاب به دلیل تقلیل مرزها به پا شد، ولی در حالیکه کارگران نساجی در اعتصاب اند، می‌بینیم که اقشاری از کارگران نظیر رانندگان ترابری، کارگران گاز، ترامواها و در یک کلام کلیه اقشار کارگری که بقای یک دولت معاصر به آن وابسته است، به کار ادامه می‌دهند و در چنین شرایطی جنبش کارگران نساجی مسلماً سرکوب خواهد شد. این همان چیزی است که در

آخرین درگیریهای آلمان دیدیم و در کشورهای دیگر نیز می بینیم. کارگران به طرز منفرد مبارزه می کنند، گردان گردان و در گروههای کوچک می روند و متحمل شکست می شوند زیرا در جریان یک بحران اقتصادی، کارفرمایان می توانند منتظر بمانند و به اعتصابات طولانی اجازه مداومت بدهند. برای مقاومت در برابر آنان، باید دخالت کارگرانی را برانگیخت که بیش از همه برای فعالیت اجتماعی ضروری هستند. موضوع بر سر این نیست که کراراً اعتصاب عمومی راه بیان‌دازیم و یا اندیشه عملیات پی در پی را پرورش دهیم، نه، برای کارگران هر کشور مسئله این است که در جریان یک مبارزه طولانی و سرسختانه گردانهائی از استثمارشدگان، برای انجام چنین عملیاتی پرورش بدهند. نباید منتظر شد که شرایط کار در فلان قشر کارگری باز هم بدتر شود، زیرا در وضعیت بحران اقتصادی، اعتصاب کارگران یک منطقه، یک شاخه از صنعت و یا یک مؤسسه نمی تواند اهمیت تعیین کننده‌ای داشته باشد. در چنین شرایطی، باید کارگران مؤسساتی را که دارای فایده عمومی هستند، به اعتصاب اعتراضی کشاند: نظیر برق، کارخانه‌های تولید گاز، ترامواها، راه آهن، بنادر، کشتیرانی و غیره. اینها هستند که باید در صفوف مقدم رزمندگان قرار بگیرند و بر علیه تاکتیک بورژوازی تقلیل دستمزد مبارزه کنند تا مواضع کسب شده را مستحکم نمایند.

از نظر سندیکاهای رفرمیستی، طرح مسئله به این شکل غیرممکن است. آنها عادت کرده‌اند جداگانه وارد مبارزه شوند. آنها از هر گزینه طبقاتی میرا هستند. کارگران انگلیسی قبل از هر چیز معدنچی، کارگر نساجی، چوب بری و فقط پس از آن کارگر به مفهوم عام کلمه هستند. همین احساسات صنفی در میان کارگران آلمانی رایج است و در میان کارگران فرانسوی، آمریکائی و غیره نیز مشاهده می شود. رفرمیستها طبقه کارگر را بطور عمودی به گروهبندیهای جداگانه‌ای تجزیه می کنند. در میان آنان روحیه صنفی گری شدیدتر از وابستگی طبقاتی است. این مسائل توضیح می دهند که چرا در مواقع حساس فقط برخی از اقشار کارگری مبارزه می کنند در حالیکه دیگران نظاره گران منفعل دوئل هستند و عموماً زمانی متوجه اشتباه خود می شوند که مقاومت برادرانشان در هم شکسته و کمک به آنها، به سختی امکان پذیر است. وظیفه سندیکاهای انقلابی این است که همیشه به مخاصمات، خصلت عمومی ببخشند. بدون اینکه بخواهیم به هر عنوانی دست به اعتصاب عمومی بزنیم، باید در نظر داشته باشیم که در شرایط مشخصی، درگیر شدن گردانه‌های کارگری برخی مؤسسات خدمات عمومی در مبارزه، یک ضرورت مطلق است و بوسیله منافع طبقاتی پرولتاریا توجیه می شود. از این امر نتیجه می گیریم که ضروریست توجه زیادی به کارگران این شاخه‌های اقتصاد ملی بنمائیم و مقرر داریم که این اقشار را به عمده ترین ابزار مبارزه، نه فقط برای بهبود ابتدائی شرایط زندگی، بلکه برای تحقق وظایف خاص پرولتاریا بمثابه طبقه، تبدیل نمائیم.

جدائی اقشار مختلف کارگری در سطح ملی، در سطح بین المللی نیز وجود دارد. مخاصمات کنونی، از چهارچوبهای ملی فراتر می رود. درگیریهای خونین بین کار و سرمایه همیشه دارای اهمیت بین المللی بوده است؛ به همین جهت باید مبارزه را در سطح بین المللی تعقیب کرد. اما در این سطح نیز وضعیت به مراتب وخیم تر از چهارچوبهای ملی است. رابطه کارگران همان شاخه تولید در کشورهای مختلف، باز هم سست تر از رابطه کارگران شاخه‌های مختلف در درون همان کشور است. ما توانستیم این مسئله را در جریان آخرین اعتصاب معدنچیان مشاهده نمائیم: معدنچیان آلمانی، فرانسوی و بلژیکی حتی انگشتشان را برای کمک به رفقای انگلیسی شان تکان نداده‌اند. ما بلااستثناء شاهد همین اوضاع در کلیه مخاصمات می باشیم. دبیرخانه‌های بین المللی بر حسب شاخه‌های صنعتی که در حال حاضر موجودند، در جریان مخاصمات هیچ

گونه نقشی بازی نمی کنند. آنها گاه به گاه، نمایندگان هر کشوری را جمع کرده، مقداری سخنرانیهای رسمی بین شان رد و بدل می شود و سپس هر کدام به کشور خود مراجعت و به همان کار گذشته ادامه می دهند، یعنی مشغول شدن به سیاست ملی، بدون اینکه درباره همبستگی طبقاتی بین المللی فکر کنند.

مبارزه در سطح بین المللی بر علیه تعرض سرمایه داران فلان یا بهمان شاخه صنعتی تنها در صورتی ممکن است که فدراسیونهای بین المللی انقلابی صنعتی ایجاد گردد. این فدراسیونها باید رهبری جنبشهای تهاجمی و تدافعی کارگران فلان یا بهمان شاخه صنعتی کلیه کشورها را در دست بگیرد. درست است که این مسئله، بزرگترین مشکلات است، ولی گره مبارزه اجتماعی به هیچ وجه نمی تواند از دید ملی گشوده شود و باید آن را از دید بین المللی گشود. اما فدراسیونهای بین المللی صنعتی، نظیر کلیه سازمانهای انقلابی بین المللی دیگر، یکی از جدی ترین ابزار دفاع و تعرض توده های کارگری برای رهائی نهائی شان به شمار می رود.

زن در صنعت

برخی از سازمانهای سندیکائی، در مبارزه های که بر ضد بحران رو به رشد انجام می دهند، از مشی مقاومت محدود پیروی می نمایند که زنان کارگر را از موقعیتشان در تولید حذف می کند. در زمان جنگ، صدها هزار و بلکه میلیونها زن به فعالیت صنعتی کشیده شدند. تقریباً در تمام کشورهای بزرگ سرمایه داری، تعداد زنانی که در تولید اشتغال داشتند، به نحو قابل ملاحظه ای افزایش یافت. با پایان گرفتن جنگ، هنگامی که حالت بسیج صنعت از بین می رفت، سازمانهای سندیکائی برخی از کشورها بجای اینکه از منافع زنان دفاع کنند، همانطور که وظیفه دفاع از منافع مردان بر عهده شان می باشد، رأساً ابتکار اخراج زنان را در دست گرفتند. به این ترتیب، فقط در انگلستان، صدها هزار زن کارگر، از صنعت اخراج شدند.

این تقسیم بندی استثمارشدگان بر حسب جنسیت، بیانگر یک نوع محافظه کاری است که هنوز در میان توده های کارگری باقی می باشد. زمان دوری نیست که بسیاری از سازمانهای سندیکائی زنان را در میان صفوف خود نمی پذیرفتند، احتمالاً با ارزیابی اینکه آنان چنین شایستگی را ندارند. مبارزه زنان کارگر برای حق عضویت در سازمانهای سندیکائی خصوصیت رنج آوری داشته است و در برخی از کشورها منجر به ایجاد سازمانهای زنانه مستقل گردیده که هدفشان به رسمیت شناخته شدن زنان توسط مردان همان رشته صنعت بود.

این نظریه عمیقاً ارتجاعی درباره کارگر زن باید با مقابله قاطع و اکید سندیکاهای انقلابی مواجه شود و برای آنها، تمامی زحمتکشان یک خانواده واحد استثمار شده تلقی شود. حتی بر سر این مسئله، هر چقدر هم که ابتدائی به نظر می رسد، اختلاف نظرهای جدی بین سندیکاهای رفرمیستی و سندیکاهای انقلابی موجود است. کافی نیست این موضع را اتخاذ کنیم که کارگران زن نباید مقدم بر کارگران مرد اخراج شوند بلکه به مسئله کار زنان باید همان برخوردی را داشت که به کار مردان. در بسیاری از سازمانهای سندیکائی، تا به امروز نیز، سیاست دوگانه نرخها برای مردان و زنان موجود است. مردان، با همان میزان تخصص زنان، دستمزدهای بیشتری دریافت می دارند، نه بخاطر تولید محصول بیشتر، نه بخاطر تخصص عالیتر، نه برای بازدهی بیشتر، بلکه فقط به این خاطر که آنها مرد هستند. در حالیکه زنان صرفاً چون زن هستند، دستمزدهای پائین تری دریافت می کنند، یعنی پست ترین استثمارشدگان هستند.

از نظر سندیکاهای انقلابی تقسیم پرولتاریا بر حسب جنسیت نباید وجود داشته باشد. در سیاست تعیین نرخ باید کارگران را به نسبت درجه تخصص تقسیم بندی نمود و شعار «کار یکسان، فرد یکسان» را مستقل از جنسیت زحمتکشان، طرح و پیاده کرد. مبارزه برای کاهش هزینه تولید، در برخی موارد و بخصوص در زمان بحران، عبارت است از کاهش دستمزدهای عقب مانده ترین اقشار کارگران و بخصوص زنان. در برخی موارد و بخصوص زمانی که زنها خوب سازماندهی نشده باشند، آنها اولین قربانیهای بحران نوظهور هستند.

سازمانهای سندیکائی باید تمام این واقعیتهای را نه تنها در آغاز بحران بلکه دائماً و در کار روزمره خود در نظر بگیرند. بین الملل سندیکاهای سرخ در قطعنامه ویژه‌ای بر روی ضرورت مبرم جلب توجه‌های وسیع زنان کارگر تأکید نموده است. انقلاب اجتماعی تنها زمانی تحقق پیدا می کند که زنان کارگر، در مجموع به رفقای رزمی فعالی تبدیل شده باشند. زیرا بدون شرکت میلیونها زنی که در حال حاضر در صنعت به کار اشتغال دارند، کسب و حفظ قدرت بسیار دشوار است.

سازمانهای سندیکائی علاوه بر وظایف مذکور، در زمینه نیروی کار زنان و اطفال یک سری وظایف ویژه دارند نظیر حفاظت از کار زنان و کودکان، مواظبت از زنان باردار، مادران و غیره. در این زمینه، وظیفه سندیکاهای سرخ نه تنها در قطعنامه ویژه‌ای فرموله شده بلکه همچنین در قطعنامه‌ای در مورد مسئله تشکیلات، مصوب اولین کنگره بین الملل، آمده است. نکته زیر از قطعنامه کنگره باید پایه فعالیت سندیکاها نسبت به زنان کارگر قرار بگیرد:

«هواداران بین المللی سندیکاهای سرخ باید با دقت خاصی کوشش کنند زنان کارگر را به سوی جنبش سندیکائی انقلابی بکشانند. سازمانهای سندیکائی زنان بطور جداگانه نباید وجود داشته باشد. پرولتاریا یگانه است و بمثابة یک طبقه باید سازمانهای خود را نه بر اساس جنسیت زحمتکشان، بلکه بر حسب شاخه صنعت، ایجاد سازد.

زنان کارگر عقب مانده ترین بخش زحمتکشان را تشکیل داده، خیلی بیشتر از مردها استثمار می شوند و سندیکاهای رفرمیستی با ادامه مشی مقاومت محدود خود، نرخها را نه بر حسب کیفیت و بازدهی کار بلکه بر حسب جنسیت زحمتکشان قرار می دهند. عمدتاً وقتی که بحران شروع می شود، سندیکاهای محافظه کار، ابتکار اخراج کارگران زن را بدست می گیرند. باید قاطعانه علیه این سیاست زیان آور و منافی با منافع طبقه کارگر مبارزه کرد. کارگر زن بیش از کارگر مرد استثمار می شود و وظیفه ما عبارت از این است که او را به یک مبارز فعال برای انقلاب اجتماعی و دیکتاتوری پرولتاریا تبدیل کنیم. یک سندیکا در صورتی شایستگی عضویت در بین الملل سندیکاهای سرخ را دارد که بر مسئله کار زنان، مانند هر مسئله دیگری، بتواند از پیشداوریهایی خلاصی یابد و دفاع و تنظیم کار زنان را به عهده بگیرد و در مقابل خود، این تنها وظیفه، یعنی افزایش شمار ارتش انقلاب اجتماعی بوسیله مبارزین خستگی ناپذیر جدید که در میان زنان کارگر استثمار شده و ستمدیده جلب شده‌اند را قرار دهد.»

قراردادهای دسته جمعی

رهبران قدیمی سازمانهای سندیکائی اغلب می گویند و می نویسند که بورژوازی در جریان تعرض خود، در برابر تجاوز به قراردادهای دستجمعی متوقف خواهد شد. عموماً، این قراردادهای اجتماعی از نظر رهبران رفرمیست بزرگترین فتح طبقه کارگر محسوب می شود.

حتی بسیاری از این رهبران هدف دیگری برای سازمانهای سندیکائی نمی شناسند. در جزوه‌ای تحت عنوان «کار متشکل» یکی از رهبران سرشناس جنبش کارگری آمریکا، جان میچل، با صراحت نوشته است که وظیفه اصلی سازمانهای سندیکائی این است که قراردادهای انفرادی به قراردادهای اجتماعی ترقی یابند. البته قراردادهای دسته جمعی نسبت به قراردادهای انفرادی یک پیشرفت محسوب می شود.

سابقاً کارفرما با یک فروشنده منفرد نیروی کار و بنابراین ضعیف سر و کار داشت، او حقوق و شرایط کار را به دلخواه خود تعیین می نمود. سازمانهای سندیکائی، بمثابه ارگانهائی که مسئولیت دفاع از منافع طبقه کارگر را بر دوش دارند، بمثابه فروشنده نیروی کار دستجمعی کارگری عمل می کنند و در امر خرید و فروش انرژی و دانش کارگران ذیصلاح می باشند. یک مبارزه بسیار طولانی و چند ده ساله ضروری بوده برای اینکه حق سازمانهای سندیکائی برای بستن قراردادهای دستجمعی به رسمیت شناخته شود. و خیلی مانده تا در کلیه رشته‌ها این امر تحقق یابد و این حق را نه فقط به نام کارگرانی که متشکل هستند بدست بیاورند بلکه به نام تمام کارگرانی که در رشته صنعت آنها اشتغال دارند کسب کنند. مبارزه طولانی و سرسختی که برای جانشینی قرارداد انفرادی بوسیله قرارداد دسته جمعی صورت گرفته، در میان محافل رهبران سندیکائی، اندیشه ارزش مطلق قراردادهای دستجمعی و مفهوم جهانشمول آن را بوجود آورده است و این اندیشه را نیز که بوسیله قراردادهای دستجمعی می شود در هرج و مرج تولید، نظم وارد ساخت و صلح اجتماعی را از طریق تصمیم دولت برقرار کرد.

در یک کلام، از نظر سندیکاهای رفرمیست، قرارداد دستجمعی یک هدف است. آنها می خواهند این قراردادها را برای مدت طولانی ببندند با این تصور که صرف بستن قرارداد تضمین کافی برای اجرای آنست. در واقع، باید قراردادهای را بمثابه **آتش پس های** موقتی تلقی کرد. باید به قاطعانه ترین وجهی بر علیه پر بها دادن مفرط نسبت به قراردادهای دستجمعی مبارزه کرد و آنها را به عنوان **انفصال کوتاهی** در مبارزه بین کار و سرمایه ارزیابی کرد. در مبارزه اجتماعی هیچ نمونه‌ای را نمی توان یافت که کارفرمایان نسبت به تعهدات صوری عدول نکرده باشند. ما شاهدیم که چگونه در جریان تهاجمی که در حال حاضر، در همه جا در حال تکوین است، کارفرمایان موفق به تجاوز به قراردادهای دستجمعی می شوند و تنها کسانی که هیچ شناختی نسبت به مبارزه طبقاتی ندارند می توانند احساس آرامش نمایند با این تصور که قرارداد دستجمعی امضا شده توسط کارفرما، او را مجبور به اجرای کلیه مفاد آن خواهد ساخت. کارگران نیز باید با همان دید کارفرمایان به قراردادهای دستجمعی نگاه کنند. قرارداد دستجمعی در مضمون خود، یک تفاهم موقتی بین دو طرف مخاصم است و به علاوه طرفین موضوع اعلام می دارند که حاضرند در لحظه مساعد، قرارداد دستجمعی جدیدی با امتیازات بیشتر نسبت به قرارداد قبلی ببندند. هر کدام از طرفین تا آن اندازه از قرارداد دستجمعی تبعیت می کنند که قادر به عدم رعایت آن نمی باشد. آیا قراردادهای دستجمعی تا کنون راه نجاتی برای معدنچیان یا کارگران نساجی انگلیس بوده‌اند؟ نه! هر بار که بورژوازی احساس کرد می تواند برای منافع خود کاری را انجام دهد، آن کار را کرده است و به حقوقدانان و نویسندگان مزدور وظیفه توجیه این اعمال و پیدا کردن اساس قانونی برای آنرا سپرده است. ما شاهد همین اوضاع در آمریکا، فرانسه، ایتالیا، آلمان، چکسلواکی، سوئد و غیره هستیم. ماهیت کارفرما در همه جا یکسان است. کارفرمایان در ماوراءالطبیعه سیر نمی کنند بلکه سیاستمداران حقیقی هستند و هیچگونه تمایلی به تقدیس قراردادهائی که امضا کرده‌اند، ندارند.

ولی در میان کارگران بخصوص رهبرانشان، تعداد متافیزیسین ها بسیار زیاد است. آنها گرایش به پر بها دادن به ارزش قراردادهای دستجمعی دارند و در کلیه شرایط سعی می کنند از مبارزه پرهیزند. بنظر فرمیستها، قراردادهای دستجمعی تضادهای طبقاتی را **تخفیف** می دهد و **جانشین** مبارزه طبقاتی می شود. در واقع این ادعا هم از نظر تئوری و هم از نظر پراتیک غلط است. قراردادهای کار محصول و نتیجه مبارزه طبقاتی است و نمی توانند جانشین آن شوند همانطور که خانه‌ای که در اثر زلزله ویران شده باشد نمی تواند با این زلزله تشبیه شود.

البته درست است که بعضی از قراردادهای دستجمعی موجود، قراردادهای صنفی تنگ نظرانه است و با روحیه طبقاتی در تناقض است. در این قراردادها، ما گرایشات ارتجاعی آشکاری می بینیم: عدم پذیرش کارگرانی که تازه مهارت کسب کرده‌اند به کار، عدم پذیرش خارجیان، محدود نمودن یا کاهش دستمزد نیروی کار زنان و غیره ... حتی قراردادهائی بین کارگران و کارفرمایان (با نام «پیمان») وجود دارد که بر علیه مصرف کنندگان می باشد. این چنین قراردادهائی محصول صلح اجتماعی می باشند و نه مبارزه طبقاتی.

اگر ما از سوئی شاهد تجرید قراردادهای دستجمعی و تبدیل شدن آنها به هدفی برای خود و به یک بت می باشیم، از سوی دیگر نقطه نظر دیگری درباره قرارداد دستجمعی موجود است که آن را پدیده‌ای بی فایده و یا حتی مضر تلقی می کند. این عقیده بوسیله آنارشیستها اشاعه داده می شود و آنان با افراط تمام از این نظر دفاع می کنند. «کارگران انقلابی نباید با کارفرمایان وارد مذاکره بشوند»، این اساس تاکتیک شان است. این ارزیابی درباره نقش قراردادهای دستجمعی همان اندازه احمقانه و زیانبار است که ارزیابی پیش. در جنگ تا زمانی که امید غلبه قطعی هست، با دشمن مذاکره نمی کنند و زمانیکه نمی شود آن را شکست داد، قرارداد ترک مخاصمه موقت امضا می کنند. همین امر در مورد مبارزه طبقاتی نیز صادق است: خطر در این نیست که نمایندگان کارگران با نمایندگان کارفرمایان مذاکره کنند بلکه خطر در کیفیت این مذاکرات است؛ در مضمون پیمان ترک مخاصمه امضا شده و در چگونگی پیاده کردن آن پس از امضا قرارداد دستجمعی است. چنانچه قرارداد دستجمعی را بمثابه هدفی در خود در نظر بگیریم، توده‌های کارگری برای جنگ فردا تدارک ندیده و نسبت به ثبات و طول مدت قرارداد دستجمعی دچار اوهام می شوند. ولی چنانچه سندیکاها قرارداد را بمثابه پیمان ترک مخاصمه موقتی تلقی کرده و بطور خستگی ناپذیری به مبارزه میل کنند، قراردادی که بسته شد، می تواند برای طبقه کارگر مفید واقع شود (هر چند فایده آن نسبی است).

بنابراین خطر از جانب مذاکرات با کارفرمایان و یا قراردادهای دسته جمعی نمی باشد: باید ببینیم تحت چه عنوانی مذاکرات آغاز شده و سندیکاها چگونه از صلح مسلح برای تدارک جنگ طبقاتی بعدی استفاده خواهند کرد.

گاردهای سفید سرمایه داران

بورژوازی که این همه از رشد مسالمت آمیز و خصلت جنایتکارانه هر گونه قهر در مخاصمات اقتصادی دم می زند، هم اکنون در حال ایجاد سازمانهای ویژه‌ای می باشد که از نمایندگان طبقات بورژوا و از مزدوران، برای مبارزه مستقیم بر علیه کارگران اعتصابی انقلابی، تشکیل می شود. در مرحله پیش از جنگ، معمولاً مخاصمات اقتصادی به شکل کم و بیش آرامی خاتمه می یافت. اغلب تصادمها با افراد خود فروخته و مرتجع به وقوع می پیوست و گروههای

مختلف کارگری بر علیه اعتصاب شکنان به قهر متوسل می شدند، ولی در مجموع این اعتصابات در آرامش و تحت حمایت سرنیزه‌های پلیس برگزار می شد. در زمینه حق اعتصاب، بزرگترین پیروزی که کسب شد، حق کارگران در تشکیل گروه‌های گشتی برای اقناع اعتصاب شکنان، عدم کار و بطور کلی برای تأثیرگذاری معنوی بوده است.

در حال حاضر، یعنی مرحله پس از جنگ، بورژوازی دیگر بر سر مواضع حقوقی گذشته خود توقف نمی کند. هیچ کشور بورژوائی وجود ندارد که در آن سازمانهای ویژه اعتصاب شکن بوجود نیاید که از بچه‌ننه‌ها و مزدوران تشکیل شده باشد و دست به خرابکاری در اعتصابات و پراکندن صفوف کارگران نزنند. در برخی از کشورها، این سازمانها نه تنها در مرحله جنبش اعتصابی بلکه پس از آن نیز به فعالیت خود ادامه می دهند. در ایتالیا گروه‌های کوچک (فاشیستی) که از مالکین کوچک، روشنفکران بورژوا، دهقانان غنی و همه نوع عناصر واپس مانده که برای دفاع از «منافع ملی و فردی» تشکیل شده‌اند، خیلی سریع دشمنان طبقه کارگر را به سوی خود جلب نموده‌اند و با حمایت دولت یک نظام ترورسفید که با نام «فاشیسم» شناخته می شود، مستقر کرده‌اند.

وظیفه اساسی فاشیسم، نابودی رهبران انقلابی پرولتاریا و تخریب روحیه توده‌های کارگری است.

کشتار صدها کارگر و رهبرانشان، انهدام سازمانهای کارگری، آتش زدن دفاتر آنان، ایجاد فدراسیونهای زرد موازی، اینها نتایج عملی فعالیت فاشیسم می باشد. فاشیسم پدیده بین المللی است ... در اسپانیا «سوماتن»ها با کمک پلیس بطور سیستماتیک کارگران انقلابی را به قتل می رسانند. این باندهای مزدور در منازل و قهوه‌خانه‌ها ناگهان ظاهر شده و بدون هیچ رحمی «فعالین خطرناک» را می کشند. با کمک دولت، این کشتارها نیز در زندانها، بلافاصله پس از آزادی کارگران صورت می گیرد.

در انگلستان، گاردهای سفید (داوطلبان) ناهارخوریهای توده‌ای معدنچیان اعتصابی را نابود ساختند. در آرژانتین و در شیلی «سوماتن»ها برخی از کارگرانی را که حاضر به لو دادن مروجین اعتصابات اقتصادی یا سیاسی نبودند زنده زنده به آتش کشیدند. در ایالات متحده، تبهکاران جوامع مخفی، کوکلاکس کلان‌ها، نقش فعالی در جستجوی «معدنچیان شورشی» ویرجینیای غربی بازی می کنند به همان سبکی که در گذشته اجدادشان در همان منطقه به شکار سرخ پوستان می پرداختند. پرشورترین رهبران «کارگران صنعتی جهان» را قیر اندود ساخته و سپس آنانرا آتش می زنند، باندهای مأمورین پروکاتور را به مناطق اعتصابی گسیل داشته و اگر هم لازم باشد سؤقهایی ترتیب می دهند تا بوسیله آن کسانی را که می خواهند از بین ببرند تحویل عدالت بدهند.

در آلمان، دو نوع تشکیلات وجود دارد: جوامع منفی و اتحادیه‌های افسری که هدف خود را احیای سلطنت قرار داده‌اند. آنها با بهره برداری از تحمل دولت، کشتار کارگران انقلابی و پرشورترین کمونیستها را سازمان می دهند. قربانیان پرولتاریای آلمان بدست این سازمانهای جنایتکار به صدها تن می رسد. علاوه بر این، یک سازمان قانونی اعتصاب شکن نیز وجود دارد: سازمان نجات فنی برای خرابکاری در اعتصابات.

ستاد رهبری این سازمان در برلن می باشد و در رأس آن یک کمیسر که بوسیله دولت انتصاب شده و مستقیماً تحت نظر وزارت کشور عمل می کند، قرار گرفته است. تشکیلات این سازمان به شکل زیر است: کشور به ۱۶ منطقه تقسیم شده که آنها نیز به مناطق کوچکتر یعنی بیش از ۸۰ ناحیه تقسیم می شوند. در هر ناحیه‌ای فعالیتها بدست گروههای محلی است که تعدادشان

بیش از هزار نفر است و بیش از ۱۷۰۰۰۰ نفر عضو دارد. تا اول ژانویه ۱۹۲۱، ۵۲۱ بار به «نجاتهای فنی» متوسل شدند. ۸۸ مورد در قرارگاههای برق، ۴۹ مورد در کارخانه‌های گاز، ۳۴ مورد در مؤسسات راه آهن و غیره دخالت نمودند.

سازمانهای مشابهی با گاردهای سفید و اعتصاب شکنان در کلیه کشورها وجود دارد: در فرانسه «اتحادیه‌های مدنی»، در مجارستان «پاسداران مجار»، در لهستان سازمان «موکل‌ها»، «بویوکی» و غیره ... و به همین ترتیب در چکسلواکی، یوگسلاوی و رومانی. در همه جا، در کنار دستگاه سرکوبگر دولتی، گردانهای سفید داوطلبان برای مقابله با انقلابی که در پیش است، بوجود آمده‌اند. به علاوه، سندیکاهای زرد معمولی که قبلاً وجود داشتند هم هستند.

این باندها به خودی خود نیروی عظیمی نیستند ولی قدرت آنها از این جهت است که در کلیه کشورها، دولت‌ها آنها را ملبس و مسلح ساخته، به آنها پول می دهند و به یاری این کمکهای دولت، این سازمانهای ناقابل از نظر نیرو و تعداد اعضایشان دارای تأثیر زیادی در جریان مبارزه هستند. کلیه سازمانهای اعتصاب شکن و جنایتکار که در حال حاضر در تمامی سرزمینهای اروپا و آمریکا جولان می دهند باید به هر قیمتی شده نابود گردند، زیرا ادامه حیات آنها تهدیدی حتی برای موجودیت سازمانهای کارگری به شمار می رود.

مشی هدایت کننده طبقه کارگر و سندیکاهای انقلابی در برابر «گاردهای سفید» چه باید باشد؟ چگونه باید مبارزه کرد؟ این سؤالی است که سندیکاهای انقلابی نمی توانند نسبت به آن بی تفاوت بمانند. در ایتالیا، کنفدراسیون عمومی کار با توافق حزب سوسیالیست تا حد امضای قرارداد ترک مخاصمه با فاشیستها رفته است. البته فاشیستها به این پیمان وفا نکردند و پاسیفیستها و تولستویی های CGT و حزب سوسیالیست ایتالیا یکبار دیگر نشان دادند که هیچ درکی از شرایط اساسی مبارزه اجتماعی که باعث ایجاد این سازمانهای آدمکشی شده ندارند. رهبران حزب سوسیالیست و CGT بینش تولستویی برگزیدند: باید ملایم رفتار کرد، اعمال قهر سازمانهای خرابکاران کارفرمایان باعث عکس العمل شدید در جامعه خواهد شد و دولت دمکراتیک برای ایجاد مجدد نظم مجبور به دخالت خواهد شد و غیره. این چنین نقطه نظری با بدبینی لاعلاجی آغشته است و فلسفه خودکشی است. طبقه کارگر به هیچ وجه نمی تواند و نباید در برابر این واقعه اجتماعی فوق العاده مهم موضع منفعل و تولستویی داشته باشد.

این سازمانهای تبهکاران امروزه نقش اعتصاب شکنان و آدم کشان را ایفا می کنند. این گارد سفید است که اکنون جمع و متشکل می شود.

بورژوازی جهانی بهتر از کارگران درسهای انقلاب اکتبر را فرا گرفت. از هم اکنون بورژواها گارد سفید خود را با استفاده از تمام دستگاه دولتی سازماندهی می کنند. بورژوازی بسیار خوب می داند که در مبارزه نهائی در تمام کشورها آن نیروئی که متشکل تر است و سریع تر و قاطعانه تر عمل می کند پیروز خواهد شد. بورژوازی از هم اکنون گاردهای سفید خود را تمرین می دهد و آنان از طریق کشتارهای مقدماتی خود می آموزند که چگونه باید قیام کارگری را درهم بشکنند.

در چنین شرایطی، محدود ماندن در چهارچوب شیوه‌های کهنه مبارزه در جریان اعتصابات، اکتفا نمودن به فرستادن نمایندگان پارلمانی و دعوت به آرامش، آنطور که رهبران سندیکاهای رفرمیستی انجام می دهند بلاهت ناب است. کارگران باید در جریان مخاصمات بزرگ اجتماعی، بلافاصله واحدهای محلی مبارزه، گردانها و گاردهای محلی اعتصابشان را ایجاد نمایند و آنها نیز باید قاطعانه بر علیه کارفرمایان متشکل و اعتصاب شکنان مبارزه کنند. تا زمانی که سازمانهای کارگری چنین واحدهای نبردی ایجاد نکرده‌اند، تا زمانی که در برابر قوای

بورژواها قدرت کارگران را به مقابله دعوت نکرده‌اند، گاردهای سفید به تخریب سازمانهای کارگری و پراکندن صفوف جنبش انقلابی ادامه خواهند داد. ایجاد واحدهای اعتصابی مبارزاتی و اکپ های ویژه برای مبارزه علیه خرابکاری در اعتصابات، ایجاد گروههای مخصوص جنگ با جانین بورژوا، این جوابی است که سازمانهای کارگری باید بدهند.

اطلاعاتی که توسط مطبوعات، هر روزه درباره این مسئله می رسد حاکی است که در این زمینه نظیر سایر زمینه‌ها، کارگران نسبت به کارفرمایان بسیار عقب ترند. در حالیکه سازمانهای کارفرمائی نبرد در تمام کشورها وجود دارند، در حالیکه هیچ اعتصابی با هر وسعتی نمی گذرد بدون اینکه این سازمانها در آن فعالانه دخالت کنند، ما شاهدیم که فقط در تعداد کمی از این مخاصمات، در برابر ضربات کارفرمایان، کارگران بوسیله عکس العمل مناسب از طریق ایجاد واحدهای اعتصابی ویژه نبرد برای مبارزه بر علیه سازمانهای کارفرمایان، پاسخ می دهند. تقصیر کندی توسعه چنین سازمانهایی کاملاً به عهده ایدئولوژی رفرمیستی است که تاکنون در جنبش سندیکائی بسیاری از کشورها غلبه داشته است. برای یک تریدیونیونیزست، برای یک رفرمیست آلمانی یا برای یک سندیکالیست «منطقی» فرانسوی کارگر نباید به شیوه‌های مبارزاتی که توسط قانون بورژوائی پیش بینی نشده است متوسل شود. مشاهده قوانین در مبارزه اساس کلیه تاکتیک هایشان است. آرام باشید، برای رضای خدا! این شعاری است که دائماً در مطبوعات رفرمیستی مشاهده می کنیم.

البته آرامش چیز خوبی است ولی تنها در صورتی که مسئله آرامش منضبط در عملیات انقلابی باشد. آرامش و انضباط به هیچ وجه مانع نبوده بلکه پیش شرط های مبارزه انقلابی هستند. از این نظر، هر کارگر انقلابی، هر مبارز جنبش سندیکائی انقلابی، همیشه کارگران را به آرامش و انضباط دعوت می کند. ولی رفرمیستها چگونه آرامش را به کارگران توصیه می کنند؟ از نظر آنها، بهترین حالت، اعتصاب دست به سینه است. حتی زمانیکه اعتصاب تعداد زیادی از کارگران را به دنبال خود کشیده است - و رهبران سندیکاها در خیلی مواقع مجبور به رهبری اعتصابات بزرگ هستند - حتی در چنین صورتی، رعایت قانون آغاز و انتهای تمام تاکتیک مردمان آمستردام را تشکیل می دهد. برای ما قانونیت یک بت نیست. نه فاشیستها و نه سایر سازمانهای گارد سفید بوسیله هیچ قانون بورژوائی پیش بینی نشده‌اند. لیکن این سازمانهای غیر قانونی امروزه دارای نقش بسیار مهمی در مخاصمات اقتصادی هستند. باید بی رودربایستی با کارفرمایان وارد رقابت شد و واحدهای کارگری نبرد که در قانون پیش بینی نشده است برای اجرای تصمیمات سازمانهای سندیکائی صلاحیت دار، به وجود آورد. تنها ایجاد واحدهای اعتصابی نبرد، تنها موضع گیری بسیار دقیق و جدی در برابر گاردهای سفید بورژوائی که وارد صحنه شده‌اند، می تواند جنبش کارگری را از سلاخیهای دائمی که نه تنها به وسیله بورژوازی، بلکه بوسیله سندیکاها رفرمیستی دامن زده می شود، محفوظ بدارد. اولین کنگره بین المللی سندیکاها انقلابی حق داشت، هزار بار حق داشت زمانیکه با توجه به تغییر شرایط مبارزه اجتماعی در قطعنامه خود اعلام کرد «تشکیل واحدهای اعتصابی ویژه و گروههای ویژه دفاع از خود» برای طبقه کارگر مسئله مرگ و زندگی است.

سازمانهای کارگری دفاع از خود

گردانهای اعتصابی نبرد که سازمانهای سندیکائی برای دفاع از خود در برابر هر نوع حمله گاردهای سفید باید بوجود بیاورند، یک سلسله وظایف عملی و مشخص در جریان مخاصمات اجتماعی به عهده دارند. نگهبانی گذاشتن و تشکیل کمیته‌های اعتصاب نظیر آنچه در بسیاری از کشورها به منظور تبلیغ و ترویج در میان اعتصاب شکنان انجام می شود کافی نیست، این وظایف باید تکمیل شود. این گردانهای اعتصابی نباید امکان بدهند که در زمان اعتصاب مؤسسه مواد اولیه یا محصولات کار شده دریافت دارد یا بتواند محصولات ساخته شده را صادر کند. کارفرمایان زمانی دست به تعرض بر علیه کارگران میزنند که به اندازه معینی ذخیره محصولات مانوفاکتور داشته باشند و اطمینان کسب کنند که می توانند این محصولات را در مؤسسات دیگری بسازند. از این دیدگاه اتحاد کاملی در میان کارفرمایان حکمفرماست. کارفرمایان معتقدند این وظیفه طبقاتی آنهاست که در مبارزه به یکدیگر مساعدت کنند و عموماً به همین شکل، اعتصابات کارگری را به شکست می کشانند.

بلافاصله پس از انقلاب فوریه در روسیه، کارگران شیوه‌های عملی نوین بر علیه کارفرمایان بکار گرفتند. معمولاً وقتی مخاصماتی به ظهور می رسد و کارگران دست از کار می کشیدند، گاردهای اعتصابی نبرد - یا آنطور که در روسیه می گفتند «گارد سرخ» - بلافاصله تشکیل می شد و موظف بودند از سوئی مراقب جلوگیری از نفوذ اعتصاب شکنان در مؤسسات باشند و از سوی دیگر از تحویل کالا توسط مؤسسه به مشتریان بوسیله ذخیره‌های موجود جلوگیری کنند. این شیوه برهم زنی دستگاه بازرگانی و قطع اجرای سفارشات و سدهائی که برای جلوگیری از ورود کالاهای سفارشی به سایر مناطق گذاشته می شد، سریعاً تأثیر عمیقی بر روی کارفرمایان می گذاشت. زیرا اگر کارگران بخواهند از تجاوز به قوانین متعددی که حقوق کارفرمایان را محفوظ نگاه می دارد خودداری کنند مبارزه آنان فوق العاده دشوار می شود. البته باید از تمام امکانات قانونی استفاده کرد، باید بیشترین کوشش را نمود تا هیچ فصلی از یک قانون که به درجه‌ای حافظ حقوق کارگران است بر روی کاغذ باقی نماند. ولی اشتباه بزرگی خواهد بود اگر کارگران تصور کنند که قانون تغییر ناپذیر نمی باشد.

تمام نظام قضائی معاصر کشورهای بورژوائی بر اساس مالکیت خصوصی و حفظ منافع کارفرمایان بنا شده است. ولی قوانین مدنی که در دهه‌های اخیر بوجود آمده، تا آنجائی که برخی حقوق به کارگران می دهد، بطور قسمی حدی برای حقوق بورژوائی تشکیل می دهد. قانون مدنی نتیجه مبارزه طولانی و سرسختانه طبقه کارگر است و دیوانگی خواهد بود اگر بخواهیم از حقوق موجود صرف نظر کنیم و مواضع کسب شده را قابل اغماض یا بی اهمیت ارزیابی کنیم. خیر، از این دید نباید مسئله عملکرد فوری مطالبات طبقه کارگر را ارزیابی کرد. این طبقه، در عین سنگرگیری در پشت مواضع فتح شده باید همیشه آنها را گسترش داده و از مرزهای این مواضع فراتر رود.

البته هیچ قانونی تشکیل گردانهای اعتصابی نبرد را پیش بینی نکرده و بدون شک قطع تحویل سفارشات با مقابله سرسختانه تمام دستگاه دولت بورژوائی مواجه خواهد شد. ولی اگر قرار باشد طبقه کارگر در مبارزه خود فقط آنچه را که برای وی جایز است در نظر بگیرد، هرگز از حالت بردگی خارج نمی شود، زیرا به کارگران هرگز چیزی بیش از آنچه خود آنها در جریان جنگهای عموماً دشوار و خونین به کف آورده‌اند، نخواهند داد. به همین جهت، این اشکال جدید مبارزه را باید از نقطه نظر واقع بینانه بررسی نمود. طبیعتاً چنین شیوه‌ای با مشکلات بزرگی

همراه است و می تواند بهانه‌ای برای پروکاسیون ها گردد؛ گاردهای سفید و اعتصاب شکنان در این زمینه می توانند کارگران را به دام بکشانند، دستگاه دولتی بورژوازی ممکن است بر علیه کارگرانی که جرأت لطمه زدن به منافع مقدس مالکیت خصوصی را دارند، سختگیری کند. ولی هیچ شیوه مبارزه ای نیست که خطر سوءاستفاده توسط دشمنان در آن وجود نداشته باشد. هر کس از این خطرات ترس و واهمه داشته باشد باید نظریه رفرمیستها را پذیرفته، دست به سینه بماند و البته در این صورت خطر کم اهمیت تر می شود. ولی حتی اگر موضع رفرمیستها را برگزینیم و دست به هیچ گونه عمل غیر قانونی نزنیم، اگر صرفاً در چهارچوب قانونی باقی بمانیم، هیچ تضمین بیشتری در برابر اعمال غیرقانونی کارفرمایان و دولت بورژوا برای طبقه کارگر بوجود نمی آید.

کافی است اوضاع را در آمریکای «دمکراتیک» بررسی کنیم تا متوجه شویم مرتجعین یاوه گو نمی باشند بلکه مردان عمل اند. آنها در برابر هیچ اقدام قهری توقف نمی کنند در صورتی که ارزیابی داشته باشند که این اقدام به درجه‌ای برایشان سودمند است. مبارزه اجتماعی، در سال گذشته، در آمریکا، با اعمال منزجر کننده قهری علیه کارگران انقلابی همراه بوده است. رهبران اعتصابات در خیابانها به قتل می رسند. آنها را قیراندود می کنند و سپس زنده می سوزانند. آنها را عریان کرده صدها کیلومتر دورتر برده و در جنگلها شلاق می زنند و همه اینها توسط سازمانهای کارفرمایان با حمایت مقامات فدرال انجام می گیرد. البته قضات بورژوا هرگز نمی گویند که این اعمال در قانون پیش بینی شده ولی هر بار که چنین مسائلی فاش می شود معلوم نیست چرا مجرمین همیشه کارگران هستند و نه شکنجه گران آنها. تو گوئی که کارگران خوششان می آید آنها را با قیر آغشته و سپس زنده بسوزانند. عدالت بورژوازی هر بار که باید مسائلی را که منافع کارگران را در برابر منافع کارفرمایان قرار می دهد بررسی کند، به چنین شکلی عکس العمل بخرج می دهد. تنها گاو شدن ارواح رفرمیست و شل شدن نخاع آنها می تواند تئوری قانونی بودن به هر قیمت که توسط ارگانهای رهبری کننده جنبش سندیکائی معاصر موعظه می شود را توجیه کند.

کارگران باید حس ترسی را که به عنوان یک اصل برپا شده، تحقیر کنند و به راه خود از طریق مبارزه با بورژوازی با استفاده از کلیه امکاناتی که در اختیارشان است ادامه دهند. برای اینکه این شیوه موفق شود، یعنی برای اینکه به نقطه ضعف سرمایه یعنی به جیب پول دار ضربه زده شود، شرکت فعال کارگران ترابری ضروریست. هر چقدر هم که سازماندهی برخی از گروههای کارگری خوب باشد، اگر کارگران ترابری همچنان به حمل و نقل کالاها ادامه دهند نتیجه مورد نظر حاصل نخواهد شد.

انفراد مؤسسه عبارتست از اینکه هیچ کارگر ترابری هیچ محصولی را به آن مؤسسه تحویل ندهد. کارگران باری نباید واگنها را تخلیه کنند و غیره. تنها از طریق همبستگی این چنین فشرده سندیکاهای انقلابی گروههای مختلف است که می توان به چنین انفراد اقتصادی مؤسسات مختلف و یا مناطق مختلفی که در آنها اعتصابیون مبارزه می کنند رسید. در صورت عمل همبسته سندیکاهای مربوطه، گردانهای اعتصابی نبرد می توانند نقش فوق العاده مهمی بازی کنند. فقط باید بخاطر داشت که این واحدهای اعتصابی سازمانهای دفاع از خود می باشند و فوق العاده زیان آور است اگر این گردانهای اعتصابی دست به تخریب ماشینها بزنند یا بطور کلی دست به خرابکاری بزنند، یعنی چیزی که از نقطه نظر آنارشیستها نقش تعیین کننده‌ای در مبارزه ایفا می کند. کارگران وارث بورژوازی هستند و تخریب ماشینها به مفهوم تخریب اموال خودشان است. اندیشه تخریب ماشین آلات آنجائی ظهور می کند که همبستگی کافی در میان تود

توده‌ها موجود نیست، زیرا برخی از رفقا فکر می‌کنند قهرمانی فردی می‌تواند جانشین قهرمانی و روحیه سازنده توده‌ها گردد. مثلاً جزوه «چگونه انقلاب اجتماعی خواهیم کرد» نوشته دو آنارشیست - سندیکالیست به نامهای Pouget و Pataud بر اساس برهم زدن نظم تولید به وسیله ابزار صرفاً مکانیکی با هدف تحقق لحظه‌ای انقلاب اجتماعی قرار گرفته است. سندیکاهای انقلابی، در عین حال که قهرمانی عناصر پیشرو طبقه کارگر را در نظر می‌گیرند، تاکتیک خود را بر پایه فعالیت خود توده‌ها، همبستگی و پشتکار آنان در مبارزه قرار می‌دهند. به همین علت گردانهای اعتصابی نبرد زمانی می‌توانند نقش خود را بازی کنند که با سازمانهای توده‌ای پیوند داشته و تحت کنترل مستقیم آنان عمل کنند و این کار از طریق عملیات منفرد به هیچ وجه مقدور نیست.

نظارت بر تولید

در مرحله کنونی، مبارزه اقتصادی طبقه کارگر باید حول محور نظارت بر تولید متمرکز شود. در شرایط فعلی بدون بدست گرفتن کنترل در مؤسسات، محال است که بتوانیم هیچ یک از مسائل طبقه کارگر را حل نمائیم. مسئله بیکاری، تعطیل کارخانجات و غیره ... تمام این مسائل به امر نظارت بر تولید مرتبط است. بر سر این قضیه هیچ نوع سازشی، هیچ تلاشی برای یافتن راه میانه یا پیدا کردن آنچنان سازماندهی که هم رضایت کارگران و هم رضایت کارفرمایان را جلب کند نمی‌تواند موجود باشد.

نظارت بر تولید یعنی چه؟ مقصود فقط یک نظارت مالی صوری نمی‌باشد. همچنین بحث بر سر تشکیل یک کمیسیون اصلاحی که یکی دو بار در سال به حسابها یا بخشنامه‌های مختلف مؤسسات رسیدگی کند نیست. این کارها نظارت بر تولید یا حتی بخشی از آن نیست بلکه فقط یک کاریکاتور از اندیشه نظارت کارگری است. هدف از نظارت بر تولید این است که جوانب مختلف فعالیت هر مؤسسه: صنعتی، تکنیکی، مالی و بازرگانی آنرا تحت نظارت کارگران قرار دهد. در یک کلام اشکال متنوع و گوناگون فعالیتهای تولیدی معاصر باید زیر نظارت موشکافانه کارگران قرار بگیرد.

ولی آیا چنین نظارتی که به وسیله کارگران سازماندهی می‌شود منافع مالکیت خصوصی را نقض نمی‌کند؟ مفهوم این عمل دخالت کارگران در زمینه‌ای است که همیشه در دست کارفرمایان متمرکز بوده و غیرقابل دسترسی برای کارگران محسوب می‌شد.

بلی نظارت بر تولید واقعاً اعمال نفوذ کارگران در مناسبات حق خصوصی است. ولی این دخالت به یک ضرورت تاریخی تبدیل گشته و برای حفظ طبقه کارگر باید تحقق پیدا کند. اسراف فوق العاده نیروهای مولد و ارزشها در جنگ که در وضعیت کنونی نیز مشاهده می‌کنیم، تنها زمانی پایان می‌پذیرد که طبقه کارگر در تماس مستقیم با تولید قرار بگیرد و نقش وی از یک عنصر ساده تولید به عامل مستقیم آن و از جزئی از یک ماشین به رهبر آگاه مکانیسم صنعتی تبدیل گردد. همانطور که مارکس می‌گفت تحول طبقه کارگر از **طبقه‌ای برای دیگران** به **طبقه‌ای برای خود** البته فقط پس از انقلاب اجتماعی و استقرار رژیم سوسیالیستی می‌تواند صورت بگیرد. ولی مستقر شدن همین رژیم بستگی دارد به رهبری ای که در آینده نزدیک طبقه کارگر باید برای نظارت بر تولید و نظارت بر روی اقتصاد سرمایه داری بدست بگیرد.

فکر به دست گرفتن نظارت بر تولید از مدتها پیش و خیلی قبل از جنگ به وجود آمده است. این فکر در زمان جنگ در تمام کشورها جای خود را باز کرد، زمانیکه دولتهای بورژوائی برای خدمت به منافع طبقه بورژوازی شاخه‌های مختلف اقتصاد ملی را کنترل می نمودند و تلاش می کردند سلطه طبقاتی بورژوازی را حفظ و استمرار بخشند. دولت عناصر مختلف تشکیل دهنده طبقه حاکم را به منافع عمومی خود منوط ساخته است. نظارت دولتی نظریه اقتصادی غالب در تمام دوره جنگ بود. پایان گرفتن جنگ با قطع این نظارت دولتی و تخریب اقتصاد اجباری و آزادسازی تمام نیروهای سرمایه داری مشخص می شود. ولی اینک همین بازی آزاد نیروهای سرمایه داری بر علیه منافع ویژه طبقه کارگر حرکت می کند. به همین خاطر در جریان جنگ و بخصوص انقلاب اکتبر اندیشه نظارت کارگری واقعی و نه مجازی شکل گرفت.

در حال حاضر اندیشه نظارت بر تولید آنچنان وسعت گرفته که حتی دولتهای بورژوازی مجبورند به این مسئله رسیدگی کنند. وقتی که کارگران ایتالیائی در پایان سال ۱۹۲۰ به مدت چندین هفته تعدادی از فابریکها را به اشغال خود درآوردند، جیولیتی خود را طرفدار نظارت کارگری وانمود ساخت و حتی قانونی در این مورد به پارلمان پیشنهاد کرد.

در انگلستان نیز صحبت های زیادی در مورد نظارت کارگری انجام شده و همه نوع کمیسیونهای دولتی با شرکت سازمانهای سندیکائی برای رسیدگی به این مسئله برپا گردیده است. در فرانسه نیز درباره نظارت کارگری بحث هائی صورت گرفت و در این کشور فدراسیون فلزات طرح بسیار حقیری تهیه کرد که نشان دهنده فقر فکری رهبران این فدراسیون می باشد چرا که در این طرح حتی یک ذره درک از مسئله نظارت کارگری نمی توانیم پیدا کنیم. در آلمان بخصوص درباره نظارت کارگری و نظارت بر تولید بحث هائی انجام گرفته است.

ولی عجیب اینجاست که هر چه بیشتر درباره نظارت کارگری بحث می شود، بیشتر این نظارت دور از دسترس و مسئله وار به نظر می رسد و هیچ یک از کارگران آلمانی قادر نیست مفهوم نظارت بر تولید را که به وسیله کلیه دولتهای جمهوریخواه آلمان وعده شده دقیقاً توضیح دهد. دولتهائی که سوسیال دمکراتها و رهبران سندیکاهای آلمان در آنها نقش فعال و چشمگیری بازی می نمودند. نظارت کارگری در هیچکدام از کشورهای بورژوائی وجود ندارد. این نظارت فقط می تواند بمثابة سلاح مستقیم توده‌ها در میدان عملیات انقلابی برای مبارزه علیه بورژوازی یا به عنوان وزنه‌ای مقابل بورژوازی وجود داشته باشد. هیچ نظارتی نمی تواند بر اساس تفاهم بوجود بیاید. تفاهمی که بین کارگران و بورژوازی حاصل شود چه می تواند باشد؟ آیا عبارت از این خواهد بود که کارگران بر تکامل صنعت و فعالیت بازرگانی مؤسسه مربوطه نظارت داشته باشند؟

کارفرما هرگز به این مسئله راضی نخواهد شد زیرا مفهوم آن دخالت در مقدس ترین امور یعنی مالکیت خصوصی خواهد بود.

بنابراین آنجا که صحبت از نظارت بر اساس تفاهم است ما فقط می توانیم با یک نظارت صرفاً عبوری مواجه باشیم که هیچ دست آوردی برای کارگران ندارد زیرا که برای بورژوازی هیچ خطری ندارد. به همین جهت شعار نظارت بر تولید و یا نظارت کارگری باید مستقیماً و از راههای انقلابی اعمال شود. باید در مد نظر داشت که در این زمینه طبقه کارگر با مقاومت سرسختانه و خشن بورژوازی مواجه می شود. ممکن است بورژوازی به دادن برخی امتیازات در مورد کار زنان و کودکان و یا حتی حق بیکاری راضی شود ولی رضایت به یک نظارت کارگری واقعی نمی دهد. زیرا که این دیگر گذشتن از حدود امکانات بورژوازی است و باید به

ساده لوحی مفرضی دچار بود چنانچه خیال کنیم می شود نظارت کارگری را بدون مقاومت بسیار خشن طبقات حاکم برقرار کرد.

طبقه کارگر در هیچکدام از میدانهای مبارزه پیروزی سهل الوصول نداشته و نخواهد داشت. البته در مورد نظارت بر تولید پیروزی ها بسیار گرانتر از سایر موارد تمام خواهد شد. زیرا اگر در سیاست اشکال متعدد حکومتی وجود دارد (جمهوری، سلطنت مشروطه، سلطنت استبدادی و غیره) ولی تاکنون در زمینه اقتصادی اتوکراسی غلبه دارد. اتوکراسی در فابریکهای کلیه کشورها حاکم است: در انگلستان مشروطه، در آمریکای دمکراتیک، در فرانسه جمهوریخواه یا در آلمان سوسیال دمکرات.

رفرمیستها بسیار علاقه دارند درباره دمکراسی اقتصادی داد سخن دهند و یا از استقرار شکل جمهوری حکومتی در فابریکها یا کارخانهها دم زنند. سیدنی وبز رفرمیست انگلیسی بسیار مشهور از مدتها پیش در کتاب خود به نام «دمکراسی صنعتی» نظریاتی درباره روابط دمکراتیک در تولید مطرح ساخته است.

ولی دمکراسی در تولید یا جمهوری در مؤسسه یعنی چه؟ چگونه باید به ارزیابی از آن پرداخت؟ اگر بخواهیم تمام مفروضات را قبول کنیم، جمهوری واقعی آن جمهوری است که کارگران نظارت خود را بر تولید بوجود آورده و کارفرما را به کارمند تکنیکی تبدیل کرده باشند. در آلمان شاهد ظهور یک نوع دمکراسی محدود در این زمینه از طریق تشکیل کمیتههای مشترک مرکب از تعداد مساوی از نمایندگان سازمانهای کارگری و کارفرمایان می باشیم. حتی سندیکاهای کارگری آلمان یک تئوری جدید مطرح ساختهاند که بر تساوی در حقوق کارفرمایان و کارگران مبتنی می باشد و به آن تئوری «حق مساوی» می گویند: «کارگران و کارفرمایان برابرند، تشکلاتشان دارای ارزش مساوی است و به همین جهت به تعداد مساوی نماینده می فرستند. البته درست است که نمایندگانی از جانب دولت شرکت می کنند ولی همانطور که می دانیم این نمایندگان ماوراء طبقات قرار می گیرند تا از منافع جامعه در مجموعه اش حفاظت نمایند». تمام این تئوری درباره حق مساوی که بر اساس حمایت از مالکیت خصوصی و مدیریت منابع کشور به وسیله تعداد معدودی از کوسههای صنعتی قرار گرفته تنها می توانست به یک بحران عظیمی منجر شود. بین کارگران بی چیز و کارفرمایانی که صدها میلیون دارائی دارند چه مساواتی می توانست وجود داشته باشد؟ فقط در صورتی می شد از مساوات صحبت کرد که کارگران دارای همان حقوق سازمانهای کارفرمایان و دولتشان در مدیریت و توزیع ثروتهای کشور باشند.

اگر سندیکای مرکزی آلمان که به عبارتی مادر این نظریه حق مساوی است بعنوان نماینده جنبش سندیکائی تمام آلمان می توانست به همان اندازه استین ها، کروپ ها و دیگران معادن ذغال سنگ و کارخانههای فلزات منطقه وستپالی - رنای را در اختیار بگیرد، اگر قادر بود به همان درجه تمام صنایع نساجی آلمان را در دست بگیرد و چنانچه بدون رضایت آن هیچ بانک آلمانی نمی توانست حتی یک مارک تسلیم کند، در این صورت می توانستیم از حق مساوی صحبت کنیم. ولی در شرایط کنونی در حالیکه برخی به دلخواه خود از کلیه ثروتهای موجود در کشور استفاده می کنند و از طرف دیگر دیگران به عنوان تماشاگر منفعل ناظر این اوضاع هستند، بحث از دمکراسی یا نظارت کارگری به مسخره گرفتن مطالبات ابتدائی طبقه کارگر است و طبقه کارگر از ایده حق مساوی الهام نمی گیرد و خود را در موضع فلان دمکراسی کارگری نامعلومی قرار نمی دهد.

از این زاویه است که طبقه کارگر روند صنعتی را مورد ارزیابی قرار می دهد. نظارت کارگری می باید به وسیله خود کارگران برقرار شود و کمیسیون های نظارت باید ماورای هر نوع اجاره نامه ای تشکیل شوند. کمیسیون نظارت مراقب تمام اتفاقاتی است که در درون مؤسسه و در مناسبات بین مؤسسه و خارج مؤسسه به وقوع می پیوندد. به این ترتیب طبقه کارگر همزمان با برقراری نظارت بر تولید باید نظارت بر امور مالی را که دشوارترین بخش وظیفه نظارت کارگری است عملی سازد. اولین کنگره سندیکاهای انقلابی قطعنامه مشروحی در مورد نظارت کارگری تصویب نموده که مضمون آن در پیشنهادات مختصر زیر بیان می شود:

۱- نظارت کارگری یک مکتب ضروری و مهم در امر آماده سازی و تدارک توده های وسیع کارگران برای انقلاب اجتماعی است.

۲- نظارت کارگری می باید در تمام کشورهای سرمایه داری در دستور روز قرار بگیرد و بمثابه شعار رزم جنبش سندیکائی قرار گرفته، فعالانه برای فاش ساختن اسرار تجاری و مالی استفاده شود.

۳- نظارت کارگری باید وسیعاً در راه تبدیل سندیکاها به سازمانهای جنگی پرولتاریا استفاده شود.

۴- نظارت کارگری باید به عنوان ابزاری استفاده شود که سندیکاهای کارگری را نه بر مبنای حرفه ای که به طرز خود بخودی بوجود می آید و برای جنبش کارگری انقلابی زیان آور است بلکه بر اساس شاخه صنعت احیاء کند.

۵- نظارت کارگری با اصل حق مساوی که بوسیله بورژوازی پیشنهاد می شود، ملی کردن و غیره ناسازگار است و دیکتاتوری پرولتاریا را در مقابل دیکتاتوری بورژوازی قرار می دهد.

۶- هنگام اعمال نظارت در تکنیک، امور مالی و یا هر دو و یا در زمان اشغال مؤسسات کوشش برای جلب عقب افتاده ترین بخش توده های پرولتری در جریان بحث های مربوط به مسائلی که این نظارت مطرح کرده ضرورت مبرم دارد. در عین حال ضرورت دارد که در جریان پیاده نمودن نظارت، از فعال ترین و لایق ترین کارگران سرشماری نموده، آنان را برای ایفای نقش رهبری در سازماندهی تولید پرورش دهیم.

۷- برای سازماندهی منظم نظارت کارگری در محل، حتماً لازم است که سندیکاها کمیته های کارخانه را رهبری کرده و فعالیت کمیته های کارخانه در یک رشته صنعتی واحد را به هم پیوسته و ترکیب نمایند و از این طریق از تلاشهای اجتناب ناپذیر پاتریوتیسم کارخانه ای که می تواند در صورت پراکنده بودن نظارت بروز کند، جلوگیری نمایند.

۸- از همان ابتدا، سندیکاها باید به کمیسیونهای نظارت کمک کرده شرایط ویژه ای به این منظور فراهم نموده، در این باره در مطبوعات روزانه خود بحث کنند و تبلیغ وسیعی به نفع کنترل در کارخانه ها و فابریکها به راه بیاندارند و به شرح و توضیح وظایف آن اکتفا نکرده گزارشاتی درباره نتایج این نظارت در مؤسسات و گروه بندیهای مؤسسات، در جلسات کارخانه، سخنرانیهای محلی و غیره تقدیم نمایند.

۹- برای تحقق بخشیدن به این وظایف در سندیکاهایی که پلاتفرم بین الملل سندیکاهای سرخ را نمی پذیرند، لازم است یک مرکز انقلابی واحد ایجاد شود که توجه ویژه ای برای تبدیل سندیکاهای حرفه ای به سندیکاهای صنعتی و به منظور حفظ خصلت انقلابی مبارزه برای نظارت کارگری مبذول دارد.

هر کس بخواهد یک نظارت واقعی و نه مجازی بر تولید برقرار کند باید در راهی که کنگره بین المللی سندیکاهای سرخ ترسیم نموده حرکت کند در غیر این صورت ما نه فقط نظارت

کارگران بر تولید را نخواهیم دید بلکه شاهد تحکیم کنترل بورژوازی بر روی کارگران خواهیم بود.

سهیم شدن کارگران در سود کارخانه ها

این نیز یکی از ایده‌های فی البدیهه‌ای می باشد که به عنوان راه نجات در برابر تمام بلایای جامعه عرضه می شود. در فرانسه، در انگلستان و در آلمان طرحهایی برای شرکت دادن کارگران در سود کارخانه‌ها تنظیم شده و انساندوستان و اصلاح طلبان اجتماعی پیدا شده‌اند که تصور می کنند می شود آشتی ناپذیر را آشتی داد یا به عبارتی طبقه کارگر را راضی کرد بدون اینکه زیانی به کارفرمایان رسیده باشد.

این ایده در برخی از محافل کارگری نیز رایج شده است یعنی در میان آنهایی که از مبارزه فرار می کنند و از آن می ترسند، برای آنهایی که معتقدند وجود بورژوازی علی‌الابد برای جامعه ضروری است، برای آنهایی که از یک قرارداد با بورژوازی برای تقسیم ارزش اضافی فراتر نمی بینند، برای کلیه این عناصر عقب مانده طبقه کارگر (عناصر عقب مانده حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری فراوانند)، برای تمام آنها شرکت در سود راه خروجی از بن بست کنونی به حساب می آید. این راه حل مورد علاقه سندیکاهای کاتولیک می باشد.

اثبات فریبنده بودن این نظریه برای طبقه کارگر کار چندان دشواری نیست. تجارب گوناگونی که در کشورهای مختلف در مورد سهیم شدن کارگران در سود کارخانجات موجود است نشان می دهد تنها نتیجه‌ای که حاصل شده تشدید استثمار کارگران است و آنان با حداکثر نیرو کار می کنند به این امید که بر سهم آنان در سودها افزوده شود. معمولاً این سهیم شدن در سود عبارت از این است که به کارگران درصد ناچیزی از سود پیشنهاد شود. به هر حال تمام این ترکیبات متفاوت همان اندازه قادرند مشکلات اجتماعی را حل نمایند که مباحثات بی پایان در مورد سوسیالیزاسیون که تازگی ها رواج پیدا کرده اند می توانند از عهده این امر برآیند. پیش شرط سهیم شدن کارگران در سود کارخانجات وجود سود است یعنی ابقاء نظم سرمایه داری. در حالیکه وظیفه طبقه کارگر امحاء مناسبات سرمایه داری و الغاء خود جامعه سرمایه داری است. طبق نظریه سوسیال رفرمیستها، بورژواهای لیبرال و کارگرانی که از آنها پیروی می کنند، ارزش اضافی که طبقه کارگر بوجود آورده باید اساس روابط موجود بین طبقات قرار بگیرد. باید از طریق سهیم شدن کارگران در ارزش اضافی که خودشان ایجاد کرده اند به این مناسبات خصلت ابدی بخشید. این رفرم نجات بخش را چگونه می توان تحقق بخشید؟ این همان سؤالی است که موضوع بحث های هفتمین اجلاس کنفرانس تجاری پارلمانی بین المللی که از ۲۵ تا ۲۸ مه ۱۹۲۱ در لیسبون، تحت ریاست وزیر امور خارجه پرتغال نیلوبارت برگزار شد، قرار گرفت.

مخبر کمیسیون، آقای پل دلومبر، وزیر بازرگانی سابق فرانسه اصرار داشت صنعتگران به میل خود سهیم نمودن کارگران در سود کارخانجات را بپذیرند بدون اینکه نیازی به دخالت دولت باشد و بدون اینکه به کارگران حق نظارت بر مدیریت مؤسسه داده شود. دلومبر می گفت: «سهیم شدن کارگران در سود یکی از مؤثرترین شیوه‌های تحقق ترقی اجتماعی است زیرا

بین کار و سرمایه هماهنگی به وجود می آورد و کارگران را نسبت به خوب کار کردن مؤسسه ذی‌علاقه می سازد.»

در جریان بحثها، وکیل مالا (سالونیک) ابراز داشت: «یکی از عمده ترین هدفهای سهام کردن کارگران در سود، افزایش بازدهی است.» مالا معتقد است که این سیستم بیشتر یک منفعت تجاری دارد و نه اجتماعی.

سر دوتر راندلس عضو پارلمان انگلیس اظهار داشت که سندیکاهای انگلیس با شرکت در سود مخالف اند و خیلی کم احتمال دارد که این امر بتواند در مقیاس وسیعی در انگلستان پیاده شود. «سهیم شدن در سود بمثابه یک وسیله عملی برای ایجاد همکاری بین کار و سرمایه است ولی نباید اجباری باشد.»

اولیر، رئیس هیئت نمایندگی چکسلواکی توجه همه را به سوی قوانین کشورش در مورد معادن جلب کرد و گفت که کارگران در سود سهیم بوده و با تشکیل شوراهای کارخانه و مؤسسه، کمیسیون های حکمیت و کمیسیون های مختلط نقش مهمی در مدیریت کارخانجات بازی کرده اند.

وزیر برتران (بلژیک)، سورل (فرانسه) و کیمرناس عضو پارلمان پرتغال در مورد امیدهای واهی درباره سهیم شدن در سود به کنفرانس هشدار دادند. قطعنامه زیر به عنوان جمع بندی تصویب شد:

۱- کنفرانس معتقد است که سهیم شدن در سود کارخانجات می تواند به همان اندازه سایر اقداماتی که می توانند بین کار و سرمایه سازش ایجاد کنند توصیه شود.

۲- سهیم شدن در سود کارخانجات نباید به مثابه لیبرالیسم کارفرما نسبت به کارگران تلقی شود و برای هیچکس اجباری نیست.

۳- کنفرانس معتقد است که سهیم شدن در سود کارخانجات تنها در مواردی قابل قبول است که آزادانه از طرف کارگران پذیرفته شود.

به سادگی می توان از هر گونه تفسیری در مورد نطقهای سوسیال رفرمیستها، حقوقدانان و استادان فرانسه، بلژیک، انگلستان و آلمان که صرفاً به منظور تحکیم صلح اجتماعی ایراد می شود صرف نظر نمود زیرا اهداف مطلوب این سوسیال رفرمیستهای بورژوا بیش از حد آشکار است.

موضعگیری سندیکاهای انقلابی در قبال این تئوری شفاف و روشن است. بحث بر سر تخفیف کمی ارزش اضافی نیست بلکه بر سر الغای کامل آنست.

به همین جهت لازم است اعلام جنگ قاطعانه ای بر علیه این فریبکاری ننگین توده های کارگری داده شود. توجه کارگران باید نه بر سر چگونگی تقسیم ارزش اضافی بین کارگران و کارفرمایان بلکه بر سر چگونگی تصویب حساب با طبقه ای که صرفاً از ارزش اضافی آنان امرار معاش می کند متمرکز شود.

به موازات مبارزه بر علیه این اختراع بورژوائی به ویژه باید نسبت به رفتار رهبران کارگری نظارت داشت. اینکه بورژوازی بخواهد طبقه کارگر را بوسیله اعانه ای توهم انگیز بفریبد امری کاملاً طبیعی است و ما را متعجب نمی سازد ولی اگر در میان رهبران سندیکاها کسانی پیدا شوند که این ایده را به عنوان لنگر نجات بچسبند، این دیگر وقاحت و همدستی تصورناپذیری است.

چنین است که یکی از رهبران حزب کارگر انگلستان به نام کلاینز در سخنرانی تاریخ ۲۸ ژوئن سال جاری دفاع از این ایده را در پارلمان بعهدہ گرفت و اعلام کرد: «محبوبیت

روزافزون اصل سهام شدن کارگران در سود کارخانجات در میان توده‌ها تنها می‌تواند رشد مسالمت آمیز صنعت را تضمین کرده، تولید را بهبود بخشیده و احساس عدالت و برابری را پرورش دهد.» همین نمونه کافی است برای این که درک کنیم تا چه اندازه افکار بورژوائی در تفکر تعداد زیادی از کارگران ریشه دوانده و تأثیر ایدئولوژی بورژوازی در میان پرولتاریا تا چه حدی عمیق است. خوشبختانه (برای پرولتاریا) بورژوازی به دست خود چشم‌های آنهایی که کور اند را باز می‌کند. در مورد این مسئله مانند هر مسئله دیگری منطق اوضاع حکم می‌کند که اصلاح‌گران بورژوا و سیاست‌بازان کارگری لیبرال که از آنها حمایت می‌کنند خلأی را که در اصول و عملشان وجود دارد افشا سازند.

هر چقدر هم در مورد سهام شدن کارگران در سود کارخانجات نقطه‌های مطلق و با حرارتی انجام بگیرد نتیجه عملی اش بسیار ناچیز و حقارت آمیز خواهد بود و عقب افتاده‌ترین کارگران هر اندازه هم خواست شکوفائی جامعه بورژوائی در او ریشه دار باشد در مدت کوتاهی در جریان عمل متوجه می‌شود که سهام شدن او در سود چیزی بیش از یک فریب و سراب نمی‌باشد.

برای آنکه این «رفرم بزرگ» نتایج ملموس هر چند ناچیزی بدهد میبایست تمامی ارزش اضافی بین کارگران تقسیم گردد. ولی بورژوازی نه قادر است و نه می‌خواهد چنین رفرم‌هایی انجام دهد. این نظریه که به کهنگی عمر جهان است و تکه‌های پوسیده آنرا از آرشیوها بیرون کشیده اند محکوم به عدم موفقیت و شکست است. خصلت کلاشانه و عوامفریبانه این تقسیم سود موجب بیش از حد آشکار است و خواست فریب کارگران به وضوح از آن تراوش می‌کند. این واقعیت دارد که کارگران عقب مانده، ناآگاه و آغشته به پیشداوریهای بورژوائی هستند ولی وقایع جنگ و انقلاب آموزشهای بسیاری برای طبقه کارگر در مجموع به ارمغان آورده است و در میان حقایق بی شماری که در عرض سالهای اخیر توده‌های وسیع مردم آموخته اند اساسی ترین حقیقت این است که طبقه کارگر از چنین تقسیمی هیچ فایده‌ای نصیبش نخواهد شد. به این دلیل اولین کنگره بین المللی سندیکاهای انقلابی قاطعانه اعلام کرد که این شیوه فریب کارگران باید به بیرحمانه ترین و شدیدترین شکلی به باد انتقاد گرفته شود. شعار سندیکاهای انقلابی طبقاتی باید شعار زیر باشد: «بجای سهام شدن در سود کارخانجات، سود سرمایه داران باید حذف گردد.»

میلیتاریزه شدن (ایجاد حالت نظامی در) مؤسسات

طبقات حاکم همراه با وعده‌هایی که درباره بهبود شرایط زیست به کارگران می‌دهند هر بار که یک منازعه جدی درگیر می‌شود و هر بار که کارگران شاغل در مؤسسات عام المنفعه دست به اعتصاب می‌زنند اقدامات تهدید کننده‌ای اتخاذ می‌کنند. یکی از متداول ترین شیوه‌های مقابله آنان با عمل طبقه کارگر در حال حاضر میلیتاریزاسیون شاخه‌های کاملی از صنعت است. دولت بورژوائی از میلیتاریزاسیون استفاده می‌کند یعنی حالت اعلام جنگ در شاخه‌های مختلف صنعت با هدف در هم شکستن همبستگی توده‌های کارگری. دولت با استفاده از حالت جنگ، به دستگیری و زندانی کردن اعتصابیون پرداخته و به سرعت دست به ترمیم اثرات توقف کار در اساسی ترین اهرم‌های سازماندهی اقتصاد ملی می‌زند.

میلیتاریزاسیون بالاترین شکل مبارزه بورژوازی است. معمولاً تمام امیدهای بورژوازی بر روی میلیتاریزاسیون بنا شده است. این اقدام وسیله‌ای است که باید نظم را در مقابل دگرگونیها حفظ نموده و همه چیز را به مسیر طبیعی اش بازگرداند.

امیدواریهای بزرگ بورژوازی نسبت به میلیتاریزه کردن کار ناشی از این است که کارگران در مؤسسات میلیتاریزه با انرژی کافی تهاجم بسیج کنندگان را به عقب نمی رانند. اعلان حالت جنگی معمولاً تأثیر روانی به روی کارگران می گذارد و دستگیریها توده عقب افتاده را می ترساند. رهبران معتدل وارد صحنه می شوند و در پشت پرده به مذاکره با دولت می پردازند. در این موارد اعتصاب معمولاً شکسته می شود. تنها در صورتی می شود علیه میلیتاریزاسیون مبارزه کرد که کارگران در مقابل اعلان جنگ متقابلاً اعلان بسیج کارگری کنند یعنی سازمان خود را مستحکم کرده، ارگانهای دفاع خودی ایجاد نموده، از دستگیریها ممانعت به عمل آورده، اقتدار جدیدی از کارگران را به جنبش اعتصابی بکشانند و هر مؤسسه و هر کارخانه را به دژ انقلاب تبدیل نمایند. میلیتاریزاسیون تنها در آن حدی قادر است تأثیر بگذارد که کارگران در مقابل آن احساس وحشت می کنند. یکی از مشخصات وضع موجود این است که در میان کارگران، علیرغم اینکه درصد نسبتاً بالایی از آنان از مکتب جنگ بیرون آمده اند، اما هنوز هم میلیتاریزاسیون تأثیر محسوسی در آنان می انگیزد، در حالیکه در زمان جنگ و در جبهه جنگ مصائب به مراتب بیشتری از این میلیتاریزاسیون کذائی را تحمل نموده اند.

در کلیه منازعات بزرگ اجتماعی قدرت دولت همیشه بر علیه کارگران متوجه می باشد. هیچ اعتصابی گسترش نیافت مگر آنکه قدرت جبری دولت معاصر بر علیه اعتصابیون بکار گرفته شود. در آمریکای دموکراتیک، در انگلستان لیبرال، در فرانسه جمهوریخواه، در همه جا، همین که منازعه ای شروع شد بلافاصله یک دستگاه عظیم پلیسی بسیج می شود که علی القاعده هدفش حفظ نظم است ولی در واقع وظیفه اش پراکنده ساختن و برهم زدن مبارزه کارگران می باشد. به یاد می آوریم اعتصاب اخیر معدنچیان انگلیسی را، اعتصاب پر آوازه کارگران فولاد سازی و ذوب آهن آمریکائی را، جنبش انقلابی اعتصابی کانادا در سال ۱۹۲۰ را و منازعات فعلی در انگلستان، آلمان و ایتالیا را، و آنوقت خواهیم دید که دولت کارش سرکوب جنبشهای کارگری است.

دوران رشد مسالمت آمیز سرمایه داری به پایان رسیده است. تقریباً سه سال است که جنگ تمام شده ولی در عمل اروپا هنوز در حالت بسیج جنگی است. علیرغم قولهای رسمی متفقین، میلیتاریسم ابعاد غول آسانی به خود می گیرد. قدرتهای بزرگ تا به دندان مسلح می شوند و هدف آنها قبل از همه چیز و بیش از همه مقابله با دشمنان داخلی است. دشمن داخلی کسی است که می خواهد حقوقش را بسط دهد و تقلیل دستمزدها را نمی پذیرد. این دشمن همان پرولتاریاست که به ثمربخشی سازش طبقاتی اعتقادی ندارد. این دشمن همان استثمار شده و ستم دیده ایست که خواب رهائی دیده است. در یک کلام این همان کارگری است که بخاطر موقعیت اجتماعی اش می تواند یک محرک بی نظمی در سازماندهی بورژوائی جامعه باشد. به همین خاطر است که حالت جنگی و میلیتاریزاسیون بدون انقطاع و گسست به کار خود ادامه می دهد و در صورتی که بورژوازی ضروری بداند در مواقع بروز منازعات حاد در شاخه‌های مختلف صنعتی اعلان جنگ دهد برایش کافی است که حکومت نظامی را تشدید کند و به اعمال قهری که بطور دائم انجام می دهد شکل قانونی بخشد.

اما در مورد سندیگاهائی که در حال حاضر در یک مبارزه سرسخت برای دفاع از ابتدائی ترین حقوق اقتصادی توده‌های کارگری درگیر شده اند، میلیتاریزاسیون از آنان تشدید فزاینده روحیه

مبارزاتی و انرژی هر چه بیشتری برای اجرای تصمیماتشان طلب می کند. سندیکاها باید خوب اطمینان داشته باشند که بورژوازی برای انهدام جنبشی که او را تهدید می کند از توسل به نیروهائی که در اختیار دارد صرف نظر نمی کند از جمله: پلیس، دادگستری و پارلمان. در اوضاع و احوال کنونی هر حرکت اقتصادی با هر درجه اهمیتی که باشد، بزرگترین خطر سیاسی برای طبقات حاکمه است. به همین دلیل تدارک تشکیلاتی و ایدئولوژیک برای مقابله با این میلیتاریزاسیون ضروری است. تدارک تشکیلاتی عبارت از این است که ارگانهای تشکیل شده در جریان اعتصابات بتوانند حتی در صورت دستگیری رهبرانشان به وسیله دولت، دست به عمل بزنند و دستگاه ارتباطی بین مرکز رهبری کننده و توده‌ها در اثر هجوم پلیس پاشیده نشود و در طول منازعات بزرگ اجتماعی کمیته اعتصاب قادر باشد یک بولتن روزانه نشر نماید و مذاکرات و زد و بندهای مخفیانه در پشت سر توده‌ها آنطور که بارها پیش آمده مقذور نباشد و بالاخره هر گونه تخلف از انضباط از جانب رهبران باعث اخراج فوریشان از صفوف طبقه کارگر باشد. همچنین لازم است که کارگران سایر شاخه‌های اقتصاد ملی قادر باشند در لحظه ضروری وارد مبارزه شده، بر روی طبقات حاکم و دولت بورژوا فشار وارد سازند. اسلوب کار و انضباط در سنگر اعتصاب بیشتر از سنگر نظامی مورد نیاز است. در سنگر نظامی انضباط به وسیله دادگاههای نظامی حفظ می شود در حالیکه در سنگر انقلابی به وجدان بسیار عالی و انضباط کارگری احتیاج هست. آماده سازی ایدئولوژیک طبقه کارگر برای مبارزه عبارت است از پرورش احساس همبستگی، آگاهی نسبت به ضرورت یک انضباط آهنین و خودداری و خونسردی در لحظه ای که کارفرمایان و دولت دست به تعرض می زنند. یکی دیگر از وظایف خطیر چنین لحظاتی تخریب روحیه در میان قوای نظامی است که معمولاً در صورت وقوع درگیریهای بزرگ اعزام می شود. هر چند واقعیت این است که طبقات حاکم تجربه دیده اند و آنچنان نیروی نظامی تربیت می کنند که تجزیه صفوف آن بسیار دشوار است: در فرانسه از سنگالی ها استفاده می کنند، در آمریکا گروههای ویژه ای را آموزش داده اند تا با گازهای خفه کننده به کارگران شورشی حمله کنند، در بسیاری مناطق گاردهای سفید و دسته‌های اعتصاب شکن دست به کار می شوند و غیره. لیکن این عناصر ناهمگون بیشتر نقش یک گروه ضربتی برای تعرض به کارگران را بازی می کنند. اگر تخریب روحیه این گروه‌های مخاصم ممکن نیست و اگر نمی شود به وسائل تبلیغاتی صفوفشان را پراکنده ساخت باید شیوه‌های دیگری پیدا کرد و مرکز ثقل تبلیغات را به روی بخش توده‌ای قوای که دولت در مبارزه اجتماعی معاصر آماده کرده است قرار داد.

تجزیه نیروی مسلح و پیوستن اش به اردوگاه کارگران شرط ضروری برای پیروزی طبقه کارگر است. این شیوه عمل برعلیه دولت بورژوا باید با انرژی فوق العاده ای در جریان منازعات بزرگ اجتماعی و در زمانی که دولت بورژوا برای میلیتاریزه کردن این یا آن بخش صنعت تلاش می کند، پیاده شود.

شوراهای حل اختلاف و حکمیت اجباری

برای سوسیال رفرمیستها ایده آل عبارت از این است که ارگانهای برای مصونیت دادن به جامعه معاصر در برابر اعتصابات به وجود بیاید. در این امر که اعتصابات زیان بزرگی به اقتصاد ملی وارد می کنند سایه ای از شک نمی تواند وجود داشته باشد. تعطیل کردن کار از

جانب صدها هزار و گاه میلیونها کارگر از طرفی بر روی بودجه کارگران فشار آورده و از طرف دیگر باعث به هم خوردن برنامه تولید و تقلیل سود مقاطعه کاران می شود. کافی است به عنوان نمونه مبارزات معدنچیان انگلستان را در نظر بگیریم و مشاهده کنیم که اعتصابات یکی از اشکال پر خرج مبارزه می باشد. ارقام زیر آموزنده و گویاست:

سال	تعداد اعتصابیون	تعداد روزهای کار از دست رفته
۱۹۱۶	۶۲۰۰۰	۳۱۱۰۰۰
۱۹۱۷	۲۸۰۰۰۰	۱۰۹۷۰۰۰
۱۹۱۸	۳۷۱۰۰۰	۱۱۸۳۰۰۰
۱۹۱۹	۹۰۶۰۰۰	۷۴۴۱۰۰۰
۱۹۲۰	۱۴۱۴۰۰۰	۱۷۴۲۴۰۰۰
۱۹۲۱ (۶ ماه)	۱۱۵۴۰۰۰	۶۸۰۰۰۰۰۰

همانطور که مشاهده می شود اگر بخواهیم صرفاً از نقطه نظر تولید قضاوت کنیم اعتصابات کاملاً غیرمعقول می باشد. از این زاویه سوسیال رفرمیستها در ارزیابی از زیانهای یک جنبش اعتصابی کاملاً محق هستند. چگونه می شود جامعه معاصر را از دگرگونیها مصون نگه داشت؟ چه اشکال حقوقی باید به آن نهادهائی داد که می بایست اقتصاد ملی را در برابر کسریها محفوظ دارد؟ کجا می شود افرادی را پیدا کرد که ماوراء طبقات قرار گرفته و با خلوص نیت نظریات غیرمغرضانه و مرض الطرفین ابراز دارند؟ دهها سال است که کله گندههای سوسیال رفرمیست اروپای غربی و آمریکا بر سر این مسئله به بن بست رسیدهاند و تاکنون هیچ راهی بهتر از شوراهای حل اختلاف و حکمیت اجباری پیدا نکرده اند. دلیل اش هم روشن است، به این خاطر که هیچ راه حلی در این زمینه نمی توان یافت.

در تمام طول قرن نوزدهم چنین نهادهائی برای مصالحه تحت اشکال مختلفی که وابسته به میزان و سطح دموکراسی در فلان یا بهمان کشور بود، به وجود آمد: شوراهای حل اختلاف، کمیسیونهای دوجانبه (کارگر - کارفرما) کمیسیونهای داوری (حکمیت) و غیره ... کلیه این تأسیسات قضائی که در عرض چند ده سال اخیر به وجود آمده اند هدف واحدی را دنبال می نمودند: حل کردن مسالمت آمیز مسائل مربوط به دستمزد و شرایط کار. تأسیس شوراهای داوری با شرکت تعداد مساوی از طرفین و با حضور نماینده «بی طرف» دولت، این است ایده آل کلیه سوسیال رفرمیستها. این شوراهای داوری اجباری موظف اند اعتصابات را ممنوع کرده، با تمام قوا فشار قوانین معاصر را بر روی متخلفین وارد بیاورند. در گذشته نیز چنین شوراهای داوری در زلاند جدید ایجاد شد و بعنوان بزرگترین دستاورد یک دولت دموکراتیک معرفی گردید. همین هدف در انگلستان دنبال می شد و شوراهای داوری در مطالبات سندیکاهای آلمان، اتریش و سایر کشورها در دوران قبل از جنگ از موقعیت بس ویژه ای برخوردار بودند. بالاخره از سال ۱۹۰۰ به بعد میلران پس از آنکه لذاذذ قدرتمندی را چشید حکمیت اجباری را به افلاک رساند و با شتابزدگی به توصیف تأثیرپذیری آن پرداخت.

همانطور که می دانیم هدف از ایجاد کمیسیونهای دوجانبه و حکمیت اجباری ایجاد تفاهم بین طرفین می باشد و یا چنانچه این امر مقدور نباشد اخذ سریع تصمیمات است. ولی اگر کارگر و کارفرما به توافق نرسیدند تکلیف چیست؟ این سؤال اساسی دقیقاً همانست که تاکنون موفق به پاسخگوئی آن نشده اند. سرکوب بخاطر تخلف نسبت به احکام دادگاه حکمیت، اتهام زنی،

مسئولیت انداختن به گردن سازمانها و اعضایشان، جریمه‌های نقدی، این است اشکال اجرای احکام فلان یا بهمان دادگاه حکمیت.

ولی حتی برای رفرمیست‌ترین سندیکاها نیز بسیار دشوار است که در برابر زورگویی و جبر دادگاههای دآوری که تحت ریاست نماینده باصطلاح «بی طرف» دولت قرار گرفته تسلیم شوند زیرا همانطور که تجربه نشان می‌دهد زمانیکه کارگران متشکل، متحد و مملو از روحیه انقلابی هستند نماینده بی طرف در تلاش رسیدن به مصالحه می‌باشد تا از خسارات مقاطعه کار کم کند و یا حتی در اغلب موارد جانب کارفرمایان بر علیه کارگران را می‌گیرد.

تجربه بسیار پرباری که از تشکیلات این چنانی اندوخته شده نشان می‌دهد که ایجاد دادگاههای حکمیت ایده آل مطلقاً غیرممکن است و دلیل این امر فقدان حسن نیت از جانب مجریان امور نبوده بلکه ناشی از اینست که هیچ فردی پیدا نمی‌شود که دارای ایدئولوژی کاملاً مستقل نسبت به یکی از طبقات اجتماعی باشد. به این جهت شوراهای حل اختلاف که رسالت فراهم نمودن عدالت «ماورای طبقاتی» بر عهده شان نهاده شده محکوم به درجا زدن می‌باشند. در حال حاضر آلمان یک مثال گویا در مورد دادگاههای حکمیت به ما ارائه می‌دهد. اگر بخواهیم روی حرفهای رهبران سندیکاهای آلمان قضاوت کنیم، این کشور نه تنها دمکرات‌ترین بلکه سوسیال دمکرات‌ترین کشور جهان است. در آنجا سندیکاها از نفوذ بسیاری برخوردارند: نمایندگانشان در دولت شرکت می‌کنند. نه تنها خود را مهم می‌دانند بلکه از جانب دیگران نیز به عنوان ارگان آلمان جمهوریخواه معاصر تلقی می‌شوند و همین مسئله سبب می‌شود که خصیصه‌های تقریباً کامل و بی نقصی پیدا کنند. لیکن دادگاههای موجود تا بتوانند مورد قبول واقع شوند فاصله بسیاری دارند. در حال حاضر طرح قانونی جدیدی درباره دادگاههای حکمیت تدوین می‌شود و این طرح طوری تنظیم شده که حتی اومبریشت اعتدالی در ارگان رسمی و بسیار معتدل سندیکای مرکزی آلمان Karrespondenzblatt به اجبار ابراز می‌کند که نمایندگان کارگران با رأی دادن به این طرح در شورای اقتصادی رایش موضعی متضاد با منافع سندیکاها اتخاذ کرده اند. جالب اینجاست که رفرمیستهای کار کشته‌ای به عنوان نماینده سندیکاها از جانب آنها برای رسیدگی به این منظور انتخاب می‌شوند ولی طرحهایی را تصویب می‌کنند که حتی برای آن سازمان رفرمیستی قابل هضم نیست. هیچ چیزی قادر نیست بهتر از این نشان دهد که چگونه سندیکاها بر روی دولتهای بورژوا تأثیر می‌گذارند و چگونه آن زمانیکه جذب مؤسسات دستجمعی یا دو جانبه ساخته و پرداخته بورژوازی می‌شوند برای حمایت از منافع کارگران مبارزه می‌کنند. تمام مطبوعات سندیکائی، حتی ارگان فدراسیون کارمندان در اعتراض شدید علیه این پروژه قانونی متفق القول هستند و در آن ایراداتی پیدا می‌کنند که صرفاً حقوقی نمی‌باشند.

هدف دولت از این طرح اتخاذ تصمیمات بر اساس قانون است و نه سنت و ارگان راست افراطی کارمندان حق دارد وقتی می‌گوید که از این طریق تمام قراردادها بر سر نرخ که زمینه بسیار وسیعی از حق سنتی را دربر می‌گیرد به پشت صحنه زنده می‌شود زیرا دادگاههای حکمیت فقط با اتکاء به قوانین موجود می‌توانند تصمیم‌گیری کنند. تمامی سایه روشنهای مزبور که در طرح قانون راجع به دادگاههای حکمیت به فراوانی یافت می‌شوند، در آلمان پایگاه اجتماعی برای خود دارند.

هیچ کس قادر نیست قانون ایده آلی بوجود بیاورد که بتواند نوعی توازن ایده آل بین طبقات برقرار کند. آنجا که حکمیت اجباری در مورد کارگران و کارمندان شرکتهای عام المنفعه نظیر حمل و نقل، گاز، برق و غیره مطرح می‌شود مسئله فوق العاده پیچیده می‌گردد. از آنجا که

عبارت «مؤسسه عام المنفعه» خیلی کلی است، می توان آن را برای مشخص ساختن هر شاخه اساسی که بخواهیم بکار گرفت نظیر حمل و نقل، تلگراف، تلفن، گاز، برق، استخراج معادن، صنایع غذایی، خدمات عمومی و شهرداری از همه نوع و غیره.

ما نیز نمی کنیم که اعتصاب کردن در مؤسسات عام المنفعه برای طرفین درگیر به مراتب پرهزینه تر است تا در مؤسسات خصوصی. ولی طبقه کارگر چاره دیگری ندارد و هیچ راه دیگر مبارزه ای برای دفاع از حقوق ابتدائی خود و بهبود وضعیتش نمی شناسد و هر اعتصابی که به پیروزی برسد تمام کوششهایی را که کارگران به خرج داده اند و حقوق هایی را که از دست داده اند می تواند جبران کند. در جریان آخرین اعتصاب معدنچیان انگلیس، رئیس انترناسیونال آمستردام که رهبر رانندگان انگلیسی نیز هست، آقای توماس اظهار داشت: «چه اهمیتی دارد که چه کسی در پایان این منازعه غلبه پیدا کند؟ در هر حال ضرر برای ملت است.»

همانطور که می دانیم ملت شامل کارگر و کارفرماست. اگر در اعتصاب، کارگران پیروز می شدند، تمام ملت چگونه ضرر می دید؟ زیرا ابزار و وسایل تولید در مالکیت تمام خلق نمی باشد بلکه فقط به بخش ناچیزی از این خلق تعلق دارد. معدنچیان چه چیزی را از دست می دادند چنانچه موفق به حفظ شرایط سابق کار خود می شدند؟ توماس که نقطه حرکت خود را بر درک متافیزیکی عبارت «ملت» قرار داده و نه بر منافع طبقه کارگر، عملاً بر علیه منافع کارگران موضعگیری می کند.

موضعگیری سندیکاهای انقلابی در قبال دادگاههای حکمیت، حکمیت اجباری، کمیسیونهای دوجانبه و سایر نهادهایی که قصد دارند از طریق مسالمت آمیز هر گونه تصادم را حل کنند چه باید باشد؟ قبل از هر چیز ما باید با هر گونه تلاشی در جهت اجباری ساختن این تصمیمات قاطعانه و اکیداً مخالفت کنیم. ما باید بدون تحریم نهادهایی که دولت بورژوائی به وجود آورده، هر بار که با ماجرائی در یکی از نهادهای اینچنانی مواجه می شویم بتوانیم در عمل به کارگران نشان دهیم که اساس و اصول این نوع ارگان و بیطرفی نماینده دولت یعنی چه و کمیسیونهای دوجانبه، دادگاههای حکمیت و شوراهای حل اختلاف تنها زمانی اهمیت پیدا می کنند که طبقه کارگر بطور همبسته عمل کرده بتواند مطالبات انقلابی اش را به وسیله عمل توده ها مورد حمایت قرار دهد و نمایندگانی را که برای شرکت در این نهادها فرستاده مجبور به پیاده کردن سیاست انقلابی اش نماید. سندیکاهای باید به قاطعانه ترین وجهی بر علیه این توهم که ایجاد دادگاههای حکمیت و شوراهای حل اختلاف بی نقص می تواند ممکن باشد مبارزه کنند. آنها باید علیه این توهم که می شود به تعادل اجتماعی رسید و تضادهای اساسی جامعه معاصر را صرفاً با لفاظیهای قضائی حل و فصل کرد مبارزه کنند.

سیاست مالیاتی

هیچ چیزی به خوبی سیاست مالیاتی قادر نیست جامعه معاصر را مشخص کند. کافی است به مطالعه مناسبات موجود بین مالیاتهای مستقیم و غیرمستقیم، درصد عوارض بر کشاورزی، صنعت و معاملات مالی بپردازیم تا خصلت رژیم حاکم و میزان نفوذ اقشار مختلف بورژوازی در دولت مورد نظر را دقیقاً مشخص کنیم. در گذشته سیاست مالیاتی دولت‌های سرمایه داری عبارت از این بود که سنگینی بار هزینه‌ها را بر دوش طبقه کارگر بیاندازد. پس از جنگ هیچ

تغییری در این سیاست داده نشد ولی در تطابق با شرایط جدید زیست بشریت جنگ زده اشکال جدیدی به خود گرفت.

اروپای از پا افتاده از جریان جنگ خارج شد. صدها میلیاردی که در جنگ خرج شده بود در دستهای عده معدودی سرمایه داران صنعت و کوسه‌های امور مالی متمرکز گشت. بار قرض به ده برابر و صد برابر رسید و تمام ظرافت در آن زمان عبارت بود از جستجوی راههایی برای استقرار تعادل مالی.

در اواخر سال گذشته کنفرانس مخصوصی در بروکسل به منظور حل این مشکلات و با هدف جبران هزینه‌های سرسام آور ملتها تشکیل یافت. ۲۵۰ نفر از دانشمندان و دولتمندان هر چقدر به فکر خود فشار آوردند راه حلی پیدا نکردند. عارضه مالی گریبان انترناسیونال آمستردام را نیز گرفته است زیرا این بین الملل در کنگره لندن خود (نوامبر ۱۹۲۰) به دنبال گزارش ژوهو به قطعنامه مخصوصی درباره تثبیت کورس های صرافی و رفرمهای مالی رأی داد. ولی نه قطعنامه‌های لندن و نه قطعنامه آمستردام، هیچ کدام به هیچ وجه قرض های عمومی را کم نکرد. هر دولتی مجبور است بطور جداگانه راههای ویژه ای برای حل مشکل بودجه و ایجاد توازن در امور مالی اش اتخاذ کند.

اگر با دقت اقداماتی را که در این اواخر آلمان، انگلستان و فرانسه انجام داده اند بررسی کنیم خواهیم دید که در تحلیل نهائی منجر به وضع مالیاتهای جدیدی بر روی وسائل ضروری زندگی مردم شده و دلیل اش این است که برای نجات امور مالی همیشه فداکاریهای بیشتری از جانب وسیعترین اقشار جامعه ضروری می باشد. و در اینجا نیز مانند سایر موارد نظیر آن تقسیم کار خیرخواهانه ای برقرار می شود که خاص جامعه معاصر می باشد: چند ده هزار سرمایه دار بزرگ از خرج میلیاردها دلار سودهای کلانی برده اند ولی این مردم استثمار شده هستند که باید کسری ها را پر کنند. برخی منابع واقعی را تصاحب می کنند و دیگران قرض ها را می پردازند. به هر کس سهمی می رسد!

در حالیکه انگلستان در سالهای اخیر به مالیات بر درآمد مخصوص متوسل شده بود و تا ۵۰ درصد به سودهای جنگی مالیاتی بسته می شد، در فرانسه هیچ گونه محدودیتی برای استفاده‌های حاصل از جنگ قائل نشدند چرا که جنگ آیا هدفش غیر از پر کردن جیبهای سرمایه داران است؟ فرانسه این پاسدار سنت های انقلاب کبیر، دمکراسی و غیره چگونه می تواند به اصول «مقدس» مالکیت خصوصی دستبرد بزند؟ به همین جهت از اعمال فشار بر روی طبقه حاکمه به وسیله بار هزینه‌های نظامی خودداری نموده، حق استثمار هر چه بیشتر توده‌های مردم را برای حل مشکل بودجه برای خود محفوظ می دارند. مالیاتهای غیرمستقیم و بدنبال آن گرانی زندگی افزایش می یابد. مجلس فرانسه برای اینکه به ساخت مقدس فرانسه یعنی بانک و بورس اهانت نکرده باشد روح این کشور یعنی بهره مالکانه را دست نخورده حفظ کرد و در سال ۱۹۱۹ قانون مالیات بر درآمد را وضع نمود.

در شهرهایی که تقریباً ۱۰ هزار نفر جمعیت دارند به کارگران از ۲۰۰۰ فرانک به بالا مالیات تعلق می گیرد در حالیکه سرمایه داران (با سه کودک) فقط از ۸۰۰۰ فرانک درآمد به بالا باید مالیات بپردازند. در شهرهایی که بیشتر از ۱۰ هزار نفر سکنه دارند کارگران در قبال ۳۳۰۰ فرانک دستمزد ۲۰ فرانک مالیات می پردازند. سرمایه داران نیز همین مبلغ مالیات را در قبال ۱۰۰۰۰ فرانک درآمد می پردازند. هنگام پرداخت مستمری به معلولین و خانواده سربازانی که در جنگ کشته شده اند و هنگام پرداخت دستمزد به کارگران، مالیات از حقوقشان کسر می گردد. بورژوازی آلمان به زیر فشار کشورهای آنتانت فشارهای غیرقابل تصویری به کارگران

تحویل می‌کند. آلمان برای اینکه بتواند مخارج روزافزونی را تأمین کند و سهم رباخواران فرانسوی و انگلیسی را بپردازد مالیات را نه تنها بر اشیاء مورد نیاز اولیه بلکه بر روی دستمزدها نیز وضع می‌کند.

به این ترتیب برای اینکه در فرانسه و انگلستان تعادل مالی برقرار شود کارگران می‌باید برداشت دولت از دستمزدشان که تا ۱۰ درصد بالغ می‌شود را تحمل کنند.

سرمایه‌دار برای اینکه از کسر این مبلغ اطمینان حاصل کند آنرا در هنگام پرداخت دستمزد از سهم کارگران حذف می‌کند. هر آلمانی غیرسرمایه‌دار ورقه مخصوصی دارد که مأمور سرمایه‌دار هر بار که مبلغی از حقوقش برداشت می‌شود تمبری بر آن می‌افزاید.

در چکسلواکی از ۶۰۰۰ کرون درآمد سالانه به بالا مالیات مستقیم بر درآمد تعیین شده است. مالیاتهای غیرمستقیم بر روی اشیاء ضروری افزوده شده و حتی مالیات مخصوصی بر خرید و فروش کالا تعیین شده که بطرز محسوسی قیمت‌ها را بالا می‌برد و غیره. به این ترتیب توطئه دوجانبه‌ای علیه دستمزدها چیده شده است: هم از طرف سرمایه‌دار و هم از طرف دولت «بی‌طرف».

توده‌های کارگری مجبور می‌شوند با درآمدهای ناچیز و محدود خود خسارات جنگی را بپردازند که قبلاً با زجرها و خون خود بهای آنرا پرداخته‌اند. این سیاست مالیاتی که به وسیله کشورهای سرمایه‌داری با وقاحت باورنکردنی دنبال می‌شود با مقاومت کافی از جانب سندیکاها مواجه نیست. البته درست است که در کشورهایی نظیر آلمان اعتراضاتی صورت گرفت ولی هنگامی که کارگران فلزات اشتوتگارت برای لغو مالیات بر دستمزد دست به اعتصاب زدند بسیار پر معنی است که چرا سایر کارگران از آنها پشتیبانی نکرده و سندیکاها سکوت کردند. سندیکاهای آلمانی با این سبک کار به طرز غیرمستقیمی وضع قانون مالیات بر دستمزدها را تأیید نمودند و در اخاذی پولهای ته جیب کارگران سهیم بودند.

در اواخر ماه سپتامبر، کنفدراسیون عمومی کارگران فرانسه درباره وقایع تأسف بار که در هنگام اجرای قانون مالیات بر دستمزدها پیش آمده بود فراخوانی فرستاد. این فراخوان بر علیه «غصب اشیاء افرادی که مالیات نمی‌پردازند» اعتراض نموده، خواستار تغییر رادیکال در سیاست مالیاتی بود، بر علیه بازپرسیهای غیرقانونی اعتراض نموده، قطع تعقیب کارگران را مطالبه کرده و از کلیه سندیکاها می‌خواهد دست به تبلیغات پر دامنه‌ای از طریق میتینگها، فراخوانها، آفیشها و ... بزنند. می‌بینیم که مبارزات محدود به اعتراضات شفاهی و کتبی است. کنفدراسیون عمومی کارگران آنقدر جرئت نداشت کارگران را به عدم پرداخت مالیات دعوت کند در حالیکه این کار توسط مشاورین شهرداری «پوپلار» در لندن که می‌خواستند بر سر مسئله بیکاری فشار مستقیمی بر روی دولت وارد آورند انجام شد.

قابل تصور نبود که سندیکاها تا آن حد سقوط نمایند که در رأس جنبش اعتراض بر علیه مالیات بر دستمزدها قرار نگیرند. در این مورد ما شاهد مخالفت مطلق حمایت از حقوق ابتدائی طبقه کارگر و خیانت شرم‌آور گروه رهبری‌کننده سندیکاهای کنونی هستیم. سندیکاهای فرمیست بر سر این مسئله نظیر سایر مسائل به مبارزه برای منافع ابتدائی طبقه کارگر پشت می‌کنند. آنها این مسائل را در تمام ابعادش بررسی نمی‌کنند. اگر عمل کنفدراسیون عمومی کارگران فرانسه، مرکز سندیکائی آلمان و سایر مراکز سندیکائی را بررسی کنیم متوجه می‌شویم که مسائل مالیاتی برایشان بی‌تفاوت است. بالاخره شهروندان باید مالیاتها را بپردازند و کارگران همانطور که می‌دانیم شهروندانند! به این ترتیب سیاست مالیاتی به سرعت منتفی می‌شود.

در بهترین حالت قطعنامه‌های اعتراضی تحویل آن می دهند. بله برای «رؤسای» سندیکاها خواستار تثبیت نرخ صرافی و افزایش بهای مارک و فرانک می باشند ولی هیچ به فکر اینکه بار سنگین مالیاتها را به دوش طبقات حاکم بیاندازند نیستند. این پدیده به خوبی بیانگر میزان نفوذ بورژوازی از طریق دولتهای معاصر بر روی طبقه کارگر و رهبران آنست.

موضع سندیکاهای انقلابی در مورد سیاست مالیاتی بسیار واضح است. قبل از هر چیز، مالیاتهای غیرمستقیم لغو باید گردد! کلیه اشکال مالیاتهای غیرمستقیم از مالیات بر کبریت، نفت و غیره گرفته تا مالیات بر قند و سایر محصولات می باید با مقاومت قاطع و انقلابی از جانب کارگران مواجه شود. لیکن مالیاتهای غیرمستقیم پایه و اساس سیاست مالی دولتها را چه کوچک و چه بزرگ تشکیل می دهد.

مالیاتی که بر مواد غذایی و اشیاء ضروری زندگی بسته می شود خود به خود دستمزدها را تنزل داده و مانع برخورداری کارگران از بخشی از درآمدها که برای خریداری حیاتی ترین مواد زیست احتیاج دارند می گردد. مراقبت از دولت بورژوا به عهده بورژوازی است! این خود طبقات حاکم هستند که باید برای نگهداری دستگاه اجرایی خواسته‌هایشان پول خرج کنند. وضع مالیات بر تجارت، صنایع، بانکها و درآمدهای متنوعی که از استثمار کارگران کسب شده، این مسائل هستند که باید اساس سیاست مالیاتی قرار بگیرند. این یک شعار مجرد نیست بلکه دستور روز عملی است که باید در عمل و در مبارزه روزمره توده‌های کارگری راه حل خود را پیدا کند.

هر چه کارگران کمتر به مسئله مالیاتها علاقه نشان دهند و هر چه آنها کمتر نسبت به سیستم مالیات گذاری کنجکاوی بخرج دهند، به همان نسبت دستمزدهایشان در نتیجه رشد مالیاتهای غیرمستقیم بیشتر تقلیل می یابد.

پرداخت پول وظیفه سرمایه داران است! این است شعاری که به دور آن باید توده‌ها را بسیج و متحد کرد.

البته طبقه سرمایه دار به هیچ وجه تمایلی به اعمال این سیاست ندارد. بار مالیاتها را به طبقات حاکم احاله کردن، یعنی بلشویسم در عمل و بدون شک تمامی مطبوعات بورژوایی و دمکراتیک نعره خواهند زد که در امور مالیاتی اعمال نفوذ شده، اصول دمکراسی به زیر پا گذاشته شده و غیره.

سیاست مالیاتی می تواند بورژوائی یا پرولتری باشد. در حال حاضر سیاست مالیاتی در کلیه کشورها یک سیاست بورژوائی است. سندیکاها هیچ گونه سیاست مالیاتی ندارند و به طرز منفعل تحت تأثیر اثرات مستقیم سیاست بورژوایی قرار می گیرند. این موضوع با روشنی خاصی در مورد وضع مالیات بر دستمزدها دیده شد. اعتراضات بخش انقلابی طبقه کارگر به دست سندیکاهای فرمیست خفه می گردد.

بورژوازی که به وسیله این قرارداد سکوت و این انفعال تشویق شده، به تشدید فشار بر توده‌ها نه تنها از طریق مالیات بر دستمزدها بلکه همچنان از طریق مالیات بر اشیاء مورد نیاز اولیه آنان ادامه می دهد. چرخشت مالیاتی به چرخیدن ادامه می دهد و موقعیت کارگران را روز به روز دشوارتر می سازد.

نباید توهمات بیجا در مورد امکان اجرای سیاست پرولتری در جامعه بورژوائی به خود راه بدهیم. بورژوازی تا آن زمان که قدرت را در دست دارد و تمامی دستگاه دولتی (دادگاهها، پلیس و ...) در اختیارش قرار گرفته به اجرای یک سیاست مالیاتی که برایش مفید باشد ادامه خواهد داد.

بنابراین بحث بر سر این نیست که بلافاصله یک سیاست پرولتری در تمام کشور پیاده کنیم. مسئله مهم این است که قبل از هر چیز طبقه کارگر را حول این مسئله متحد کنیم، مواضع بورژوازی را یکی پس از دیگری از چنگشان خارج سازیم، آنها را مجبور کنیم بر گروه‌های خاصی از طبقه حاکم مالیات وضع کنند، نقش سیاست مالیاتی را در مجموع سیستم کلی روابط اجتماعی روشن سازیم و هر کارگری را مجبور کنیم پیوندهای موجود بین سیستم‌های مختلف سیاست مالیاتی و ساخت طبقاتی دولت معاصر را بهتر و عمیق تر درک کند. ما می توانیم و می باید این آموزش را به کارگران بر زمینه امتناع از پرداخت مالیاتها و بخصوص در جریان مبارزه بر علیه مالیات بر دستمزدها به پیش ببریم. چنانچه توده‌های کارگری در مراحل اولیه، مکانیسم مالیات غیرمستقیم را درک نکنند و مناسبات موجود بین دستمزدهایشان و مالیات بر اشیاء مصرفی اولیه را درک نکنند، روشن است وقتی مسئله مالیات مستقیم بر دستمزدها مطرح شود و هر هفته و یا هر دو هفته بخشی از مزد به نفع دولت ضبط شود، هر کارگر عقب مانده رفرمیست و حتی میهن پرست متوجه ضرورت مطلق مبارزه علیه یک چنین سیاست مالیاتی خواهد شد.

به این ترتیب می باید سیاست مالیاتی در کل و اشکال جدیدی که به خود می گیرد بطور مشخص با مقاومت سازماندهی شده و قاطع از طرف کارگران انقلابی مواجه شود. آنها باید بیشترین تعداد کارگران را صرف نظر از عقاید سیاسی شان حول این نقطه متحد سازند و فراموش نکنند که اجرای سیاست مالیاتی پرولتاریائی تنها پس از سرنگونی بورژوازی قابل تحقق است.

رفرم و انقلاب

طبقه کارگر یک مبارزه پیگیر و دائمی را به پیش می برد. در مراحل انقلابی مبارزه شکل جنگ داخلی و درگیری مستقیم بین کار و سرمایه به خود می گیرد و در مراحل تکامل ارگانیک، مبارزه قطع نشده بلکه به اشکال دیگر بروز می کند. طبقه کارگر و سازمانهایش تحت تأثیر دائمی و به زیر فشار همیشگی طبقات حاکم و دولت بورژوائی قرار دارند. وظیفه بورژوازی شکست ایدئولوژیک طبقه کارگر است زیرا قدرت سلطه گران نه تنها بر قدرت مادی بلکه و بخصوص بر روی آن ایدئولوژی که به طبقه کارگر تزریق می کنند متکی است. کلیه قدرتهای مادی و معنوی جامعه سرمایه داری معاصر به سوی هدف واحدی گرایش دارند: تبدیل طبقه کارگر به دستگاه تولید ارزش اضافی. رفرمهای اجتماعی به تناسب قوای طبقات جامعه بستگی دارد. قانون گذاری اجتماعی هر کشوری تابع مستقیمی از قدرت طبقه کارگر و فشاری که وارد می سازد و ظرفیت این طبقه در حفظ مواضع فتح شده می باشد. قدرت تشکلات کارگری کمتر به تعداد آراء فلان یا بهمان قانون اجتماعی بستگی دارد تا به میزان ارزش عملی رفرمهای اجتماعی که به تصویب ارگانهای قانون گذاری رسیده اند. رفرمها یک محصول فرعی از مبارزه انقلابی می باشند.

آن مواضعی که بطور جداگانه فتح شده اند چه موقعیتی را در مبارزه عمومی طبقه کارگر اشغال می کنند؟ چه رابطه و نسبتی بین رفرمهای اجتماعی کسب شده از طرفی و حذف نظام عمومی استثمار از طرف دیگر موجود است؟ بر سر این مسئله دو عقیده افراطی در جنبش کارگری تظاهر می یابند: از یک طرف اکثریت رهبران سندیکائی رفرمهای اجتماعی را هدف فعالیت‌های سندیکائی تلقی می کنند و جامعه سوسیالیستی را نتیجه تکامل تدریجی رفرمهای

اجتماعی و گذار آرام به اشکال عالی حیات اجتماعی می دانند و به عقیده شان دستاوردهای خاص و همراه با گسترش، حتی خود ساخت جامعه را دگرگون می سازد. و در نتیجه توسعه رفرمهای اجتماعی باعث نابودی سیستم سرمایه داری و استقرار هماهنگی بین طبقات می شود. رفرمهای اجتماعی، مبارزه طبقاتی ناراحت کننده را زائد می سازد. این تئوری ضدانقلابی اساس فعالیتهای کلیه گروههای دست راستی در جنبش طبقه کارگر را تشکیل می دهد. برای آنها مبارزه کارگران صرفاً در چهارچوب مسائل روزمره که دارای منافع آبی است محدود می شود.

مسائل عام طبقاتی نظیر: جانشینی طبقه ای به وسیله طبقه دیگر و الغاء نظام سرمایه داری مسئله شان نیست. آنها صرفاً به مسائل عملی و روزمره توجه دارند نظیر: زمان کار روزانه، دستمزدها، بیمه‌های اجتماعی و بس.

از نظر آنها انقلاب اجتماعی بسیار مضر است و حتی غیرممکن. آنها گذار تدریجی «دمکراسی» بورژوازی به سوسیالیسم را متصور می شوند. تئوریسین ها و پراتیسین های رفرمیسم فکر می کنند واقع بین های حقیقی هستند، زیرا آنها فقط برای مسائل خاکی مبارزه می کنند. آنها هیچ نوع مطالبه «تحقق ناپذیر» و «مجازی» مطرح نمی سازند. ولی در واقع تخیلی ترین تئوری را که هرگز وجود نداشته پیشنهاد می کنند. زیرا زندگی روزمره به طرز بیرحمانه‌ای تئوری «هارمونی» (هماهنگی) طبقاتی و رشد مسالمت آمیز را تکذیب می کند. کافی است به تعرضی که هم اکنون سرمایه داری بین المللی در سرتاسر جهان به راه انداخته نگاهی بیفکنیم تا به مسخره بودن این تئوری ارزش مطلق رفرمهای اجتماعی برای طبقه کارگر متقاعد شویم.

پس از یک طرف ادعای رفرم یعنی همه چیز می شود و از طرف دیگر عقیده افراطی دیگری موجود است که رفرمهای اجتماعی را برای منافع اساسی طبقه کارگر زیانبار می شمارد. این نظریه ویژه آنارشیستها است. آنها می گویند: «رفرمهای اجتماعی هر چه گسترده تر و بزرگتر باشند طبقه کارگر نرم تر می شود و برای بورژوازی شانسهای بیشتری برای کشاندن طبقه کارگر به دنبال خود فراهم می شود. نه کوتاه نمودن زمان کار، نه بیمه و نه سایر رفرمها هر چقدر هم تعدادشان زیاد باشد به هیچ وجه قادر نیستند مسئله اساسی را حل کنند.» این است خلاصه نظریه منفی بافانه آنارشیستها و برخی آنارکو سندیکالیستها.

البته رفرمهای اجتماعی نمی توانند عمده ترین تضادهای جامعه معاصر را حل کنند. ولی این موضعگیری مبتنی بر نفی مطلق رفرمهای اجتماعی نیز قادر نیست در برابر انتقاد پایداری کند. کافی است رشد جنبش کارگری معاصر در کشورهای مختلف را در نظر بگیریم تا درباره نقش عظیم این دستاوردهای پیاپی که محصول مبارزات حاد طبقه کارگر است متقاعد بشویم. همین دستاورد را آنارشیستها یک استخوان تلقی می کنند که سرمایه داران پس از طرح نقشه صلح گرانه توسط طبقات حاکم جلوی کارگران پرتاب کرده اند. اما هیچ یک از رفرمهای اجتماعی، هیچ کدام از لوایح قانونی که کم و بیش حقوق کارگران را در نظر گرفته باشد نبود که با میل و رغبت و برای خدمت به خلق به تصویب پارلمان رسیده باشد. همه آنها تحت فشار جدی طبقه کارگر تصویب شدند. پس هر رفرم اجتماعی که کسب شد یک پیروزی برای کارگران و در جریان مبارزه روزمره با بورژوازی می باشد. این ادعا که فتح یک سنگر هیچ گونه نقشی در روند آبی حمله عمومی ندارد کاملاً غلط بوده و در تضاد آشکار با تجارب مبارزات کلیه کشورهاست.

مثلا تقلیل زمان کار روزانه، بازرسی فابریکها و حفاظت کار را در نظر بگیریم: همگی تحت فشار ضرورت‌های فوری و تأثیر عمل انقلابی توده‌های کارگری که از محتمل بودن این عمل ناشی شده به وجود آمده است. ولی اینها هیچ تغییری در نقش این رفرمها نمی دهد. نفی آنارشیستی رفرمهای قسمی همان اندازه قادر نیست خط هدایت کننده سندیکاها را انقلابی باشد که ادعای رفرمیستی که رفرمها را همه چیز می داند. دو فرمول: «رفرمهای اجتماعی همه چیز هستند» و «رفرمهای اجتماعی هیچ چیز نیستند» هر دو مردوداند. آنها متافیزیکی و انتزاعی بوده، واقعیت را در نظر نمی گیرند. طبقه کارگر باید در مبارزه ای که به پیش می برد در جهت تحقق رفرمهای هر چه گسترده تری عمل کند بدون اینکه حتی لحظه ای هدف کبیر نهائی را به فراموشی بسپارد.

مسئله بطور خلاصه این است: آیا طبقه کارگر قادر است از طریق رفرمهای اجتماعی ویژه ای، از راه مسالمت آمیز و بدون تکانهای قهرآمیزی تولید را تصرف کند و آیا کسب قدرت سیاسی و اقتصادی با مبارزات طبقاتی آشکار و سرسخت یعنی با جنگ داخلی پیوند دارد یا نه؟ تجاربی که در مبارزه طولانی کسب شد، شهادت می دهند که هیچ دلیلی وجود ندارد برای اینکه درباره امکان گذار مسالمت آمیز سرمایه داری به سوسیالیسم توهم به خود راه دهیم. تجربه نشان می دهد که انقلاب تنها پاسخ طبقه کارگر برای کسب عملی ارگانیک اقتصادی کشور می باشد. انقلاب اجتماعی رفرمهای اجتماعی را از خود طرد نمی کند. مسئله این نیست که مانند آنارشیستها برخوردی سطحی و مبتذل با این رفرمهای اجتماعی داشته باشیم بلکه بر سر چگونگی استفاده از آنها در چهارچوب مبارزه عمومی است به نحوی که هر قدمی که طبقه کارگر به پیش می گذارد استحکام یافته و بعنوان سکوی پرش برای مبارزه آتی بکار گرفته شود. این تاکتیک باید به عنوان نقطه حرکت مبارزه اقتصادی کنونی طبقه کارگر مورد استفاده قرار بگیرد.

منازعات خاصی که در اینجا و آنجا بر زمینه تقلیل دستمزدها، افزایش روزکار، تأسیس مسکنی به نام کنترل کارگری و ... به وجود می آید نباید در وجدان کارگران بیگانه باشد. بین آنها باید پیوند برقرار باشد. هر عمل خاصی، هر درگیری کوچک خاصی باید در پرتو منفعت عمومی طبقه کارگر روشنی یابد. هر تکه ای از میدان که از دست بورژوازی کنده شود، هر تهاجم قسمی سرمایه که پس رانده شود (بیمه بیکاری و غیره) هر پیشرفت عملی به هیچ وجه نباید باعث زدن سازمانهای کارگری در موقعیت جدیدشان گردد و بلکه باید آنها را به گام نهادن هر چه قاطعانه به سوی وظیفه اساسی یعنی سرنگونی سرمایه داری تشویق نماید.

بلاغت و خصلت ضدکارگری تئوری رفرمیستی دقیقاً در این نهفته است که مقدماتی ترین اصل آن امکان ایجاد شرایط زیست ایده آل برای طبقه کارگر و ساختمان جامعه نوین بدون عبور از انقلاب را در چهارچوب سرمایه داری فرموله می کند. سندیکاها و سازمانهایی که به چنین توهمی دچار هستند هرگز قادر نخواهند شد از مبارزه حادی که هم اکنون در سرتاسر جهان در جبهه اقتصادی درگیر است استفاده کنند. تخیل درباره قانونیت بدترین بیماری جنبش سندیکائی معاصر است.

رابطه ای که بین مبارزه روزمره طبقه کارگر برای بهبود شرایط زیست و وظایف عمومی طبقاتی اش موجود است در آخرین بخش «برنامه عمل» ما به روشنی تشریح شده است.

« سندیکاها را انقلابی که برای بهبود شرایط کار، ارتقاء سطح زندگی توده‌ها و برقراری کنترل کارگری مبارزه می کنند باید همواره در نظر داشته باشند که در چهارچوب مناسبات سرمایه داری حل کلیه این مسائل مقدور نیست و بنابراین در ضمن گرفتن امتیازات تدریجی از طبقات

حاکم و مجبور ساختن آنها به رعایت قانون گذاری اجتماعی، آنها باید به روشنی توده‌های کارگری را به این امر آگاه سازند که فقط سرنگونی سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا قادر به حل مشکل جامعه می باشد. پس هیچ عمل موضعی، هیچ اعتصاب موضعی و هیچ منازعه ای نباید بدون تأثیرگیری از چنین نقطه نظری صورت بگیرد. سندیکاهای انقلابی با تعمیم بخشیدن به این منازعات باید دائماً شعور کارگران ساده را تا درک ضرورت و اجتناب ناپذیری انقلاب اجتماعی و دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهند.»

اگر کلیه این منازعات و تظاهرات مبارزه حادی که در برابر چشمان ما جریان دارد از زاویه سوسیالیسم - انقلاب اجتماعی و دیکتاتوری پرولتاریا بررسی کنیم، اگر از همین زاویه رفرمها و امتیازات خاص را که از چنگ سرمایه داری خارج شده در نظر بگیریم، در این صورت قادر خواهیم شد نتیجه حداکثر را از کوششی که طبقه کارگر در جریان مبارزه به خرج داده حاصل کنیم. سندیکاهای انقلابی در جریان مبارزات روزمره خود قدم به قدم مواضع جدیدی را فتح کرده، در پشت آنها برای هجوم آوردن به میدان انقلابی سنگر می گیرند. تنها آن تاکتیکی واقعاً انقلابی است که بر چنین ادراکی از مناسبات بین رفرم و انقلاب متکی باشد زیرا از طرفی به برآورد صحیح و واقعی طبقاتی و از سوی دیگر به استفاده از همه اشکال مبارزه علیه دشمنان طبقاتی تکیه دارد.

وحدت جبهه انقلابی

وحدت طبقه کارگر پیش شرط پیروزی این طبقه بر بورژوازی است. ولی نباید تصور نمود که هر گونه وحدتی در هر شرایط و در هر موقعیتی برای این طبقه مفید است. طبقه کارگر در جریان مبارزاتش سازمانهای گوناگونی بوجود آورده است: سیاسی، سندیکائی و تعاونی. این سه نوع تشکیلات دربرگیرنده منافع همه جانبه و تنوع طبقه ماست و باید اضافه نمود که در هر کشوری این سازمانها دارای ویژگیهای خود می باشند. طبقه کارگر در هیچ کجا یک سازمان واحد بوجود نیاورده است، بعکس در همه جا شاهد سندیکاهای معتدل، سندیکاهای انقلابی و حتی سندیکاهای مسیحی و لیبرالی هستیم.

ناهمگونی طبقه کارگر و درجات مختلف رشد این طبقه بیان خود را در تأسیس انواع و اقسام سازمانهایی می یابد که با هم به رقابت برخاسته و برای تأثیر گذاشتن بر روی پرولتاریا با هم مبارزه می کنند. مثلاً در آمریکا «فدراسیون آمریکائی کارگری» را داریم که شدیداً ضدسوسیالیست است تا حدی که از دیدگاه آن انترناسیونال آمستردام زیادی انقلابی است. در آلمان به موازات سندیکاهای رفرمیست سوسیال دمکرات، ۲ میلیون کارگر در سندیکاهای مسیحی متشکل می باشند. در فرانسه اکثریت CGT رفرمیست و اقلیت آن انقلابی است. هیچ کشوری نمی شناسیم که دارای وحدت ایدئولوژیک، وحدت در افکار و وحدت در استنباط وظایف باشد. وحدت عمل تنها زمانی ممکن است که وحدت در استنباط وظایف طبقه کارگر و وحدت نظر درباره اسالیب مبارزه وجود داشته باشد. آیا می شود جبهه واحد تشکیل داد زمانی که بخشی از سندیکاها خواستار اعمال اشکال انقلابی مبارزه و بخشی دیگر طرفدار سازش با بورژوازی است، زمانی که برخی راه نجات را در جامعه ملل جستجو می کنند و برخی دیگر در مبارزه علیه آن، زمانی که برخی اساس فعالیتشان را بر سازش طبقاتی و برخی دیگر در

مبارزه طبقاتی انقلابی قرار می دهند؟ در چنین شرایطی ایجاد وحدت مورد نظر بسیار دشوار است حتی اگر کارگران کلیه گرایشهای موجود عضو سازمان واحدی باشند. در اینجا کسانی که دارای روحیه قوی هستند سؤال می کنند: «وحدت طبقه کارگر یک وسیله است یا هدف؟» هدف سوسیالیسم است، وحدت بهترین وسیله برای رسیدن به این هدف است و ما تا آن اندازه که چنین وسیله ای باعث نزدیکی پرولتاریا به سوسیالیسم می شود طرفدار چنین وحدتی می باشیم. نتیجه ای که گرفته می شود این نیست که سندیکاها موجود را باید در هم شکست و منحل ساخت. بحث بر سر تسخیر سندیکاها، ارتقاء آگاهی توده‌ها، کشاندن کارگران به مبارزه و بر این اساس ایجاد وحدت پرولتاریائی است. طبقه کارگر چنانچه بخواهد بر بورژوازی پیروز شود باید به منتهی درجه مشتاق تشکیل جبهه واحد باشد. قدرت بورژوازی در چه نهفته است؟ در وحدت آن: سازمانهای سیاسی، اقتصادی و دولتی بورژوازی همیشه در یک جبهه علیه کارگران اقدام می کنند. در مقابل آن، طبقه کارگر بعکس همیشه متفرق و بدون هماهنگی در فعالیت‌هایش می باشد و در نتیجه بطور سیستماتیک از طبقه بورژوازی شکست می خورد. ما می توانیم از این فقدان وحدت اظهار تأسف کنیم ولی افسوسهای ما تغییری در اوضاع نمی دهد. باید واقعیت را در مد نظر داشت، باید در جریان مبارزه بر حسب توازن قوای واقعی حرکت نمود و باید کلیه دلایل این تفرقه در میان صفوف سازمانهای کارگری را فهمید. کارگران انقلابی همیشه خواهان جبهه واحد هستند ولی نمی توانند آنرا بر زمینه سازش طبقاتی بوجود بیاورند.

تا زمانی که رهبران سندیکاها بر نظریات خود پافشاری می کنند وحدت تحقق ناپذیر است زیرا هیچ کارگر انقلابی به زیر بار چنین وحدتی نخواهد رفت. ما صرفاً بر زمینه مبارزه طبقاتی و مقاومت در برابر بورژوازی در جهت تشکیل جبهه واحد پیش خواهیم رفت. باید در تمامی حرکات تهاجمی و تدافعی، کارگران انقلابی با خوشحالی برای هر گونه عمل مشترک کارگران با هر گرایشی که باشند درود بفرستند. البته نباید تصور بیجا به خود راه داد. وحدت طبقه کارگر تنها در جریان یک مبارزه حاد می تواند آبدیده شود. از این نظر بورژوازی استاد خوبی برای ماست: در زمینه سیاسی عقب مانده ترین کارگران را وادار می کند نسبت به مسائلی که تاکنون از آن بیگانه بودند فکر کنند.

قبل از ایجاد جبهه کارگری واحد، قبل از فکر کردن درباره ادغام کلیه سازمانها در یک نیروی رزمنده، ایجاد یک جبهه واحد از کلیه نیروهای انقلابی ضروریست. ما در اینجا با کلیه مشکلاتی که از گذشته جنبش کارگری ناشی می شود، مواجه می شویم. ایجاد جبهه واحد با مسئله مناسبات متقابل بین احزاب سیاسی و سندیکاها، با مسئله سیاست و اقتصاد که همیشه برای کارگران و بخصوص در کشورهای لاتین سنگ مانعی بوده تصادم پیدا می کند. چه کسی باید مبارزه انقلابی را رهبری کند، حزب سیاسی یا سندیکاها؟ علت اینکه سندیکالیستهای انقلابی بر علیه احزاب سیاسی اعلام موضع می کنند این است که فکر می کنند فقط سندیکاها وظیفه انقلاب کردن را دارند و در عمل هم آنها تحقق می بخشند. از این امر نتیجه می گیرند که هیچ توافقی، هیچ عمل مشترک دائمی با کمونیستها مورد قبول نمی باشد زیرا مفهوم این کار تبعیت سازمانهای سندیکائی از سازمانهای سیاسی خواهد بود.

در سراسر جهان بسیاری از این نوع سندیکالیستها هستند که در این شکل مبارزه علیه سیاست تخصص پیدا کرده اند و ایده بیطرفی سندیکاها و استقلال آنها را نسبت به احزاب سیاسی موعظه می کنند. از آن هم جالب تر، در فرانسه اتفاق نظر کاملی بین سندیکالیستهای چپ و اکثریت کنفدراسیون عمومی کار در مورد مسئله استقلال و خود مختاری سندیکاها موجود است.

همه آنها از استقلال دم می زنند و منشور «آمیان» را نمونه آورده به آن رجوع می دهند ولی هر کدام تفسیر خاصی از کلمه استقلال ارائه می نمایند.

اینک یک مثال پر معنی از آخرین کنگره فلزات در شهر لوسرن (سپتامبر ۱۹۲۱) که در آن بحث بسیار داغی درباره سیاست دامن زده شد: مرهیم در صحبت خود با شرکت سندیکاها در حیات سیاسی اعلام مخالفت کرد. او شدیداً مورد هجوم رفرمیستهای سایر کشورها قرار گرفت. دیسمن ایلز و دیگران با عبارات شدیدالحنی در مقام پاسخگویی برآمدند تا به او ثابت نمایند که جدا کردن مبارزه سندیکائی از مبارزه سیاسی غیرممکن است. ولی همه می دانند متالوژیستهای سوئیس، آلمان، اتریش و دیگران چه نوع سیاستی را دنبال می کنند: این سیاست کاملاً اپورتونیستی و دارای وابستگیهای فشرده با سیاست احزاب سوسیالیست راست می باشد. مشی تاکتیکی اش در سطح جنبش سندیکائی با تاکتیک احزاب سوسیالیست در سایر زمینه‌های فعالیت منطبق است.

ولی آیا مرهیم این مدافع خودمختاری و استقلال واقعاً کاری به کار سیاست ندارد؟ آیا او و هوادارانش واقعاً مستقل هستند؟ در اواخر ماه اوت در پاریس یک جلسه از طرف کمیسیون جامعه ملل (تحت ریاست وبویانی) درباره مسائل خلع سلاح برگزار شد.

این کمیسیون که از نمایندگان دولتها تشکیل می شد درباره خلع سلاح بحث کرد. در عین حال آنها می دانستند تا زمانیکه رژیم بورژوائی وجود دارد تسلیحات ادامه خواهد داشت. ژوهو در کارهای کمیسیون شرکت نمود، سخنرانی مفصلی به نفع خلع سلاح ایراد کرد و تلاش نمود ثابت کند که مهمات بجای کارخانه‌های خصوصی باید در کارخانه‌های دولتی ساخته شود. آیا بالاخره این سیاست است یا نه؟ آیا شرکت ژوهو و سایر نمایندگان انترناسیونال آمستردام در کارهای کمیسیون جامعه ملل و دفتر بین المللی کار نیز تبلوری از استقلال سازمانهای سندیکائی است؟ واضح است که این تئوری استقلال حتی ارزش یک انتقاد را هم ندارد به این دلیل بسیار ساده که سندیکاها بمتابه سازمانهای کارگری مجبور به اتخاذ سیاست خاصی هستند، حال رفرمیست یا انقلابی، بر حسب درجه آگاهی و وضع روحی توده‌های پرولتری. این پیشداوری در قبال سیاست و احزاب سیاسی در این امر منعکس می شود: سندیکاهای رفرمیست انعقاد یک قرارداد، خواه دائمی و خواه موقت، با احزاب کمونیست برای مبارزه مشترک را غیر ممکن می دانند. کافی است یک لحظه در مورد این مسئله تعمق کنیم تا بر بی اساس بودن این نظرها متقاعد شویم. چه کسی برنامه عملی را که در این جزوه تشریح شده پیاده خواهد کرد، چه کسی برای آن خواهد رزمید، چه کسی از نظارت کارگری دفاع کرده و به آن تحقق خواهد بخشید، چه کسی سازمانهای دفاع از خود را ایجاد خواهد کرد، چه کسی توده‌ها را برای مقاومت در برابر هجوم اقتصادی سرمایه بسیج خواهد نمود؟ چه کسی در جریان مبارزات روزمره سعی خواهد کرد آگاهی توده‌ها را ارتقاء دهد تا ضرورت انقلاب اجتماعی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریائی را به آنها بفهماند؟ و بالاخره چه کسی علیه سمومات رفرمیستی مبارزه خواهد کرد؟ چه کسی در لحظات بحرانی برای سرنگونی بورژوازی دست بکار می شود؟ چه کسی توده‌ها را متحد ساخته، مبارزه مجموعه طبقه کارگر را سازمان خواهد داد؟ در یک کلام چه کسی در هر کشوری دفاع از برنامه عمل بین الملل سندیکاهای سرخ را به عهده خواهد گرفت؟ پاسخ ساده است: از یک طرف سندیکاهای انقلابی، از طرف دیگر احزاب کمونیستی و نه هیچ کس دیگر. هیچ نیروی دیگری نیست و نخواهد بود. پس می بینیم که در سطوح ملی و بین المللی فقط دو نوع سازمان هستند که برای تحقق یافتن برنامه عمل انقلابی مبارزه خواهند کرد: سندیکاهای سرخ و احزاب کمونیست.

برای سندیکاهای سرخ در صورتی که به سوی سرنگونی سرمایه داری گرایش نداشتند مسئله توافق با احزاب کمونیست طرح نمی شد. ولی اگر این هدف را برای خود تعیین نمایند که هدف احزاب کمونیست نیز هست، در این صورت فقدان تفاهم برای عملهای مشترک جنایت بزرگی بر علیه طبقه کارگر محسوب خواهد شد. اتفاقی نیست اگر سومین کنگره بین الملل کمونیستی و اولین کنگره سندیکاهای سرخ همان برنامه عمل را پذیرفته اند. اتفاقی نیست اگر هر دو کنگره جهانی خود را طرفدار پیوند نزدیک و همکاری فشرده بین سندیکاهای سرخ و احزاب کمونیستی اعلام کرده اند و باز هم یک اتفاق ساده نیست اگر در ماده ۳۳ قطعنامه درباره تاکتیک که توسط اولین کنگره سندیکاهای سرخ تصویب شد آمده است:

« در شرایط کنونی هر گونه مبارزه اقتصادی بطور اجتناب ناپذیر به مبارزه سیاسی تبدیل می شود. در چنین شرایطی، خود مبارزه، هر چقدر هم که اقشار کارگری که در آن شرکت می کنند کم شمار باشند، می تواند حقیقتاً انقلابی باشد و به نفع طبقه کارگر انجام پذیرد، ولی به شرطی که سندیکاهای انقلابی دست در دست، از طریق همکاری فشرده و در وحدت هر چه کاملتر با حزب کمونیست کشور خود به پیش بروند. تئوری و پراتیک انشقاق مبارزه طبقه کارگر در دو بخش مستقل و مجزا فوق العاده مضر می باشد، بخصوص در لحظه انقلابی کنونی شرکت در مبارزه به هر شکلی، به تمرکز حداکثر قوا و بیشترین فشار انرژی انقلابی طبقه کارگر یعنی تمامی عناصر کمونیست و انقلابی نیاز دارد. مبارزه ای که احزاب کمونیست و سندیکاهای انقلابی بطور مجزا و جداگانه به جلو می برند از پیش محکوم به عدم موفقیت و شکست اند. از این جهت وحدت عمل و پیوند ارگانیک بین احزاب کمونیست و سندیکاهای شرایط مقدماتی برای موفقیت در مبارزه علیه سرمایه داری هستند.»

تمامی اینها تصادفی نیست بلکه ناشی از منطق مبارزه است. پاسخ به آن مسئله اساسی است که در لحظه کنونی مطرح شده است. برای پیروزی بهتر و سریعتر چه باید کرد؟ ما باید با حرکت از این زاویه بر ضرورت پیوند دائمی و همکاری فشرده بین کلیه سازمانهای انقلابی در کلیه عملهای تهاجمی و تدافعی بر علیه طبقات حاکم و دولتهایشان تأکید نماییم. مفهوم «پیوند ارگانیک» چیست؟ ادغام سازمانها، تبعیت یکی از دیگری، صرف نظر کردن از خودمختاری؟ هیچ کدام از این آلترناتیوها نیست. در این مورد، پیوند ارگانیک یعنی وحدت در مبارزه. ما نسبت به این واقعیت که مناسبات بین احزاب و سندیکاهای بسیار پر تنوع است چشم پوشی نمی کنیم: از وحدت تشکیلات (نروژ) گرفته تا رقابت خصمانه (فرانسه). ما از این خواست که پیچیدگی روابط حیاتی را بخواهیم در قالب یکسانی بریزیم به دوریم. جای شک نیست که مناسبات بین احزاب کمونیست و سندیکاهای انقلابی مثلاً در فرانسه و در اسپانیا نسبت به همین مناسبات در کشورهای اروپای مرکزی و اسکانندیناوی متفاوت خواهد بود زیرا سندیکالیستهای انقلابی چنانچه عمق مسائل را بنگریم، یک حزب سیاسی تشکیل می دهند، هر چند نمی خواهند به آن معترف شوند. قصد ما ترسیم یک تصویر خالی از حیات نیست. خواست وابسته نمودن سندیکالیستها به سازمانهای بیگانه نیز از ما به دور است و به طریق اولی خواست ما جلوگیری از اینکه به تنهایی انقلاب بکنند، بورژوازی را سرنگون سازند و قدرت سندیکاهای را برپا نمایند نمی باشد. بحث بر سر این نیست. موضوع این است که وحدت در مبارزه علیه بورژوازی را به وجود آوریم و نگذاریم بطور جداگانه شکست بخوریم. از این جهت است که تمام آن گریه و زاریها درباره استقلال و درباره نیت مسکو در مطیع ساختن تمام سندیکاهای چیزی مگر لفاظیهای ابلهانه نیست که بجای کمک به حل مشکلات آنها پیچیده تر می سازد.

کافی است به دقت گذشته و بخصوص حال سندیکالیسم فرانسه را بررسی نمائیم تا متوجه شویم که کنفدراسیون عمومی کارگران فرانسه در هیچ مقطعی از تاریخ خود خط مشی خاص آنارشیستی یا رفرمیستی نداشته. همیشه در قبال هر نوع پرنسپیی «استقلال» داشته زیرا انتقال از یک تاکتیک به تاکتیک دیگر با سرعت سرگیجه آوری صورت می گرفته و این امر شاهدهی بر استقلال کامل رهبران این کنفدراسیون نسبت به سوسیالیسم و کمونیسم می باشد. پس هر که خواهان پیروزی است باید به وحدت کلیه عناصر انقلابی در هر کشور اقدام کند و همیشه این مسئله را در نظر داشته باشد که: وحدت جبهه انقلابی پیش شرط وحدت کل جبهه کارگری است. عناصر رفرمیست و عقب مانده کارگری، تحت فشار منطق مبارزه طبقاتی به سوی انقلاب کشیده خواهند شد و به همان نسبت سریعتر کشیده می شوند که جبهه حاصل از وحدت ارگانیک سندیکاهای انقلابی و احزاب کمونیست متحدتر و بنابراین مقاوم تر و نیرومندتر خواهد بود.

تخریب یا تسخیر سندیکاها

برای تشکیل یک جبهه انقلابی آیا ترک سندیکاهای قدیمی یا بطور کلی جدا ساختن بخش انقلابی کارگران از این سندیکاها ضرورت دارد؟ با بررسی نقش سندیکاها در قبل و پس از جنگ می توانیم پاسخ به این سؤال را دریابیم.

سندیکاها بمثابة ارگانهای دفاع از خود طبقه کارگر بوجود آمدند. به تدریج با رشد و گسترش مناسبات سرمایه داری و به موازات پیچیده شدن اشکال استثماری سندیکاهای کارگری اشکال سازمانی بگرنج تری به خود می گرفتند و در مبارزه ای که علیه استثماریان انجام می دادند تاکتیک آن نیز از پیچیدگی بازهم بیشتری برخوردار بود. قبلا هر کارگری با کارفرماهای جداگانه رودرو بود، بعدها کارگر منفرد با سرمایه داری دستجمعی مواجه شد. مرحله بعدی تکامل عبارت از مبارزه ای است که سازمان کارگری بر علیه سازمان کارفرمائی به پیش می برد و بالاخره طبقه کارگر که در سازمانهای اقتصادی و سیاسی متشکل شده بر علیه سازماندهی کارفرمائی و دولت بورژوازی به مبارزه بلند می شود.

در طی چند دهه، سندیکاهای کارگری در عموم کشورهای سرمایه داری برای بهبود وضع طبقه کارگر و در انطباق با چارچوبهای بورژوائی مبارزه کردند. جنگ با روشنی تکان دهنده ای پیوستگی محافل رهبری کننده کارگری با سرمایه داری ملی شان را به نمایش گذاشت. در حقیقت، سندیکاهای کارگری رکن و اساس تمام سیاست جنگی سالهای اخیر بوده است. از نظر رهبران سندیکاهای کارگری، رفاه طبقه کارگر منوط به موقعیت صنعت ملی شان در بازار جهانی است. ما نه تنها با رقابت طبقات حاکم در آلمان و انگلستان بلکه با رقابت سندیکاهای آلمانی و انگلیسی مواجه می باشیم زیرا هر کدام از طرفین سرنوشت خود را به توسعه یا تسخیر بازارهای جدید متصل می ساخت.

پدیده خیلی عجیبی به چشم می خورد: طبقه کارگر در حرکت تکاملی خود سازمانهای دفاع از خود در مقابله با بورژوازی به وجود می آورد و همین سازمانها در مرحله خاصی از رشد خود به جزء لاینفکی از مکانیسم عمومی بورژوازی سرمایه داری تبدیل می شوند. رهبری سندیکاها تماسهای صمیمانه ای با دولت برقرار کرده، به ارزیابی کلیه مسائل از دیدگاه منافع ملی پرداختند، به نحوی که سازمانهای کارگری که قصد مبارزه علیه دولت بورژوائی را داشتند به

پایگاه اصلی کل سیستم سرمایه داری تبدیل شدند. این تضاد بین نیاز اساسی طبقه کارگر برای داشتن سازمان جداگانه خود و نزدیکی سازمانهای موجود با دستگاه سرمایه داری و بورژوازی، در زمان جنگ و مرحله بلافاصله پس از جنگ با روش خاصی تبلور یافت.

قبل از جنگ، سندیکاهای کارگری نزدیک به ۱۰ میلیون عضو در مجموع داشتند. بلافاصله پس از جنگ، توده‌های کارگری وسیعاً در سندیکاهای کارگری وارد شدند زیرا جنگ آنها را از موقعیت طبیعی شان خارج ساخته بود. کارگر منفرد خود را ناتوان و مردد حس می کرد. ثبات نسبی مناسبات بورژوازی از بین رفته بود. پایه‌های جامعه به لرزه افتاده بود و حتی عقب مانده ترین کارگران نیز برای یافتن پاسخی در برابر مشکلات متعددهشان به سندیکاها وارد می شدند. در مهمترین کشورها، اکثریت کارگران هم اکنون متشکل می باشند. تعداد کارگران عضو سندیکاها در انگلستان به ۸ میلیون نفر بالغ می شود و در آلمان از رقم ۱۲ میلیون (شامل سندیکاهای مسیحی و لیبرال) فراتر رفته است. در اتریش آلمانی (۶ میلیون سکنه) نزدیک به یک میلیون کارگر عضو سندیکا است. در بلژیک تقریباً همین تعداد به چشم می خورد. در یک کلام ما شاهد یک حرکت وسیع خود به خودی طبقه کارگر به سوی سندیکاها هستیم. امری که باعث گسترش ناگهانی چهارچوب کهنه تشکیلاتی شده است.

فدراسیونهای نیرومندی که شامل میلیونها عضو بودند تأسیس شدند که می بایستی در همان مرحله اولیه، زمانی که دولت متزلزل شده بود، زمانی که مبارزه اجتماعی حادث می شد و زمانی که هیچ کس اطمینانی برای فردای خود احساس نمی کرد، در این مرحله اوج گیری انقلابی، ارتش عمده مبارزه طبقه کارگر برای تحقق منافعش را تشکیل می دادند.

البته صحیح است که این مرحله اولیه و مرحله رشد در اواخر سال ۱۹۲۰ پایان می گیرد. سال ۱۹۲۱ شاهد دوره نزولی سازمانهای کارگری است. لیکن هنوز هم سندیکاهای کارگری دهها میلیون عضو را دربر می گیرند. در حال حاضر مجموعاً ۵۰ میلیون کارگر متشکل در کلیه کشورهای جهان وجود دارد. این ارتش عظیم تشکل یافته تأثیر خود را بر روی جهان سرمایه داری می گذارد و آنها مجبورند این تشکلات توده‌ای طبقه کارگر را در محاسبات خود در نظر بگیرند.

سندیکاهای کارگری که نقش آنچنان عظیمی در زمان جنگ ایفا کرده بودند می بایست برای رهبران نشان نقشی به همان اندازه مهم پس از سلاخی بزرگ بین المللی بازی می نمودند. فاتحین با اجازه شرکت دادن به رهبران سندیکاها در تدوین برخی مواد معاهده ورسای و مشارکت در دفتر بین المللی کار نزد جامعه ملل با حقوق مساوی با کارفرمایان، بر روی نقش سندیکاهای کارگری در تنظیم سیاست معاصر تأکید نموده بودند.

این بزرگترین دست آورد سندیکاهای رفرمیستی در صحنه بین المللی بود، قله ای در ابعاد جهانی در مورد سیاست مسالمت جویانه ای بود که در هر کدام از کشورها تعقیب می نمودند. در سطح ملی، رهبران سندیکاهای معاصر، در جهت انهدام سریع و آرام اثرات جنگ، ترسیم تولید، تجدید هر چه سریعتر مناسبات تولید سرمایه داری عادی حرکت نموده، همکاری خود را پیشنهاد می نمودند و هیچ توقع دیگری نداشتند مگر حق همطرازی در هر گونه کنفرانسی که از جانب دولت فراخوانده می شد.

یک فلسفه کاملی درباره حق مساوی طرفین (کارفرما و کارگر) تولد یافت، در آلمان به نحو اعجاب انگیزی شکوفا شد و بهترین بیان خود را در تصمیمات انترناسیونال آمستردام با هدف استقرار صلح اجتماعی پیدا کرد. در دوران پس از جنگ سندیکاها اساس انواع وزارتخانه‌های ائتلافی قرار گرفتند و بمثابه نیروی خصمانه بر علیه اقدامات انقلابی جناح چپ جنبش کارگری

دخالت نموده، با فشار عظیم دستگاه نیرومندان، در راه پیمائی پیش رونده جنبش انقلابی کلیه کشورها کارشکنی می نمودند.

از طرف دیگر سندیکاها به موازات کارشکنی در جنبش انقلابی می بایست برای بهبود وضع اقتصادی کارگران و حمایت از سطح زیست شان از راههای تفاهم و یا سازشکاری بپردازند. این چنین بود که در دوره پس از جنگ سندیکاهای کارگری از راه رفرمها پیروی کردند و بر علیه انقلاب اجتماعی برخاستند. و دقیقاً همین نقش ضد انقلابی هسته رهبری کننده سندیکاها است که عکس العمل محافل کارگری که دارای روحیه انقلابی هستند را برانگیخت. یک تئوری جدیدی ظهور کرد مبتنی بر این امر که سندیکاهای کارگری که تشکلات متحد با دولت بورژوائی هستند می باید منهدم شوند و سندیکاهای جدیدی جای آنها را پر کنند. این تئوری پس از یک سلسله شکستهای کارگران انقلابی، در آلمان تولد یافت. در کشوری به وجود آمد و گسترش یافت که بوروکراسی سندیکائی به وقیحانه ترین شکلی اصول اساسی مبارزه طبقاتی را لگدمال ساخته بود و سیستم تساوی حقوق طرفین بیان خود را در انجمن کارفرمایان و کارگران می دید و در کشوری که بورژوازی در فردای انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ اعتراف نموده بود که سندیکاها دولت (یعنی مالکیت) را از هرج و مرج و متلاشی شدن نجات داده اند. این عناصر چپ چنین استدلال می نمودند که سندیکاهای کارگری محافظه کار بوده، از دولت پشتیبانی نموده، دست به سازش طبقاتی می زنند و بر علیه جنبش انقلابی و حتی اندیشه انقلاب اجتماعی مبارزه می کنند. پس بنابراین باید از آنها فاصله گرفت و سندیکاهای خودی به وجود آورد که هر چند از نظر تعداد قلیل ولی لاقلاً انقلابی هستند.

اکثریت سندیکاهای کارگری محافظه کار هستند و در حال حاضر نقش ضدانقلابی ایفا می کنند. آنها خود را بر زمینه سازش بین طبقات قرار می دهند. این حقایق تردید ناپذیر است، ولی آیا دلیلی برای انهدام سندیکاهای کارگری است؟ سندیکاها فقط از مقرها و صندوقهای سندیکائی تشکیل نشده اند، سندیکاها سازمانهایی هستند که در طی چند ده سال به وجود آمده اند و میلیونها کارگر در آنها عضویت دارند. مسلماً دلایلی وجود دارد که باعث عضویت توده های کارگری در این سندیکاهای محافظه کار می شود.

جای شک باقی نیست که بهترین، فعال ترین و آگاه ترین بخش طبقه کارگر در درون سندیکاها تشکیل یافته اند. این بخش هنوز به اندازه کافی فعال و آگاه نیست. ولی چه اهمیت دارد: باید واقعیت را پذیرفت. باید با طبقه کارگر آنگونه که هست مواجه شد. چه ضرورتی دارد سندیکاهای کارگری را تخریب و سندیکاهای جدید، سندیکاهای کوچکی تأسیس کنیم، اگر قادر هستیم توده کارگری را جلب و به واسطه آنان سندیکاها را تسخیر نمائیم؟

تئوری تخریب سندیکاها بر مبنای این تصور که سندیکاهای رفرمیستی هیچ گونه فایده ای برای کارگران ندارند قرار گرفته است. ولی واقعیت عدم حقانیت این حکم را ثابت می کند. چنانچه سندیکاهای کارگری هیچ گونه فایده ای برای طبقه کارگر نداشتند، هرگز قادر نمی شدند میلیونها کارگر را به سوی خود جلب نمایند.

آنها بطور خود به خودی و از مدتها پیش محو و نابود می شدند. ولی در واقع ما شاهد نتایج کاملاً متضادی هستیم: نه تنها کارگران از سندیکاها رویگردان نمی شوند بلکه آنها تنها سازمانهایی هستند که علیرغم مبارزه حاد در درون طبقه کارگر در دوران پس از جنگ هنوز وحدت و یکپارچگی خود را حفظ کرده اند. هیچ کشوری در جهان پیدا نمی کنیم که شاهد جنگ خشونت باری بین ۲ یا ۳ حزب سیاسی کارگری نباشد. ولی علیرغم مرزبندی های سیاسی و حدت یافتن مبارزه سیاسی، سندیکاهای کارگری، در مجموع متحد و کامل باقی مانده اند.

کارگران از تمام گرایش‌ها موجود، به کار در سندیکاها و مبارزه مشترک ادامه می‌دهند. آیا این امر اتفاقی است؟ مسلماً خیر. هنوز هم سندیکاهای محافظه کار رسالت مهمی برای کارگران ایفا می‌کنند: حمایت از منافع فردی آنان در قبال هجوم افسار گسیخته سرمایه.

سندیکاهای کارگری نقش یک سقف مشترکی دارند که کلیه کارگران در دوران تلاطمات اجتماعی به زیر آن پناهنده می‌شوند. منافع مادی کارگران، مسائل مربوط به دستمزد، روز کار، کار زنان و کودکان، بیمه‌ها و غیره ... کارگران را متشکل و به اتحاد در یک سندیکای واحد وادار می‌سازد. در شرایط کنونی پشت کردن به سندیکا به مفهوم پشت کردن به توده‌هاست. موعظه تخریب سندیکاها به مفهوم ایجاد انزجار در بین توده‌های وسیع می‌باشد که سندیکاهای رفرمیستی را مدافع منافع فوری خود ارزیابی می‌کنند. انقلابی بودن یعنی رفتن در هر کجا که توده‌ها هستند تا در درون سازمانهای توده‌ای مشی هدایت کننده ای ترسیم شود که در نظر آنان مزایای تاکتیک انقلابی را نسبت به تاکتیک رفرمیستی آشکار و مسلم سازد. در صورتی که نقطه نظر عناصر چپ در مورد بی‌خاصیت بودن سندیکاها درست بود، نتیجه اش خط کشیدن به دور انقلاب اجتماعی می‌شد، زیرا انقلاب اجتماعی بدون شرکت این دهها میلیون کارگر که در سندیکاها متشکل اند غیرممکن است.

البته ما می‌توانیم درباره انقلاب رؤیا بافی کنیم ولی چنانچه قصد انجام آنرا بدون سندیکاها داشته باشیم، این کار غیرممکن است. مبارزات ماههای اخیر با برجستگی خاص زیان‌هایی را که تخریب سندیکاها می‌تواند به بار آورد نمایان ساخته است. چنانچه رفقای انگلیسی ما مصمم به اتخاذ چنین نقطه نظری می‌شدند، می‌بایستی کلیه عناصر انقلابی را از درون سندیکاها بیرون می‌کشیدند. همچنین آنان می‌بایستی همین اقدام را در مورد فدراسیون معدنچیان صورت می‌دادند که رفرمیسم برخی از رهبران اش اعتصاب سه ماهه‌ای را به پیش برده است. خطر همین جا است: تئوری تخریب سندیکا نه تنها نسبت به توده کارگری بدبین است بلکه به نقش بوروکراسی سندیکائی پربها می‌دهد. ما شاهد وضعیت واقعاً مسخره‌ای می‌باشیم: افرادی که مدعی سرنگونی سرمایه داری هستند و آرزوی کوباندن سرمایه داری در انگلستان، آلمان، فرانسه و ایالات متحده را دارند و همین افراد در مورد امکان نابود کردن بوروکراسی سندیکائی همین کشورها مردد و متزلزل اند. از نظر آنها گومپرها، توماس‌ها، گراسمان‌ها و اودگستها شکست ناپذیر می‌آیند در حالیکه از غلبه کردن بر نمایندگان سرشناس امپریالیسم معاصر ناامید نمی‌شوند.

این تاکتیک بدبینی و ناامیدی هیچ وجه اشتراکی با روحیه انقلابی ندارد و گواهی عصبیت زیاد و ضعف در قدرت تشخیص انقلابی است. به همین دلیل است که انترناسیونال کمونیستی و بین الملل سندیکاهای سرخ قاطعانه و اکیداً شعار «تخریب سندیکاها» را به دور می‌اندازد و شعار «تسخیر سندیکاها» را بجای آن می‌نشاند. تجربه یک سال گذشته، صحت این تاکتیک را اثبات می‌کند. در فرانسه، در ایتالیا، در آلمان و در کلیه کشورها جنبش سندیکائی انقلابی توسعه و گسترش می‌یابد. این جنبش هنوز به آن اندازه نیرومند نیست که بتواند بوروکراسی کهنه را واژگون سازد ولی آنقدر قوی هست که بر تاکتیک سندیکائی هر کشور تأثیر بگذارد و با صراحت مسائلی را که بوروکراسی سندیکائی کوشش در لاپوشانی دارد مطرح سازد.

هدف مورد نظر، مواجهه رهبران سندیکائی با توده‌های کارگری بر زمینه مبارزات روزمره است تا بتوان این توده‌ها را از نظر ایدئولوژیک و پراتیک از زیر تأثیر رهبران محافظه کارشان خارج ساخت. این کار منجر به نابود شدن اثرات بوروکراسی محافظه کار در درون سندیکا - و نه انهدام خود سندیکاها - می‌شود. ما عضویت در سندیکاها را توصیه می‌کنیم، نه

بخاطر ملحق شدن به شعارها و اصول رفرمیستی بلکه بخاطر تسخیر توده‌ها و تبدیل این سندیکاها به ابزار انقلاب اجتماعی بر علیه رهبران مرتجع خودشان. دقیقاً به این خاطر که شعار تخریب سندیکاهاى معاصر به بریدن از توده‌ها، انفراد کارگران انقلابی و محدود شدن جنبش به فعالیت ساده فرقه‌ای منجر می شود است که انترناسیونال سندیکاهاى سرخ شعار زیر را اشاعه می دهد: «با توده‌ها همراه باشید! به درون سندیکاها نفوذ کنید! این تنها راه پیروزی است!»

استراتژی رفرمیستی و استراتژی انقلابی

استراتژی طبقاتی به مراتب پیچیده تر از استراتژی نظامی است. ارتشهای معاصر هر چقدر هم زیاد باشند، تعداد رزمندگانشان هر چند میلیون یا ده میلیون باشند و هر چقدر هم که جنگ طولانی باشد، با وجود این ما با یک منازعه موقتی مواجه هستیم. آخرین جنگ جهانی که دهها میلیون انسان در آن شرکت نمودند پدیده بسیار پیچیده‌ای است و به علاوه پیچیدگی اوضاع در پشت جبهه به مراتب بیشتر از خود جبهه می باشد. زیرا علاوه بر بسیج نظامی صرف، تجهیزات، ایجاد واحدهای جنگی پیاده، سواره، توپخانه، زرهی، هوایی و غیره ... بورژوازی همچنان به بسیج اخلاقی می پردازد یعنی وجدان توده‌های وسیع مردم را برای عمل جنگی بسیج می کند. ولی علیرغم تمام بغرنجی چنین جنگی، استراتژی طبقاتی باز هم پیچیده تر از استراتژی نظامی است.

در اینجا ما با دو جبهه که از هم با مرزبندی روشن که به وسیله موانع و سیمهای خاردار مجزا باشند و متقابلاً با گازهای خفه کننده و هزار تیر و گلوله با هم مقابله کنند روبرو نیستیم. جبهه طبقات در درون کشور است. طبقه کارگر جزئی از جامعه معاصر است. از فرهنگ بورژوازی تغذیه نموده، فرزندانش در مدارس دولتی آموزش می بینند، مطبوعات بورژوازی را مطالعه می کند و غیره. جبهه طبقاتی مارپیچی است و دشمنان طبقاتی در درون طبقه کارگر نه تنها از نظر مادی بلکه از نظر روانی نیز رخنه می نمایند و در آنجا دارای شاگرد، مرید، مدافع و حتی ثناخوان می باشند. از این جهت استراتژی انقلابی طبقاتی یا سیاست طبقاتی یکی از پیچیده ترین مسائل مبارزه اجتماعی معاصر را تشکیل می دهد.

بیش از همه، مبارزه اجتماعی ابعاد سترگی به خود گرفته است. در چند ده سال اخیر انسانها دیگر از آن حالت انفراد و پراکندگی خارج شده‌اند. آنها سازمانهای توده‌ایشان را به وجود آورده‌اند. تصادماتی که جهان معاصر را به لرزه درآورده‌اند دیگر به شکل درگیری بین انسانهای منفرد، جداگانه و پراکنده بیان نمی شود بلکه به صورت برخوردهای مسلحانه سازماندهی شده بروز می کند و شناخت عمیقی نسبت به مناسبات اجتماعی درونی، وضعیت اقتصادی کشور و موقعیتهای صنعتی بین المللی را می طلبد. شناخت داشتن از تناسب قوا بین طبقات مختلف، از میزان تشکل و مقاومت بورژوازی و اقشار مختلف آن، از تضادهای درونی و اصطکاکات موجود در داخل طبقات حاکم و بالاخره از درجه سازماندهی طبقه کارگر، درجه آگاهی انقلابی آن نسبت به اهداف اقشار مختلف پرولتاریا، سطح ایدئولوژیک آنها و اعتماد به نفس و تسلط آنها در جنگ طبقاتی، ضرورت پیدا می کند. پیدا کردن شناخت نسبت به کلیه این

مسائل شرط مقدماتی برای ترسیم یک خط هدایت کننده دقیق است، برای اینکه هسته رهبری کننده سندیکاهای انقلابی بتواند سیاست طبقاتی را به درستی به پیش ببرد.

استراتژی یعنی سیاست طبقاتی، هنر مانور دادن است، یک هدف در خود نیست بلکه یک وسیله است، یک شیوه، یک اسلوب و یک شکل برای رسیدن به یک هدف مشخص است. بنابراین استراتژی بر مبنای مسائل مطروحه تعیین می شود. به این جهت همان اسالیب مبارزه بر حسب ابزار تحقق این اشکال مبارزه و عمل و بر حسب مسائلی که برای طبقه کارگر مطرح می شوند، می توانند انقلابی یا رفرمیستی باشند.

پس اختلاف اساسی بین استراتژی رفرمیستی و استراتژی انقلابی در چه نهفته است؟ قبل از هر چیز در این امر که سندیکاهای رفرمیستی در هرگونه عملی که انجام می دهند با مانور دادن نیروهایی که در اختیار دارند راه گذار مسالمت آمیز سرمایه داری به سوسیالیسم را در پیش پای خود می گذارند یعنی یک وظیفه تخیلی، تحقق ناپذیر و از نظر تاریخی غیرممکن را. از طرف دیگر در کلیه اشکال مبارزه، در کلیه دخالت‌های سندیکاهای مسئله سرنگونی بورژوازی در مقابل مان مطرح می گردد. ولی در همین جا، رفرمیستها از راه می رسند و می گویند: «شما کمونیستها و سندیکالیست‌های انقلابی معتقدید که می شود در هر لحظه‌ای انقلاب اجتماعی را تحقق بخشید؟ شما فرض می کنید که پرولتاریا با عدم آمادگی و آگاهی ناکافی می تواند صرفاً از طریق قهر به آن هدفی برسد که باید در طی چند ده سال طولانی بدان میل پیدا کرد؟».

این ادعا که گویا سندیکاهای انقلابی و احزاب کمونیست انجام انقلاب اجتماعی را در هر روزی ممکن و مقدور می دانند و می خواهند هر تصادمی را به انقلاب اجتماعی تبدیل کنند بیش از حرفی بی سر و ته نیست. اگر این ادعا درست بود، در آن صورت رهبران سندیکاهای سرخ از نقطه نظر استراتژی انقلابی کودکانی بیش نبودند زیرا قادر نبودند از تناسب قوا و امکانات واقعی مبارزه ارزیابی داشته باشند. نه، چنین استنباط بچه گانه از مناسبات اجتماعی در سندیکاهای انقلابی وجود ندارد. بحث بر سر تبدیل فوری هر تصادم به یک قیام مسلحانه و انقلاب نمی باشد بلکه بر سر آموزش دادن به توده‌های کارگری است که چگونه هر تصادم نمونه‌ای از ضرورت و اجتناب ناپذیری انقلاب اجتماعی و سرنگونی بورژوازی است. طبیعتاً این تصور که هر اعتصابی قادر است بورژوازی را سرنگون سازد تخیلی بیش نیست. در گذشته نیز سندیکالیست‌های انقلابی به این اشتباه دچار می شدند. مسلماً ما به چنین معجزه‌ای باور نداریم. اما روشن نمودن هر تصادم اجتماعی در پرتو بینش انقلابی نه تنها یک تخیل نیست بلکه یک امکان واقعی و الزام آور است.

چند مثال بارز ذکر کنیم که به وضوح اختلافات موجود بین استراتژیهای رفرمیستی و انقلابی را به نمایش می گذارد. در حال حاضر سرمایه دست به تعرض وسیعی در کلیه کشورها زده است. دستمزدها با سرعت باورنکردنی پائین می آیند، تلاشهایی برای طولانی نمودن روزکار انجام می گیرد. در یک کلام بورژوازی از موضع دفاعی به موضع تعرض لحام گسیخته عبور کرده است. در این دوران مبارزاتی حاد، رفرمیستها چه می کنند و انقلابیون چه می کنند؟ ما به بررسی این مسئله که بسیاری از سندیکاهای تحت تأثیر رهبران رفرمیست شان دستمزدها را پائین می آورند نمی پردازیم.

این استراتژی طبقاتی شگفت آور از طریق کرنش این رهبران نگون بخت در برابر برداشت بورژوائی مبتنی بر اینکه کاهش قیمت‌ها باید حتماً با کاهش دستمزدها همراه باشد - تو گوئی هم اکنون دستمزدها واقعاً برای رفع نیازمندیهای کارگران کافی بوده - قابل توضیح می باشد.

تصادمات عظیمی که ناشی از هجوم سرمایه می باشد به وجود می آید و کارگران با نظرگاههای سیاسی متفاوت، دست در دست و شانه به شانه بر علیه مقاطعه کاران مهاجم به مبارزه بلند می شوند. نظیر اعتصاب معدنچیان انگلستان، اعتصاب اخیر (سپتامبر ۱۹۲۱) در شمال فرانسه و غیره ... در مقابل این مقابله توده‌ای کارگران بر علیه سرمایه، رفرمیستها چگونه عمل می کنند؟ «عقب راندن تعرض سرمایه ضرورت دارد» این حرفی است که رهبران جنبش سندیکائی رفرمیست معاصر می گویند و می نویسند. سندیکالیستهای انقلابی در پاسخ می گویند مسلماً باید تعرض سرمایه را به عقب نشینی وادار ساخت. ولی آیا هدف استراتژی طبقاتی فقط پس راندن هجوم معینی است؟ نه، وظیفه این است که هر عنصر مبارزی در این جنگ طبقاتی درک کند که این هنوز نبرد نهائی نیست و می بایست همیشه و تا زمانی که دشمن نابود نشده تهاجمات جدیدی را دفع کند.

فرماندهان بزرگ همیشه به خوبی می دانستند که اصل اساسی علم نظام، تخریب روحیه، برهم زدن سازماندهی و سپس انهدام نهائی ارتش دشمن است و تنها در آن زمان می توان گفت که جنگ به پایان رسیده است. سیاستمداران رفرمیست هرگز به فکر درگیری با ریشه‌های جنگ طبقاتی، عوامل اساسی این تصادمات وحشت انگیز نمی باشند. آنها یک تصادم را بمثابة یک واقعه در نظر گرفته و زمانی که مقاطعه کاران حاضر به هیچگونه توافقی نیستند بر علیه آنان دست به عمل می زنند و پس از آن تا سر رسیدن تلاطم عمیق دیگری آرام می گیرند.

سندیکاهای انقلابی به هیچ وجه نمی توانند با چنین شیوه عملی توافق داشته باشند. نابودی ارتش دشمن از طریق فشار یک تعرض سازماندهی شده، این است مسئله‌ای که برای سندیکاهای انقلابی مطرح می باشد. آیا به این مفهوم است که می توان آنرا در هر روز دلخواه و در جریان هر اعتصابی منهدم ساخت؟ نه، ولی اندیشه ضرورت نابودی قوای دشمن، یعنی بورژوازی، مانند شعاع نورانی از درون کلیه فعالیت‌های سندیکاهای انقلابی در تبلیغاتی که انجام می دهند و کار ترویجی شان، در تظاهراتشان و هنگام بررسی شرایط پیشنهادی در جریان آتش بس قبل از انعقاد صلح، می درخشد. سندیکاهای طبقاتی، همیشه و در همه جا، همه چیز را از زاویه دید سرنگونی بورژوازی ارزیابی می کنند در حالیکه رفرمیستها به همه چیز از زاویه حفظ تمامیت جامعه معاصر برخورد می کنند. برای گروه اول راه حل در خلع سلاح و نابودی طبقه بورژوازی است و برای گروه دوم در تفاهم با آن می باشد.

اولی ها این تصادمات همیشگی را معلول اجتناب ناپذیر مناسبات سرمایه داری می دانند که تنها در صورت محو این مناسبات از بین خواهند رفت و بنابراین هر قدم خود را در جهت انهدام آنها برمی دارند و دومی ها این تصادمات را پدیده‌های موقتی و بمثابة پیشامدها در نظر می گیرند که باید در مقابلشان عکس العمل نشان داد تا بعد از آن بهتر بشود با نمایندگان سایر طبقات تفاهم پیدا نمود.

به این ترتیب هم در جریان مبارزه و هم در پایان آن، استراتژیهای رفرمیست و انقلابی در تصادم اند. در حالیکه عده‌ای با استفاده از آخرین تصادم ضرورت مبارزه سرسختانه جدیدی را آموزش می دهند عده دیگری با مرهم های کسب شده تسکین می یابند و معتقدند که همیشه از طریق تفاهم نتایج بهتری به دست می آید. برخی قراردادی را که بسته شده و تفاهم انجام گرفته را آتش بسی موقت می دانند که در خلال آن تدارک دیدن برای جنگ جدیدی ضرورت دارد و برخی دیگر آن را نشانی از برقراری مناسبات عادی تلقی می کنند که گاهی بطور تصادفی با غلیان احساسات طبقاتی مختل می شود.

مثال دیگری در نظر بگیریم: نمایندگان بین الملل آمستردام در تدوین برخی از نکات جداگانه معاهده ورسای شرکت نمودند. آنها عضو دفتر کار در جامعه ملل و کمیسیونهای آن می باشند. اخیراً (اوت ۱۹۲۱) ژوهو، اودگت و توربرگ در اجلاسیه کمیسیون خلع سلاح جامعه ملل شرکت نمودند. در آنجا ژوهو سخنرانی بسیار طولانی ایراد کرد که از جانب نمایندگان بورژوازی با دقت زیادی دنبال شد. آنها سپس مانند قبل به مغلطه کاری خود برای اغوای توده‌ها ادامه دادند. چنین عملی، از دیدگاه طبقاتی چه مفهومی دارد؟ نماینده کنفدراسیون عمومی کار فرانسه، در حضور همان وزرائی که قتل عام بین المللی را سازمان دادند و تاکنون نیز یوغ نظامی خردکننده‌ای اعمال می کنند، درباره فواید کاهش تسلیحات سخنرانی می کند.

با دقت فراوانی به صحبت‌های او گوش می دهند زیرا همانطور که ضرب المثل روسی می گوید: «صحبت‌ها بر بار می رود». ولی هدف از این سخنرانی چیست؟ پس ژوهو، امیدوار است که می شود با فن سخنوری و صرفاً با توسل به حقیقت مجرد، به روی دولت و طبقات حاکمه تأثیر گذاشت؟ این دقیقاً همان استراتژی رفرمیستی است.

آیا برای ما قابل تصور است که نماینده سندیکا‌های انقلابی بر سر همین مسئله در برابر وزرای بورژوازی به سخنرانی پردازد؟ بعید به نظر می آید که این آقایان تا به آخر به سخنان او گوش فرا دهند. استراتژی انقلابی، بدون هیچ گونه ملاحظه‌ای درباره چگونه عکس العمل نشان دادن وزرای حاضر، هدف دیگری ندارد مگر جلب توجه توده‌های وسیع کارگری بر سر این مسئله که بنیادها و یا طرح‌های مربوط به آن صرفاً اغواگری پروکاتورها می باشد. چنین سخنرانی‌ای، از درون دژ بورژوازی، این اتهام اثبات شده را به طبقات حاکم وارد می آورد که آنها خواهان خلع سلاح نبوده بلکه با انرژی فزاینده‌ای به تشدید تسلیحات می پردازند.

خلاصه، نماینده سندیکا‌های واقعاً انقلابی آشکارا اتهام تزویر و اغوای توده‌های زحمتکش را به ریاکاران بورژوا وارد می سازد. این می شود استراتژی انقلابی. شاید اگر موقعیت طور دیگری بود در چنین جلسه‌ای این چنین مزاحمی را تحمل نمی کردند ولی وظیفه کارگران خوش رفتاری با دشمنان طبقاتی شان نمی باشد.

پس در چنین اوضاعی یک رفتار انقلابی و مقابله آن با روش رفرمیستی کاملاً قابل تصور است. به این ترتیب مشاهده می کنیم که استراتژی انقلابی به دعوت به قیام و انقلاب به هر مناسبتی و با احساس انزجار نسبت به شرایط عینی و بدون در نظر گرفتن امکانات واقعی خلاصه نمی شود. این لفاظی انقلابی است نه تاکتیک انقلابی و تظاهری است از عصبی بودن زیاد و قدرت تشخیص کم. نه، جوهر تاکتیک و استراتژی انقلابی در این نهفته نیست. جوهر عبارت از این است که همیشه مرزبندی طبقاتی روشن بماند، هرگز مخدوش نشود، بر روی اصول موجود تأکید بشود و تضادها هر چه حادثر بشوند در حالیکه تاکتیک رفرمیستی عبارت از این است که زوایای تند را کندتر سازد، شکافها را پر کند، تضادهای طبقاتی را تسکین دهد و نرم تر نماید. از این نظر، هیچ شیوه مبارزه‌ای که صرفاً انقلابی باشد وجود ندارد، بر خلاف آنچه برخی از رفقای ما تصور می نمایند. آنها فکر می کنند فقط اعتصاب و یا قیام مسلحانه شایستگی جلب توجه انقلابیون را دارد. خیر، همه چیز بستگی دارد به نحوه عمل و آن سمت گیری که این فعالیتها به آموزش توده‌های کارگری می بخشند. ما با اعمال انقلابی پارلمانی، فعالیت انقلابی پارلمانی، تظاهرات رفرمیستی و حتی اعتصابات ارتجاعی، مثلاً زمانی که علیه استخدام سیاه پوستان صورت می گیرد و غیره، آشنا هستیم. به این علت است که به هیچ وجه نمی توانیم با تئوری سندیکالیستی قدیمی موافق باشیم که به برخی از اشکال و شیوه‌های مبارزه

مفهوم معجزه آسا را نسبت می داد. همه چیز بستگی دارد به زمان، مکان، شرایط و عمدتاً هدف این مبارزه و مسائلی که بر ایمان مطرح می باشد.

برخورد تحقیر آمیز نسبت به برخی اشکال مبارزه تنها از طریق عدم درک مطلق از مفهوم مبارزه طبقه کارگر بخاطر نیازمندیها و منافع روزمره اش می تواند تعبیر گردد. اگر قرار بر این است که ما مبارزه ای جدی و بیرحمانه بر علیه گرایش سازش به هر قیمت با طبقات حاکمه، عقب نشینی پی در پی و خوف دائمی نسبت به عملهای تعیین کننده را به پیش ببریم، می باید با همان قاطعیت بر علیه روحیه ماجراجویی انقلابی و تعرض به هر قیمت مبارزه کنیم.

رئیس انترناسیونال آمستردام و رئیس کارگران ترابری انگلستان، توماس، اخیراً توضیح می دادند که به چه علت آنها از مبارزه معدنچیان حمایت ننمودند. او گفت: «دخالت ما باعث سقوط حکومت و تصادم با قوای دولتی می شد.» و برای اینکه کارها به سرنگونی حکومت کشیده نشود ترجیح دادند به منافع معدنچیان خیانت نمایند. این یک نمونه کلاسیک و کامل از استراتژی رفرمیستی است. مبادا به سقوط حکومت منجر شود، تضادها حاد گردند، با طبقات حاکمه مبارزه تعیین کننده درگیر شود ولی در عوض همیشه آرزوی قرارداد بستن با هر شرط و شروط و به هر قیمتی را دارند. مبارزه بر علیه این چنین خیانتی و بر علیه این چنین استراتژی ضد کارگری باید یکی از سر سخنانه ترین و تعیین کننده ترین مبارزات باشد. ولی همانطور که تذکر دادیم این امر مانع از آن نخواهد شد که ما تعرض را در همه جا و در همه شرایط توصیه نکنیم. اولین کنگره سندیکاها سرخ با وضوح و بسیار دقیق در مورد اصول اساسی استراتژی مواضع خود را بیان نمود. در مورد این مسئله در قطعنامه مربوط به تاکتیک چنین می خوانیم:

«فصل ۴۳- ما تنها در صورتی می توانیم توده ها و در نتیجه سندیکاها را جلب نمائیم که در صفوف مقدم مبارزات توده های کارگری برای مطالبات روزمره قرار بگیریم. به این معنی نیست که باید دائماً در حال تعرض باشیم. تعرض در هر تصادمی ضروری نیست. هر کدام از هواداران انترناسیونال سندیکاها سرخ نه تنها باید دارای روحیه انقلابی باشند بلکه باید از نظر انضباط و خونسردی بدون عیب و نقص باشند. آنچه می تواند پیروزی را تضمین نماید تدارک هشیارانه، سیستماتیک و پیگیرانه هر عمل می باشد. سرعت عمل و پشتکار خصائل است که بوسیله مطالعه پرحوصله اوضاع و شرایط خارجی و به وسیله شناخت کامل از قوای دشمن کسب می شود. در مبارزه طبقاتی نیز مانند جنگ دفاع به همان اندازه اهمیت دارد که تعرض. در وقت حمله و در وقت دفاع باید میزان سمپاتی توده های پرولتری و نیروهای اجتماعی و سیاسی درگیر را به حساب آورد.»

همانطور که مشاهده می کنیم، کنگره از رهبران انقلابی قبل از هر چیز و بیش از هر چیز دیگر واقع بینی انقلابی می طلبد. باید قلبی پرشور و سری خونسرد داشت. از این نظر ما باید باز هم از دشمنان طبقاتی خود بیاموزیم. کافی است به جبهه مبارزه اجتماعی نگاهی بیاندازیم تا متوجه اشکال و شیوه های متنوعی که طبقات حاکمه در مبارزه برای تأمین منافعشان استفاده می کنند بشویم. بازی رفرمهای اجتماعی همزمان با ایجاد میلیسهای آدم کشان گارد سفید، هجوم در کلیه جبهه ها، انهدام سازمانهای کارگری و دستگیری رؤسا انجام می شود.

پارلمان به تدوین قوانین ادامه می دهد و انجمنهای سوسیال رفرمیست دولتی و خصوصی گوناگون به تحمیل طبقه کارگر ادامه می دهند. ادبیات، کلیساها، دانشگاهها، دستگاه قضائی، پلیس، همگی در همان سمت فعالیت می کنند. بورژوازی تمامی سلاحها را بکار می گیرد، از توپخانه سنگین پلیسی گرفته تا گازهای خفه کننده رفرمیسم.

در این جبهه وسیع، همیشه باید قادر بود که نقاط ضعف را پیدا کرد، حملات را به عقب راند و به تعرض متقابل پرداخت، جهت را حفظ کرد و از هیچ شیوه مبارزه علیه دشمن طبقاتی ابائی نداشت، در محافل کارگری بیرحمانه بر علیه جاسوسان بورژوازی و همدستانش مبارزه نمود و با بهره گیری از روی اسلوب، موقرانه و پیگیرانه از هر گونه اشتباه دشمن استفاده کرد، با پیشروی در صورت امکان و عقب نشینی در صورت لزوم برای جمع آوری صفوف طبقه کارگر مبارزه را تا هدف نهائی یعنی سوسیالیسم به پیش برد.

نتیجه

طبقه کارگر در مبارزه آزادیبخش خود تنها است. از این نظر موقعیتش از موقعیت گذشته بورژوازی و خیم تر است زیرا هنگامی که بورژوازی برای سرنگونی رژیم فئودالی مبارزه می کرد، طبقه کارگر نوظهور را با خود داشت. در تمام دوران انقلاب کبیر پیشه وران محله‌های پاریس گردانهای پیشقراول انقلابی را تشکیل می دادند. اما طبقه کارگر در شرایط دیگری به سوی کسب قدرت به پیش می رود. در اکثر کشورهای اروپائی، این طبقه در شرایطی در حال پیشروی است که در مقابل آن علاوه بر بورژوازی مالی و صنعتی که با تمام قوا به موقعیت ممتاز خود چسبیده، یک طبقه نیرومند و غنی دهقانی نیز قرار گرفته است. طبقه دهقانی، در مجموع خود، مخالف سوسیالیسم و علاقه مند به پیروزی آن نیست. طبقه دهقانی سنگر ارتجاع اروپائی است.

این افراد پرولتاریا در مبارزه‌ای که به پیش می برد به وسیله ناهمگونی آن، پراکندگی سازمانهایش و روحیات بورژوائی که در برخی از این سازمانها رخنه کرده و آنها را از هم جدا می کند، حادث می گردد. هر چقدر هم که این اعتراف تأثرانگیز باشد، باید گفت که کارگران نسبت به امپریالیسم بیگانه نمی باشند. جنگ درجه پیوند کارگران با سرمایه داری ملی شان را آشکار ساخت. سخنگویان این پیوند ناآگاهانه رهبران سندیکاهای رفرمیست و احزاب سوسیالیست رفرمیست هستند. شرایط مبارزه برای طبقه کارگر بسیار دشوار شده‌اند. به همین جهت است که وظیفه مقدماتی کارگران انقلابی غلبه بر اپوزیسیون درونی نسبت به امر انقلاب است. این اپوزیسیون درونی، دژ بورژوازی در تصادمات کنونی را تشکیل می دهد. طبقه کارگر، هم در سازماندهی و هم در ایدئولوژی گذشته، حال و آینده را منعکس می سازد. توده‌های وسیع و بی شکلی وجود دارد که هیچ گونه سهمی در مبارزه اجتماعی ندارند. کافی است یادآور شویم که از ۲۱ میلیون کارگر آلمانی فقط ۱۲ میلیون نفر عضو سندیکا هستند (سندیکاهای آزاد، سندیکاهای مسیحی، سندیکاهای لیبرالی، سندیکاهای کمونیستی و غیره).

لکن نباید تصور نمود که دهها میلیون کارگر که عضو سندیکا نشده‌اند هیچ گونه نقشی در بازی قدرتهای رو در رو ایفا نمی کنند. آنها به صرف امتناع خود، از نظم موجود پشتیبانی می کنند. آنها مانند یک گلوله توپ هستند که راه پیمائی پیشاهنگ پرولتری را سد می نمایند. سپس سازمانهای را داریم که در خدمت بورژوازی هستند (سندیکاهای مسیحی، لیبرالی و زرد). آنها از یک سیاست سازماندهی شده بر علیه ایدئولوژی و سیاست انقلابی طبقاتی پیروی می کنند. بالاخره با سندیکاهای رفرمیستی نیرومند مقابل هستیم که تئوری و پراتیک شان با تئوری و پراتیک سازمانهای لیبرالی قرابت پیدا می کند.

این یک امر تصادفی ساده نیست اگر سندیکاهای رفرمیستی آلمانی با سندیکاهای مسیحی و سندیکاهای زرد یک بلوک تشکیل می دهند. با تشدید یافتن مبارزه طبقاتی، رهبران رفرمیستی به سندیکاهای مسیحی و بیطرفی هر چه بیشتر نزدیک می شوند. به این ترتیب ما با سازمانهای عظیمی مواجه هستیم که محافظه کاری طبقه کارگر را تجسم می بخشند.

آنها با مقاومتی سازمان یافته در برابر انقلاب اجتماعی می ایستند. هنوز هم در بسیاری از کشورها فقط اقلیتی از کارگران متشکل با عقایدمان درباره انقلاب اجتماعی و دیکتاتوری پرولتاریا توافق دارند.

در چنین شرایطی، وظیفه اساسی سندیکاهای انقلابی قبل از هر چیز دیگر عبارت است از تسخیر توده زیرا بدون کسب پیروزی در این زمینه هیچ انقلابی ممکن نیست. لکن رسیدن به این هدف نه به وسیله ترویج و تبلیغ انتزاعی بلکه به وسیله کار مشخص و عملی، به وسیله مبارزه قاطعانه بخاطر منافع روزمره کارگران قابل دسترسی است. ما باید مدافع سرسخت جبهه پرولتری واحد باشیم، نه مدافع جبهه واحد سازش طبقاتی، بلکه مدافع مبارزه طبقاتی. ما باید علیه نیروهای رفرمیست مبارزه را به پیش ببریم، نه بخاطر دلایل خصوصی بلکه بخاطر اینکه آنان ایدئولوژی و تاکتیک زیان بار برای طبقه پرولتری دارند.

ما زمانی دست از این مبارزه برمی داریم که توده‌هایی که هم اکنون در سندیکاهای رفرمیستی متشکل اند دوشادوش ما برای رهائی کامل کار قرار بگیرند و هر بار که رؤسای قدیمی در رأس مبارزین قرار بگیرد. هر وقت کارگری به میدان مبارزه بر علیه سرمایه داری پیوست دیگر از او نباید پرسید که تو به چه حزبی تعلق داری و به چه برنامه عملی می خواهی تحقق بخشی. او مبارزه می کند، بنابراین از خود ماست.

ما دست خود را برادرانه به سویس دراز می کنیم زیرا هم رزم ماست. مبارزه روزمره بهترین مکتب برای انقلاب و کمونیسم است.

به وسیله پشتکار، قدرت تصمیم گیری، پیگیری و فداکاری بی پایان باید نسبت به منافع توده‌های کارگری از طریق شرکت در مبارزات روزمره پاسخ گفت. هر کس بتواند این مسیر را در پیش بگیرد قادر به تسخیر توده‌ها برای انقلاب و کمونیسم می شود و فقط اوست که قادر است در عمل روح و اساس برنامه عمل بین الملل سندیکاهای سرخ را تحقق بخشد.

اوت - اکتبر ۱۹۲۱

مونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com